



کتابخانه
مورای
امری

کتابخانه
مورای
امری

شرح لاهی فصل
بدر طبری
در معرفت تقوم


۱۹۲

۸۰

۶۱۶

س

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	شرح لاهی فصل	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه ۱۹۲		۱۸۰


بازدید شد
۱۳۸۱

شرح لاهی فصل
بدر طبری
در معرفت تقوم

۱۹۲

۸۰

۶۱۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	شرح لاهی فصل	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه ۱۹۲		۱۸۰

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱


شرح معنی فصل
بدر طبری
در معرفت تقوم

۱۹۳۰
۸۰

۹۱۶

س

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	شرح معنی فصل	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه ۱۹۳		۱۸۰

بازدید شد
۱۳۸۱

نار و ضنه مطهر و مرقه مسور حضرت مقدس سرور انمايان
دين و منزه بشوایان بيقين محمد مصطفی و رسول مجتبی که اصل
خدايي از ظلمات حیرت و حیرالت بنور ارشاد و هدایت است
و اما ان لیل ایمان از و رطات عقلت و فضالت از اعتصام بحمل
اعتصام او صلح اندر علی و آله کسلوة دایمة را کیه مبارکه و سلم
تسلیم اکبر و بعد جبین گوید محرر این سطور بدو را بطری دفعه
الذریع لما یجیب و یرضاه که نقلت از مرکه در مبادی بوالد
و تناسل انسان و ترکیب و تکوین حیوان بعد از طوفان با اطلاق
منطقان با اجتماع کواکب با اول حله میزان که سبب توسط
زمین باشد بین الارکان و بر وضع طبیعی شدن عناصر بر
آسمان و آن موجب انقطاع نسل مردم باشد از جهان اول
علمی که پیدا شود و در یابند علوم نجوم باشد زیرا که بعد از انقطاع
مردم بحسب غایت ایزدی سبب حادث شود که جماعتی پیدا
شوند و مبداء انساب آدم باشد در اول حالت روز و شب
و ضو و ظلمت را احساس کنند که آن طلوع و غروب را قیامت
و بحسب تاریکی شبها و روشنی ما ستاب و زیادت و نقصان
ان و احراق شکلات بعد از افلاک و کسیت و کیفیت و کرات تعقل

کنند و جماعتی که بعد از ایشان آیند آنچه سنان دانسته باشند
بتعلیم دریا بید و طلب باقی کنند و همچنین زیرکان و فرزندان
مستحق و متوالی میسرند و زیادت میکنند و اسباب و علل طلبند
تا مودی شود بتعقل محیط و متوسطات و اصول پس اگر
جماعتی موبد باشند تا بیدار آسمانی و مسعود کالات نغاف
شوند از آن مرتبه در گذرند و درین ایشان منتقل شود از محسوسات
بمجردات و الهیات و مبداء علل و اسباب و اولاد اند و باقی روافط
و آلات دانند و جماعتی که از تعقل مجردات قاهر باشند و بحسب
استعداد ناقص از افلاک و کواکب در گذرند و خیر و شر و نفع
و بر بدیشان اسناد کنند و چون این معلوم شد خوب است که یک
از فواید مخلوقات زمین و زبده موجودات بلکه ترکیب ایشان است
امش از فوت هر یک سازند که ضربت آن بدان مرفوع شود و فواید
ترتیبی ترتیب کنند که ضربت آن بدان مرفوع شود در عقل هیچ یک
از ایشان بکار نرود و هم انسان این معنی در چیز امکان بخیزد
و چنانکه منبع و استخبار و تصدیق و تناسل پیش کردند که این
حالات را الهیاتی شود و ترکیب را انطامی مانده بینات
واضح و دلالات قاطعه بر من و محقق شد که تدبیر این اسباب است

در

و سعی درین باب بسیار دانستند که سر موجودی که از فرج جواهر
اسطوانات ترکیب باید و در دایره حدوث و امکان در آید
سراپنه برای اجتناب باید کرد و این قفس عاریتی را در دایره
تحلیل این ترکیب و تفصیل این تالیف فاجاست و ضروری
پس چون ازین معنی مایوس گشتند و از ثبات زندگانی و
بقای جاودانی طبع برین سمت بلك معروف گشتند و سعی
در آن باب مبذول کردند که مدت عمر انسان بحسب عطیه کواکب که خدا
باشد که آخر عطا یا و انتهای بقای حیات است بدینجا رسانند و
از قواطع اوساط و حوادث مخوفات و عاهات و افات
مخوفه دارد بدین سبب علم شریف که او را علم است معنی هم
بجوم پیدا کردند تا اگر رعایت آن جنبه شراط است بجای
آیند یا آخر عطیه رسند و دیگر آنکه تاثیر قیامات و حوالت
و محاربات و فطرها و امثال این که دریا بید اجتناب نماید
تا از مضرت ایمن شوند و سالم مانند و سبب فواید این علم شریف
را نایان و علماء این فن پیش متمیزان مرفوع و محترم باشند
و محتاج الیه ملوک و سلاطین همان باشند و علوم سبب حرص
و شتره و حقد و سفاکیت ایشان شبیه نماید و اطراف علوم بگشاید

۴۴

مردم نه تمیز خود را از متمیزان دارند و فرق میان عالم و جاهل
نموانند کرد و چنانکه درین علم نتوانند کرد و نتوانند آن ظاهر
نشود و مخلصان و مستعدان در تحصیل فارغ شوند و بتدریج
این علم بی وقع و حقیق در لیل شود و مردم از آن مستغنی گردند
و فواید آن مندرج گردد تا بعد از ادوار و قیامات و انتقال
و ثنات متمیزان و دانایان پیدا شوند و بعلم محتاج گردند و
کدوسی نماید بر اصول و فروع این علم مطلق گردند و از فواید
آن متعین نمایند باز نسبت بخل جمال و علوم بطریق بنیادی
و حقیق و مندرج گردند و همان حال پیدا شود و عین برین سبق
و تمیز است چهل و علم هم آمیخته اند یکی غالب و دیگر مغلوب
دور میکنند و بیابید دانست که درین روزگار که ما هستیم متمیز
کسی نمائند است و مستعدان از تحصیل بازمانده اند و جهال و جاهل
نموده اند و این علم نه وقع و حقیق شده و با وجود این معنی
دیگر پیدا شده اند که ادراک ایشان با این علم نمی رسد و می گویند
که ما بعلم ادیان مشغولیم و با نواف و ابتها بیدار کرده اند بر نفع این
علم و این فیه حقیق با طراف علم سوخته تا اسناد متمیز و
شخصی کامل پیدا کنند بیدارند و بجهل و فقر خود قانع نشدند و با وقایع

میان

باس علم مشغولست و درین فن مدت بران معروف شد و غایت
بران مصمم گشت که مختصری در معرفت تقویم که موسوم بحکیم مطلق
و فیلسوف بحر خلاصه فواید عالم و فواید اقسام سلطان المسخرین
افضل المتأخرین بغیر الملله والدین محمد بن محمد الطوسی قدس
الله سره شرحی شود بنا برین اندر استیصال مضمرات از انبیا در
وسع خود ایضاً کرده شد مستقیماً از احیای این فن است که
چون برخلاف عبارت یا سبب طبعیان قلم واقف گردند اصطلاح فرمایند
و مرجع از اصل کتاب نیست بسواد نوشته شد و محققان جدا و
دوایر نیز بسایه کشیده شد تا بندگان اصل کتاب را از فریب
علیه زیادت تامل باز نشناسند **این مختصر است در معرفت**
تقویم بدانکه تقویم و احکام تقویم چه باشند و کدام قسم است
از اقسام حکمت و اصل صناعت عادت چنان شده که ازین که
او شملت بر معلومات و معلومات و سوارکان سبب و در
بعضاً التمار روزی از وقت تحویل تا باز با او رسیدن آن خارج
کنند و بجای ثبت کنند و قیامات و انصالات قمر و اجتماعات
و استقبالات و خسوف و کسوف و غیر آن و طول اجتماعات
و استقبالات بنویسند و در وقت انکشاف با بایغظه حدیث

۴۵

پروان آید و از اطلال خوانند و همچنین طالع تحویل سرطان و
 میزان و جدی پروان آید و از اطلال فصل تابستان و خزان
 و زمستان خوانند و در فصل سال احکام که مقتضی آن فصل
 بود بنویسند و همچنین اتصالات کوکب و احکام اجتماعات
 و استقبالات قمر بنویسند و اختیارات جزئی که از اصلاح و
 فساد و بحسب حاجات او باید کرد از کوکب بسیار معلوم
 شود و بودن قمر در منازل با زای مروری بنویسند و
 همچنین تواریخ و غایت ارتفاع در نصف النهار و عدد ساعات
 مستوی در هر روزی و عرض کوکب در نصف النهار مروری
 بنویسند و این مجموع را تقویم خوانند و باشد و باید چند
 بحر عادت مرثومی بیارند و اینها غیر از احکام فروع ریاضی
 است و احکام فروع طبیعی و از اول این نسخه تا آخر فصل شای
 نرادم بحث فروع ریاضیست و از اینجا تا آخر بحث فروع
 طبیعی و مصنف قید مختصر بحث این معنی کرده که فروع ریاضی
 موقوف است بر اعالیج و معلوم نمی شود بدین پس
 مختصر باشد تقویم بعد از اول جمله است با کوکب بر توالی و اول
 دوازده گانه مشهور را بحسب محاسن تقویم می گویند بجهت آنکه

بشر بقدر استطاعت خود از رصد و حساب و بعد سر کوکبی را
 از محل معلوم می کنند و در اوراق دوازده گانه با رقام ثبت می
 کنند امکان دارد که موافق آن باشد که در فکر واقعیت و
 امکان دارد که موافق نباشد و مصنف کتاب خود را مصدر
 ساخت بحسب اجل و بعد از این بتواریخ چهار گانه جهت آنست
 که دانستن تقویم موقوفست بدانستن زمان و زمان از تاریخ
 معلوم می شود و ایام جماعات را مقدم داشت بر تاریخ جد او
 میزان تاریخ است **مشمول سی فصل اول در حساب**
 جمله عبارت از وضع ارقام اعداد باشد بحروف و باشد که اعداد
 ارقام بنویسند و اهل نجوم حساب زجیات و تعاون را بحروف
 جمله اعتبار کنند بر حروف تخی و سند سه بحث اند اگر بر
 حروف تخی اعتبار کرد زیدی التباس بسیار یافتنی کتاب لازم
 آمدی و اگر بر ارقام سند اعتبار التباس و هم زیادتی کتاب
 لازم آمدی فتامل **و این بر ترتیب اجدد و فروعی که بعضی مشت**
تخلف باشد و از ضلع تا اجدد مشت جمله باشد و این مشت
 جمله چهار جمله چار حرفیت که شانزده حرف باشد و مجموع بیست
 و هشت حرف باشد و درین جمله حرف مکرر نمی شود نقل است که

اچنانکه حکمی بود که او را هفت فرزند شده بود و نام هر یک را این
 بیست و هشت حرف ترکیب کرده بنویس که هیچ حرف در هشت
 اسم مکرر نیست پس بنا برین حروفات که برین ترتیب باشد اجدد
 گویند و حروفات جمله نیز گویند **بدین گونه یکی روح**
و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست
و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود
ص و م و د و ق و صد و دویست و سیصد و چهارصد
پنجاه و صد و شصت و هفتصد و هشتصد و نهصد
و هزار باشد برین نوع باشد باید دانست که مدار عدد نجوم
 زوایات از سیصد و شصت نیست بجهت آنکه منطقه البروج
 را بر سیصد و شصت جزو قسمت کرده اند که او اول عدد است
 که از دوازده صحیح پروان می آید الا سبعة اما کتابت این
 حرف بدان باشد که کتابت جیم را برکتند تا فوقی باشد و
 جیم و حوا در نجوم احتیاج بخانی شود و اگر احیاناً در تواریخ
 خواندینند و لیکن ضرورت نیست حرکه برقم نهند پس از این
 بتوان کرد بخلاف اعداد نجوم که التباس می شود و زیادت
 کتابت و سرگناه که کاف را ترکیب کنند بعد از دیگر میل دهند تا

فوق شود میان کاف و لام و سرگناه که نون را ترکیب کنند بعد از
 دیگر نقطه نیست تا مشبه نشود بیا که ترکیب کنند تا عددی
 دیگر و نون فقه را بر صورت بعضی از دایره بکشند و آخر
 او را میل دهند تا فرق باشد میان ثا و تا و همچنین آخر ف
 را میل دهند تا فرق شود از فا و فرق میان سین و شین نقطه
 کنند بطریق مفهوم و را که دویست است نقطه هشت تا فرق
 باشد را و نامناسب بودی که را را نقطه نهادند می گویم
 که چون را که اکثر الاستعمال بود از جهت آنرا را نقطه نهادن **و این**
جمله بیست و هشت عدد است نه احاد و نه عشرات و نه میئات
و یکی الوف باشد در اکثر نسخ در نظر آید و در بعضی الوف
 عبارت شش دلالت بر دوجو میکند اگر اعتبار حروفات
 بیست و هشت گانه که از برای عدد وضع کرده اند که نه احاد و
 عشرات و نه میئات و یکی باقی که غ است الف باشد و اگر اعتبار
 می کنند الوف مناسب باشد چرا که از یک تا نه هزار الوف می
 گویند بدانکه در تعداد محتاج می شویم بدانستن مراتب و مرانه
 بر دوجو نیست یکی بسیط که اصل است و دیگری مرکب اما اصل
 بر چهار نوع است اول از یکی تا نه احاد گویند و ثانی از نه تا نود

عشرات گویند و اما لثا از صد تا نهصد مآت گویند و ابعاز
 هزار تا نه هزار الوف گویند اما مرکبات که حاصل شود از
 ترکیب اصول ثلثه اخره بعضی با بعضی از آنها نیست
 ولیکن در هر دو الوف مکرری شود از ده هزار تا نه هزار
 عشرات الوفست که مرکبات از عشرات و الوف و همچنین
 از صد تا نهصد هزار مآت الوفست که مرکبات از الوف
 و الوف و همچنین از هزار تا نه هزار الوف الوفست
 که مرکبات از الوف و الوف و برین قیاس باید کرد و خدا
 باشد و دیگر عدد را رقم ازین حرفها ترکیب کنند و پیشتر
 را فرمایش داشتند و کمتر از این عبارت
 لفظ یا ده نیست آنچه گفت که پیشتر را فرمایش داشتند
 ازین سخن لازم می آید که کمتر از این بس باشد و اولی آنست که
 ذکر اینست نکردی مثلا یا از ده یک نیست و در هر سی و
 مصنف هم مثال آورده است از برای حروف که مرکبات
 از عشرات و واحدا سبب آنست که کتابت مرکبات عدد حروف
 جل بطریق تلفظ فارسیان است و در یک عرزه اتفاق افتاد
 بلغظ که فلان سان می کنند عدد اول را که از مقدم می افتد و

حرفها

فاده

ج

چون شش و سه مرکب حروفات حمل در کتابت اکثر اقل مقدم
 می دارند در آن یک نیز همچنین در کتابت حروف اکثر اقل
 مقدم می دارند در آن یک نیز همچنین در کتابت حروف اکثر اقل
 مقدم می دارند پس مثال با الف آورده است که کتابت مخالف
 تلفظ فارسیانست و اگر همین مثال قناعت نمودی تو هم
 آن می شد که دیگر ده لفظ و کتابت مخالف می باید پس مثال
 لب از سبب آن آورده که آن هم خارج شود و مثال که بحر
 آن آورده که چون در یک ده لفظ و کتابت مخالف و در یک
 لفظ و کتابت موافق و همچنین و هم آن می شود که یکی مخالف
 یکی موافق پس مثال که آورده تا بگوید مرکب فاعل
 صد و چهل و پنج غرض از این مقصد و نشان دهنده باشد که
 که ترکیب الوف با باقی خود کنند و هم می شود همچنانکه مرکب
 الوف نیز با اینها فقط کنند باید که ترکیب الوف با مآت و عشرات
 و احاد کنند یا ترکیب الوف با عشرات و احاد کنند پس مجموع
 قسم می شود و ترکیب مآت با باقی خود قسم می شود و چون عدد
 هزار مضاعف کرد عدد آنرا بر حرف هین مقدم دارند که رقم هزار
 یعنی نه و در اربع صد هزار و هفتصد و هشتاد و هشت

۷

و همچنین در بعضی و سه هزار و سیصد و هشتاد و چهارم
 برین قیاس چند آنکه باشد می باید نوشت و بعضی اینها مصنف
 هم مثال آورد از برای مضاعف عدد هزار تا نه هزار آن بود
 که چهار مثال آوردی بروی که ذکر کرده شود چون که عدد هزار
 مضاعف شود نظر کنند که الف مکرر نیست یا است و با مرکبات
 ایشان که نیست یا است پس برین تقدیر چهار قسم شود و قسم
 آنکه ایشان که است چنانکه مضاعف و قفوف یک و در هر جا که عدد
 مضاعف می باشد بدین صورت با صد و راجعت آن وضع
 کرده اند که اگر مرتبه هر یکی از برج و درج و دقیق یا دوازده
 صحیح عددی نباشد صورت صفری بنهند تا التباس نشود مثل
 برج و درج را عددی باشد و دقیق را صحیح عدد شود عدد برج
 و درج بنهند و از برای دقیق صحیح بنهند این مرتبه می شود
 که آن عدد درج است یا دقیق پس بر مرتبه دقیق صورت صفری
 بنهند تا آنکه اشتباه نرود و فصل دوم در ايام جمعا
 یعنی روزها و هفته و نشانه های ایشان چنین باشد که یکشنبه
 و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه و شنبه و
 نشان شنبه صورت کند برین گونه تا بیاید داشت که ايام جمعات

را صد ساخته اند در دفتر که آن تقویم است و در مجموع اول صفر
 دست راست و همچنین در مجموع اول صفر دست چپ روز بروز
 رقم ثبت کرده اند و ايام جمعات صفت روز باشد که دور میکنند
 یعنی هرگاه که صفت نام طوح کنند باز ما سر کنند و این معنی همیشه
 باین بیخه دایر باشد و چون روز یکشنبه اول هفته است تا جاریم
 که از برای یکی وضع کرده اند اول حرف جمل است با او داده اند و
 در شنبه راب و همچنین روز شنبه که آن هفتم روز است از هفته
 رقم را که از برای صفت عدد وضع کرده اند با او دادند و فصل
 سیم در تاریخ عرب تاریخ در لغت تعریف وقت بود و در اصطلاح
 تعریف با سناد او با اول حدوث امر شایع چون طوبی و ثقی
 یا دویق یا وقوع حادثه مایل چون طوفان یا زلزله عظیم و امثال
 اینها از اوقات سماوی و علائق مآت ارضی و آن امر شایع را
 مبدأ تاریخ فواید و تعریف تاریخ با او کنند چنانکه تاریخ هجرت
 و تاریخ طوفان و غیره و شکل نیست که اخر اجزاء سماوی افتاده
 ماه اند پس برین تقدیر زمان بدو را نشان اوست بود و ازین
 آنچه بدو را افتاده یعنی از هنگام مفارقت او از نقطه فلک البروج
 بر خاصه خود تا معاودت او همان نقطه یا نزدیک همان نقطه

۹ ۸

۱۰

از سال شمسی گویند و اینج بدو راه اعتبار کنند بریادی پس
 افتاب از ماه قمری گویند و دوازده ازین را که کند از راه
 سال قمری گویند پس تا پنج شمسی بود یا قمری و مصنف برین
 بجزرت را مقدم داشت از برای تبرک و تاج بجزرت قمریست
 و منقسم می شود به قسم در ماه و سه در سال اول ماه حقیقی قمری
 و ثانیا سال قمری و سلی و در اجاسال قمری و سلی و خامسا
 ماه قمری و وضعی و سادسا سال قمری و وضعی **و ان معوضت و**
ما یسا ایشان اینست محرم صفر ربيع الاول ربيع الاخر
جادی الاول جادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال
مئی القعد ذوالحجه و اول ماهها بدین ماهها نوشته اند
 که بیان کرده شود ازین عبارت ماهها قمری حقیقی را میخواند
 امام قمری حقیقی عبارت است از رسیدن مرکز جرم قمر بمقوم
 افتاب تا آنگاه که دیگر باره بدو رسد اگر مبداء اجتماع حقیقی
 گویند یا مقابله مرکز جرم قمر یا مقوم افتاب تا بعد با آن خالص
 اگر مبداء استقبال حقیقی را گویند یا آنکه وضعی از اوضاع ماه
 را با افتاب رعایت کنند مبداء سازند تا باز آن وضع رسد و
 اظهر اوضاع ماه با افتاب با دراک بلال بود بانکه قمر برین وضع

اینجا که نوشته اند
 اینها را که نوشته اند
 اینها را که نوشته اند
 اینها را که نوشته اند

شعبه بود و چون بعد از عدم او را مبدای ساحق و موعده
 ازین عودات مای بود و محققان مقدار زمان که میان
 بلال باشد که ماه حقیقی می گیرند پس بسیار باشد که بعضی شهر
 نام بود یعنی سی روز و بعضی ناقص یعنی پست و نه روز
 و بسیار بود که چند ماه متوالی نام بود یعنی و اکثر این چهار بود
 و بود که چند ماه ناقص بود متوالی و اکثر این در ماه بود و ازین
 سخن معلوم می شود بانکه تا می که احتمال دارد که در یکسال قمری
 حقیقی مرث ماه تمام واقع شود یعنی سی روز باشد و در ماه
 ناقص یعنی پست و نه روز و برین ترتیب که چهار ماه اول
 سی روز باشد و دو ماه دیگر پست و نه روز باشد و یک ماه دیگر سی روز
 و دو ماه پست و نه روز و یک ماه باقی سی روز که مجموع سیصد و
 پنجاه و شش روز باشد و ازین بیشتر امکان ندارد و همچنین
 احتمال دارد که هفت ماه پست و نه روز بود و پنجاه سی روز برین
 ترتیب که سه ماه اول پست و نه روز بود و دو ماه دیگر سی روز
 و باز یکی پست و نه روز باشد و دو ماه دیگر سی روز و دیگر دو
 پست و نه روز و یک ماه دیگر سی روز و ازین کمتر یا احتمال ندارد که
 واقع شود که مجموع سیصد و پنجاه و سه باشد اما اجتماع حقیقی

غالب آنست که همیشه کمتر از سی روز تمام بود و بیشتر از پست
 و نه روز پس برین مقدار زمان که میان اول بلال باشد
 آن مقدار زمانی بنامند که میان دو اجتماع حقیقی باشد و ازین
 سخن که نهالی تا بلال او را یک ماه حقیقی گویند نظر است بجزرت آنکه
 همیشه رویه الهلال بعد از غروب افتاب است و هیچ دو وضع
 مقدار یکم دیگر نمی ماند و گویند که این معنی قمر است بجزرتی
 اطلاق حقیقی کردن بر سبیل سخن و ازین ماه سال قمری حقیقی
 ماهی روان مابین سیزده رویه الهلال باشد و اینج که مصنف ذکر
 کرد که اول ماهها بدین ماهها نوشته اند یا بر صنف اول ماه
 که نوشته اند نوشته باشند ماه قمری حقیقی را میخواند خواه آنکه
 از رویه ماه یا آنکه حساب اقتضای آن کند که رویه واقع است
و عدد روزها هر ماهی سی و پنج یا پست و نه در اینجا سی و پنج
 داشت بر پست و نه جهت آنست که شهر و سی بیشتر است از
 شهر و پست و نه و ازین پیش و کم نباشد بیشتر روزها ماهها
 رو میان از سی و پست و نه پیش و کم است پس حید پیش و کم
 از آن کرد تا و نم شود که روزها ماه عرب نیز چنان باشد و پیش
 را مقدم داشت از کم سبب آنست که سخن ماه رویی از سی پیش است

و یک ماه روی از پست و نه کم و چون پیش بیشتر بود مقدم داشت
و نشان روزها ایشان رقم عدد آن روزها بود یعنی نشان ده
 روزها و عرب را در تقویم برقی ثبت کنند که از برای اعداد وضع
 کرده اند آن چنان رقم عددی که موافق باشد آن روز را مثل
 نشان روز پست و نه را رقم که از برای عدد پست وضع کرده اند
 بنهند و **روز اول از ماه غره خوانند و سی ام راسخ** و روز سی
 ام عرب راسخ گویند که یک سال بمعنی پست و نه روز است
 وقتی که استقبال باشد بر روز روز و روز و ماه کمی خواهد بود
 تا می رسد بر روز سی ام در صبح سی ام ممکن نیست که ما را توان
 دید پس برین تقدیر درین روز و روز و زایل شده باشد
 گویند که راسخ است اگر سالی سوال کنند که بعضی شهر و سی است
 و بعضی پست و نه چرا گفت که اخرا را راسخ گویند که هم شامل سی
 بود و هم شامل پست و نه کوم درین صورت راسخ زایل شدن بود
 نامست و در بعضی شهر و صبح پست و نه نور ماه ظاهر است
 و در بعضی ظاهر نیست بر تقدیریک که نور ماه ظاهر باشد لا محاله
 آن ماه سی خواند و بر تقدیریک که نور ماه ظاهر نباشد هم احتمال
 دارد که مای باشد یا آنکه پست و نه پس بر تقدیر آخر آن روز

ماه ظاهر نمی شود که ماه سی خواند بود یا نیست و نه مکر در آخر آن روز
 معلوم شود که آن ماه بدست و نه روز است پس اگر فایده باشد که
 روز گذشته را تسبیح کنند بخیزی بس بدین سبب است و نیم راسخ
 نکون بلکه سیام راسخ گفت **و چون ماه با آخر آید در تقویم بر طایفه**
از جانب دست راست بر صفحه اول نام آن ماه بنویسند باشد
 بسبب آنکه احتیاج بدیدن ماه در دین مسلمانان ظاهر است و متاخر
 از هر رنج بسیار دیده اند تا حسابی کنند که مقتضی آن شود
 که در رویه واقع است و ماهها که در تقویم واقعتا نیست
 که ایشان رنج برده اند و ممکن است که موافق رویه باشد اینها
 و ازین سبب مصنف ماهها که در تقویم است از جمله حقیقی
 شمر و درین محل که ذکر ماهها حقیقی کرد ذکر او نکرد **و اهل**
حساب اول را از سال سی یکم در ماه دوم را بدست و نه روز
تا آخر ماهها و در هر سی سال یازده بار در آخر ذوالحجی یکروز
زیادت کنند تا سی شود و از آن یکم بگویند و ازین تقدیر ماه
 ها و سالها وضعی را منتهی ابد و ماهها و سالها وضعی از اوها
 و سالها بر سبب حاصل است پس واجب است که اول بیان و
 سبب کنیم و بعد از آن وضعی اما ماه قمری وسطی چون حرکت

چرخ قمری است و ضبط آن مشکل و همچنین احسان باشد
 شکل او است هم متعاقب است پس این حساب معیّنه وسط قمری
 را با هر یکی ازین اوصاف که با وسط افتاب باشد اعتبار کنند و ایشان
 اعتبار وضع از اجتماع وسطی با اجتماع وسطی کردند و این مدت
 را یکماه قمری وسطی خواندند بحسب اعتبار وسطی نیزین مقدار
 آن بدست و نه روز و دو روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه
 است و هر قسم ازین را مخصوص کرده اند بنامی از اوها و هر
 دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه که لازم همراه وسطی است
 ارضادی متفاوت است و در هر ارضادی مقدار مذکور بیشتر و در
 بعضی کمتر است و در هر صدی که در مراغه ساخته اند یکتر است
 پس در هر صدی که از مقدار مذکور بیشتر باشد در هر سی سال روزها
 یکپوش یازده روز و یکری حاصل شود و در هر صدی که کمتر است
 در هر سی سال روزها یکپوش یازده روز الا که سی حاصل شود
 و در هر صدی که مقدار مذکور باشد در هر سی سال یازده روز
 تمام حاصل شود بی کسری اما سال قمری وسطی چون سالی دوازده
 ماه است مقدار یکماه وسطی را در دوازده ضرب کنی حاصل ضرب
 سید و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد

عرب و مقادیر زمان شهور بحسب امر اوسط و اصطلاح در
 جدولی نهادند

و مقادیر بوقایع را باز ماهها که سی باشد و مقادیر فواضل
 را باز ای ماهها که بدست و نه روز باشند تا قصور اسان تر
 شود جد و گشایده شود پس روشنی شد که ازین تاریخ بعد
 از آنکه بحسب اصطلاح ماه اول را که محرم است سی روز گیرند
 و ماه دوم را بدست و نه روز و همچنین تا آخر لازم آید که ذوالحج
 کطرح می باشد و این محسوس و سدس شش ماه را در هر چهار
 ساعت اعتبار کنند و اگر شش ماه روز را شصت جزو اعتبار کنند

و این کسور را نسبت دیم با یک شش از و محسوس و سدس و می شود
 پس باین وجه مناسب است که گویند یک قمری صد و پنجاه و
 چهار روز است و سدس و محسوس شش از و زی بجهت آنکه این لفظ
 عمومی دارد اما ماه قمری وضعی از ماه قمری وسطی حاصل می شود
 چون معلوم شد که یک قمری وسطی لطیف مد دقیقه است پس
 اگر بر سبب اصطلاح محرم را سی گیرند تمام آن مبلغ باسی برشان
 باقی ماند باید دقیقه باشد و چون صفر را بدست و نه گیرند بید
 دقیقه که لازم است و کما لازم همراه وسطی است یا کو دقیقه
 حاکم آن باقی شود که دقیقه فاضل آید در ماه رجب الاول آن دقیقه
 با کما بید دقیقه اضافه شود کما بدست شود اما چون رجب
 الاول باسی میگرد تمام این مجموع تا سی برشان باقی ماند کما
 و در رجب الاخر که بدست و نه روز گیرند بید دقیقه فاضل آید
 برین قیاس تا آخر سال چون ذوالحج را بدست و نه گیرند از سدس
 که لازم است ۷ بود دقیقه حاکم آن شود که در ذوالحجده بر
 ایشان باقی ماند باشد و رجب دقیقه فاضل آید و بوشیده
 همانند آنکه سی میگرد برشان چیزی باقی ماند و ماه که آنرا
 بدست و نه میگیرند از هر باقی چیزی فاضل می آید اما اسامی شهور

خمس و ستمین شصت یک جزو باشد پس رسال ذوالحجّه لط
 روز و شب جزو بود از شصت جزو و عادت اهل این صناعت
 آنست که گسوها دهم که اندر نصف کمتر است از ابا اتفاق واحد
 اعتبار میکنند در اکثر احوال و اگر پیش از نصف باشد از آن یکی
 گیرند و در نصف باشد از آن یکی گیرند و در نصف خلاف کرده اند
 اما سال قمری وضعی از سال قمری وسطی حاصل است و آن
 خنثی است که فصل سال وسطی بر سیصد و پنجاه و چهار روز
 بگیرند و آن پنج و شصت و سه کسب باشد و از آن جمع کنند تا بر سه
 سال باد و سال یکروز حاصل شود آن روز حاصل را بپایه
 خوانند و بر ذوالحجّه زیادت کنند تا ذوالحجّه در آن سال سی
 روز شود مثلاً چون در سال اول کبیسه کمتر از نصف است با
 اتفاق از اعتبار نکنند و ذوالحجّه را بیست و نه روز گیرند
 اما در سال دوم بعد از بیست و نه روز ذوالحجّه را بیست و نه
 جزو دیگر حاصل آید از ابا بیست و نه جزو که در سال اول حاصل
 بود ضم کنند مجموعاً هفت و چهار جزو حاصل شود و این بیشتر
 است از نصف لاجرم درین سال ذوالحجّه را سی گیرند و این سال
 کبیسه باشد لیکن درین سال از هفت و چهار جزو تا شصت که یکشنبه

روز است شانزده دقیقه باقی ماند و بعد از آن رست و جزو
 که در ذوالحجّه را لازم بود در سال سیم شانزده جابر آن باقی
 شود و بعد از بیست و نه روز ذوالحجّه شش جزو فاضل آید و
 کمتر از نصف است لاجرم در سال سیم کبیسه نباشد و همچنین در
 آخر سال چهارم بیست و دو دقیقه جزو پنجاه دقیقه شود و این
 بیشتر از نصف بود لاجرم این سال کبیسه باشد و همچنین در سال
 پنجم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و بیستم و یکم و بیست
 و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم درسی سال یازده روز
 ملکبوس اتفاق افتاده باشد و در آخر ذوالحجّه در یازده
 موضع مذکور و اعدا این یازده درین نقطه جمع است بر پنج
 اذی و بدانند در کبیس یعنی اکثر ذوالحجّه بیست و نه روز باشد
 بی کمر سحر تمام نمیشود الا در سال سیام از هفت آنست که بی
 اقل عددیست که او را خمس و سه کسب بیرون می آید با جابر
 ذوالحجّه بیست و نه حساب کسب را در جدول نهادیم باعتبار آنکه
 شبان روزی را شصت جزو اعتبار کنند و چون ما این وجه معلوم
 کنند بدانند که تا قبل بر عدد که شبان روز را اعتبار کنند معلوم
 کرد و اگر خواهند بدانند که در کدام سال کبیسه است از ایندای

تاریخ سال و ماه و روزی که در آن سال
باشد و الا بجز عبارت از اجتماع کسور است که مقدار یک
شمار روز بود و کسور آنست که لازم آن مقدار روز باشد که
افتاب بمرکز خاصه خود یک دوره حرکت کند یا آنکه قمر سی و
چون یک دوره حرکت کند یا زادی می رسد وسط افتاب پس برین
تقدیر کسوری که لازم همراه وسطی قمر است با کسور ماه دیگر
اضافه کنند یکروز حاصل شود و چیزی فاضل بماند پس
هر ماهی که فرد بود سی روز بود و در درسی ام ایشان کسبه
بود و بر ایشان چیزی باقی می ماند و بر ماههای که زوج باشد
بست و نه روز بود و چیزی فاضل می آید که خمس و سلسل
و اگر خواهند که از آن کسور مذکور نه باقی باشد و نه فاضل
کسوری که لازم آن همراه باشد با جمیع کنند مرتبه برسد که نه باقی
باشد و نه فاضل و آن درسی سال باشد بزم جمهور و این را
دور کسبه که چند در سال شش روز و یکس حاصل شود و چیزی
فاضل آید و آن فاضل آید در درسی یازده روز تمام حاصل شود
پس مجموع روزها و یکس درسی سال که دور کسبه است حد
روزها

و بنزد و یکروز باشد و این
معنی که در هر روز شد و شرط
نموده بود که لازم هر سال
ساعت و چهل و هشت دقیقه
باشد اما اگر لازم هر سال بیشتر
از خمس و یکس باشد و روزی
چند در پیش معلوم شد که بعضی
ارصاد اقصای آن میکنند
پس در درسی سال لازم ایشان
یازده روز و کسری حاصل شود
هر سی سال را نوبت گویند و
کری را که لازم نوبت بود
یکروز لازم ایشان هر ساعت
دوازده دقیقه جمع شود پس
بعد از آن نوبت در سال اول
لازم هر سال را با این مقدار
هم کنند دوازده ساعت و

کری حاصل شود و این بیشتر است از نصف هر سال نوبت
در سال اول که بود و همچنین در سال چهارم و این روزها
یکس بر وضع هر مجموع اوقات باشد و آن وقت روزها
یکس بر وضع از تاریخ اوقات باشد در درسی سال که سال
کبی است نظر کنند که در اصل فاضل بر یک چیست لازم نوبتها
مذکور بدان اضافه کنند چرا که از نصف زیاده باشد روز
کبی نفل کنند از اصل سال تا قبل سال خود و اگر نصف کمتر باشد
روز کبی محال اصل خود بماند یا برین چون نظر کردیم لازم نوبتها
چون مقدار مذکور بدست روزها و یکس بر وضع اصلی خود
نباشد می باید که با این معنی طس بنزد که ابتدای تقویم وضع را این
مقدار زمان مذکور از لازم نوبتها می آید که لازم نوبتها
مقدار چهل و هشت دقیقه باشد ابتدای تقویم وضع شود بشرطی که
روزها و مذکور بر وضع جمع باشد نه مجموع هر سی و فاضل مقدم
بر سال کبی بیشتر از یازده ساعت و دوازده دقیقه نیست که آن
حقه سال چهارم است چون این فاضل را با لازم نوبتها و مذکور
از جمع کنند زیاده از نصف باشد پس برین نوز و یکس
از سال هم چهارم نقل کنند و ابتدای تقویم وضع شود و آخر تقویم وضع

از نوبت و ششم است که نقل نیست و جمع کنند جمیع فاضل مقدم
بر سال کبی که از چهار ساعت نیست و آن حقه را برین جمع است
پس با چار آخر تغییر درین محل باشد و بعد از این معلوم خواهند شد
در همه محل تغییر وضع خواهد بود الا در سال یازدهم که باشد که
تغییر نشود و کاه باشد که شود پیش از یک نوبت نیست و نه باشد
فنا که یکبار به تا آن فرض این معنی معلوم شود و وقتی که لازم
هر سال که پیش از یکس و خمس است لفظ جمیع که قیوم الماف کرده
اند از اعتبار کرده می شود هرگاه که لازم هر سال مساوی یا کمتر از
خمس و یکس است لفظ جمیع که قیوم بران متفق اند از این اختیار
کرده می شود و چون نوبت بسیار بگذرد که لازم ایشان مقدار یک
شود که مساوی لازم یکسال مشهور باشد یا آنکه زیادت از لازم
یکسال مشهور باشد و زیادت نیز می باید که کمتر از لازم یک نوبت
بود و اگر مساوی لازم یکسال مشهور باشد پس آن وقت شکام
آن شود که دور کسبه باشد و در آن نوبت در هشت و نه سال یازده
روز تمام کسبه کنند و چیزی فاضل و باقی بماند پس از ابتدای
تاریخ تا آن سال چند سی باشد و آخر نیست و نه و این مجموع را با
نام کنیم و درین صورت شرط آنست که لازم مجموع نوبت با لازم

بست و مساوی باز یاده از لازم یکسال مشهور باشد و لازم
 است که آنکه فضل لازم یکسال در هر یک سال یکبار
 و از لازم نوبت نقصان کنند آنچه حاصل شود لازم نیست و
 نه باشد پس برین تقدیر و یکسوی یکی یکبار باشد و اگر
 زیادت از لازم یکسال مشهور باشد و آن زیادت را لازم باشد
 نام کنیم پس در آن نوبت در هر یک و نه سال یازده روز یکبار
 و چیزی فاضل بماند که آن لازم باز خواهد بود و چون لازم باشد
 دوم را با لازم آن مقدار نوبتی که در بار اول بود جمع کنیم گاه
 باشد نقصان لازم یک نوبت چه ایشان مساوی لازم یکسال
 مشهور باشد یا کمتر یا بیشتر باشد و زیادت یا کم از لازم یک
 نوبت باشد و اگر مساوی لازم یکسال باشد پس آن وقت
 هنگام آن باشد که دو یکسوی شود و در آن نوبت در هر یک و
 سال یازده روز نام کنیم باشد و چیزی فاضل نماند و در یکسوی
 زانی دو بار باشد و در یازده از لازم یکسال مشهور باشد و از
 همان طریق که پیش از ذکر کرده شد بجای آید تا جنان شود
 که لازم باشد یونیهها مساوی لازم یکسال مشهور شود و زیادت
 خواه بر بار خواجها را یا جندان بار که مساوی شوند پس آن

معلم

سنگام آن باشد که دو یکسوی شود و منوال را در یکسوی لازم نوبت
 است بام دیگر او ای اندر هر لازم برابر است که بعضی از لازم
 یک نوبت است بام دیگر مخالف اندر بعضی برین تقدیر لازم بار با
 لازم نوبت بسیار و مکرر جمع کنند مساوی لازم سال شود و این
 مکرر خواه چند بار که ایشان با هم یک مساوی شوند باین روش
 لازم است که بعد از بار در چند نوبت روزها و یکسوی بر حسب
 او جمع ادو واقع شود و بار هر چند نوبت که بگذرد از آن وضع
 متغیر شود و همیشه باین نوع دایر باشد و اگر لازم هر سال
 کمتر از خمس و سده باشد و زیادت بود چنانچه در پیش معلوم شد
 که بعضی از صادر اقصای آن می کنند پس در هر سال لازم
 لازم ایشان یازده روز الا که حاصل شود در هر سال لازم
 والا که او را که نوبت نام کنیم برگاه که چندین نوبت بگذرد که
 از کسایشان به ساعت و سی و شش دقیقه جمع شود پس در آن
 نوبت ده روز تمام بود و بحد ساعت و هشت و چهار دقیقه بود
 بعد از آن نوبت در سال اول لازم هر سال را با هم جمع کنند که بشود
 و به ساعت و دوازده دقیقه حاصل شود و تقرب وین را از سال
 دوم با لازم هر سال جمع کنند و دوازده ساعت حاصل شود پس برین

تقدیر که در هر یک سال یک نوبت و در هر یک سال یک نوبت
 است که نقل کنیم که در هر یک سال یک نوبت و در هر یک سال یک نوبت
 کبیسه غیر از سال شانزده از سال جمع نیست پس تا جاز آخر تغییر
 درین محل باشد و بعد ازین معلوم خواهد شد که در هر محل تغییر
 وضع خواهد بود الا در سال شانزدهم بیشتر آن باشد که تغییر
 نشود و گاه باشد که شود و بر تقدیری که شود پیش از آنکه
 نوبت سی و یکر نشود فضا که و چون نوبت بسیار بگذرد از
 کسایشان مقداری شود که مساوی لازم یکسال غیر مشهور
 باشد یا آنکه زیاده از لازم یکسال غیر مشهور باشد و زیادت
 نیز باشد که از کسیر یک نوبت باشد و اگر مساوی لازم یکسال
 غیر مشهور باشد پس آن وقت هنگام آن شود که دو یکسوی باشد
 و سالی که بعد از آن آید لازم او را با این جمع شود که اگر
 نوبتها حاصل شده است و چیزی فاضل باقی نماند پس در
 آن سال کوپیا خود نبوده است پس برین تقدیر از ابتدای
 تاریخ چند نوبت سی سی باشد و آخر سی و یک و این مجموع را
 با نام کنیم و درین حال شرط آنست که اگر مجموع نوبت با کسیر

در هر یک سال یک نوبت و در هر یک سال یک نوبت
 است که در هر یک سال یک نوبت و در هر یک سال یک نوبت
 کبیسه غیر از سال شانزده از سال جمع نیست پس تا جاز آخر تغییر
 درین محل باشد و بعد ازین معلوم خواهد شد که در هر محل تغییر
 وضع خواهد بود الا در سال شانزدهم بیشتر آن باشد که تغییر
 نشود و گاه باشد که شود و بر تقدیری که شود پیش از آنکه
 نوبت سی و یکر نشود فضا که و چون نوبت بسیار بگذرد از
 کسایشان مقداری شود که مساوی لازم یکسال غیر مشهور
 باشد یا آنکه زیاده از لازم یکسال غیر مشهور باشد و زیادت
 نیز باشد که از کسیر یک نوبت باشد و اگر مساوی لازم یکسال
 غیر مشهور باشد پس آن وقت هنگام آن شود که دو یکسوی باشد
 و سالی که بعد از آن آید لازم او را با این جمع شود که اگر
 نوبتها حاصل شده است و چیزی فاضل باقی نماند پس در
 آن سال کوپیا خود نبوده است پس برین تقدیر از ابتدای
 تاریخ چند نوبت سی سی باشد و آخر سی و یک و این مجموع را
 با نام کنیم و درین حال شرط آنست که اگر مجموع نوبت با کسیر

و یک مساوی از زیاده از لازم یکسال باشد و کسی دیگر چنان
که فصل خمس مدس بر لازم یکسال یکیند بر کسی نوبه اول
انچه حاصل شود کسی و یکسال باشد پس برین تقدیر
رویکس مدت زمان یکسال باشد و اگر زیاده از لازم یکسال
غیر مشهور باشد و اگر زیاده از لازم یکسال غیر مشهور باشد
و آن زیادتی با کسی مایم کنیم پس در آن نوبت درسی
بسی و یکسال زیاده روز یکس کنند و چیزی فاضل میماند
که کسی را خواهد بود و مجموع نوبه را با کسی و یکسال بگویند
چون که بار دوم را با کسی آن مقدار نوبه که در بار اول بود جمع
نماید و گاه باشد یکی که یک نوبه جاها مساوی لازم یکسال باشد
یا آنکه زیادت باشد و نیز زیاده کمتر اگر کسی نوبه باشد که
مساوی لازم یکسال غیر مشهور باشد آن وقت سنگام آن باشد
که دور یکس شود و در آن نوبت درسی و یکسال زیاده روز
تمام یکس باشد و چیزی فاضل نماند و دور یکس مقدار زمان
دو بار باشد و اگر زیاده از لازم یکسال غیر مشهور باشد همان
طریق که پیشتر گفته شد بجای آورند تا چنان شود که کسی نوبه
نوبتها مساوی لازم یکسال باشد بی زیاده خواهه بار خواهد آمد

بار خواهد آمد اگر کسی مساوی شوند پس آن وقت سنگام
آن شود که دور یکس باشد و فاضل مطلوب بسیار است
لازم است که بعد از بار چند نوبت روز را بگویند برین
بهره صحیح اذ و ط واقع شود و بار نیز چند نوبه که یکبار در دو
از آن وضع متغیر شود و نمیشد با آن نوعی را باشد و
دیگر بر طایبان تحقیق ازین معنی پوشیده نماند که مجموع ایل
این صناعت دور یکس را برسی نهاده اند و روز را بگویند
را بر وضع مذکور و سطح کسی متعوض این معنی نشد و اگر
شده اند بهار رسیده اند آری کسی که ارضا ایشان معنی
آن بود که لازم ارسال خمس مدس بود و تحقیق بغیر
فاضل و باقی ماند برشان چیزی نیست اما کافی بلکه ارضا
ایشان اقتضای آن کند که از مقدار مذکور کمتر باشد یا بیشتر
این خطای عظیم است که دور یکس بزرگ هستند و روز را
بگویند بر وضع مذکور و نیز ذکر کنند که از ابتدای تاریخ
سی می طرح کنند آنچه از سی بماند روز را بگویند بر وضع
مذکور بود این قدر فکر کرده اند که چون لازم ارسال اند که
کمتر یا بیشتر از مقدار مذکور باشد چون سال بسیار یکبار در دو

تفاوت باشد و در وضع یک که ایشان نهاده اند متغیر
نمود و تفاوت فاحش پیدا شود و مصدق قدس الله سره
رضی که ساخته است و زنجی که نوشته شرح رضاء است انچه لازم
بر سال است بکثر از مقدار مذکور است و بر چه عبارت بحجت
در فصل دوم از بار دوم از مقدار اول این نوع ذکر کرده که
لازم ارسال خمس مدس است بقدر مولا نا نظام الدین
شرح که از برای این نوع نوشته لازم بر سال را بیشتر از
و سنگام نهاده است مع هذا ایشان نیز بر طبقه اهل این
صناعت رفته اند بدانکه حاصل بیشتر ارضا که در نظر اند لازم
رسال بیشتر یا کمتر از خمس مدس است و دانستن این معنی
بتحقیق متعذر است بجز آنکه چند اهل این صناعت جدو
جند نمایند بدقیق و تحقیق این مشغول شوند از کسی
خالص نخواهد بود چون زبان بسیار یکبار از آن کسی
چیزی صحیح پیدا خواهد شد و الله اعلم بحقیقه الحال اگر
سوال کنند که از این شرح اذاعتبار روایه می کنند و میخوان
در تقویم اعتبار حساب می کنند که مقتضای آن باشد که در
رویه واقع شود پس مصنف آوردن قول حساب را فایده چیست

گویم فایده آنست که اگر کسی خواهد یکسال یا دو سال از روزی
که چند روز است از آن بجز وقت فکلیف حد سال یا احوال
اهل حساب هر چند سالی که باشد نتوانند داشت که چند روز است یا
و اوسط و تفاوت میان امر اوسط و رویه یک روز یا دورتر
پیش نباشد و چون روز یا با امر اوسط حاصل شده باشد و خواهد
که روز یا رویه بدانند که چند است از روز و امر اوسط و میزان
که گفته است روز و رویه بتحقیق معلوم توان کرد در چند سالی
که باشد پس قول اهل حساب را فایده بسیار باشد و روز یا با امر اوسط
و رویه بیرون آوردن تعلق بحساب دارد اگر کسی خواهد که
معلوم کند رجوع پنج حواجه قدس الله سره کند در فصل چهارم
از باب دوم از مقدار اول و ابتدای این تاریخ از بجز مع
استلام بکثر از یکبار اصل این تاریخ آنست که موسی اشعری
نامه نوشت بعرض الله عز و جل و خطوطی نوشتند نمیدانیم که
حکومت حکم کنیم خطی خواهد بود که سال آن شعبان بود و ندانستیم
که کدام شعبان است گذشته است یا آینده پس جمعی از اخبار و
صحابه را حاضر گردانید و گفت که طریق ضبط سال و هجرت
مرزمان که ملک امواز بود گفت عجم را حسابی است که بدان ماه و روز

براشند و پس از آن کس کند که بادشاه شود و حجت مریز آن تاریخ
با ایشان بکوت فرمود که وضع کنند تا رنجی برای مردمان تا
اختلاف در حساب و محلات و غیر آن واقع نشود قومی گفتند
تاریخ فوس استعمال کنیم و دیگران گفتند تاریخ ایشان بلد را
معین نیست بلکه گاه که بادشاه بر تخت نشیند ابتدای تاریخ
از جوس او کنند و آنچه پیش از او بوده باشد حذف کنند
بموجب اتفاق کردند که ابتدای تاریخ از دولت اسلام کردند
آن وقت هجرت پیغمبر علیه السلام است از مکه مدینه و ایشان را
مناسب آمد و بقال نیکو تر نمود و ظهور ملت اسلام انگاه
بود و ابتدای هجرت روز شنبه بود ششم ربيع الاول و اول
محرم درین سال حساب او اسطر و روز شنبه بود و هجرت
روز دینه پس غل برین کردند و تاریخ بران نهادند و این
معنی که اتفاق کردند سده سال از هجرت گذشته بود و بعد
شماره روز دیگر عرب وقت عرب است تا عود بآن **فصل**
چهارم در تاریخ سالها و ماهها و رومیان مسمی اصطلاحی است
چشمش سیر خاصه خود در وقت که سید و شصت و پنج
روز و پنج روزی الاکری قطع می کنند و در اعداد این معنی

مختص

مختلف است و بعضی اعداد و مقدمات آن زیاده از پنج است و
بعضی اعداد آن و متاخران کمتر از پنج است پس چون
باعتبار آن رفته اند که کمتر از پنج است و سال و روزی
سید و شصت و پنج روز و پنج تمام تفاوت میان ایشان بالا
گشاید است و چون رومیان کمر را اعتبار کرده اند ربعی نام
گرفته اند پس سال ایشان شمسی اصطلاحی باشد و چون سال
اصطلاحی است لازم که ماه نیز اصطلاحی باشد اگر ماه اصطلاحی
نباشد حقیقی باشد لازم آید که سال حقیقی بوده باشد پس آنکه
سال که کبیسه است از دوازده ماه و حال آنکه سال ایشان است سال
و ماه ایشان اصطلاحی باشد و چگونه اصطلاحی باشد که مدت
زمان ماههای ایشان مساوی مدت زمانی که شمسی در هر ربعی
باشد نیست چه شمسی در پنج ربع سی و یک روز و روزی باشد و در
چهار ربع سی روز باشد و در پنج ربع بیست و نه روزی باشد
و در یک ربع سی و دو روزی باشد و تقویمها و ماهها و ایشان نیست
ماه سی و یک روز و چهار ماه سی و دو یکماه بیست و نه روز
پس برین تقویم مدت زمان ماهها و ایشان مساوی مدت
زمان بودن شمسی درین ربع و منتهی و ماهها و حقیقی عبارت

یادی کرده و بیشترین الاخر میگویم اگر اینجا ابتدا بیشترین الاول
میگردیم و بر یک ازین موقت ماه را از کبیسه یا بیست و یک روزی
است بخلاف آنکه ابتدا بیشترین الاخر کردیم چهار ماهه کردیم
چهار اقل از موقت است و معتقد در اختصار می گویند پس از
جست آن ابتدا بیشترین الاخر کردیم **روزها و موقت** **ماه دیگر**
شباط سی و یک باشد و آن بیشترین الاول و کانون الاول و
کانون الاخر و اذار و یار و تموز و ابست و شباط و ادر سال
بای بیست و شش باشد و در سال چهارم بیست و نه روز باشد
و در بیست و یکم کبیسه باشد و چون کرار ربعی نام کردند بعضی و در
هر چهار سال اربع یکشنبه و روز یکشنبه شود و آن سال سید و شصت
و شش روز باشد و آن ماه را که در هر سال کبیسه باشد بیست و شش
روز میگردند سال کبیسه بیست و نه روز و یکشنبه و مبداء و در کبیسه
است بیش از مبداء تاریخ بوده است یکسال در سال سیم این
تاریخ دیگر بار و موقت کبیسه باشد پس اگر کبیسه خواهند که ازین
تاریخ معلوم کنند از ابتدای تاریخ تا سال مطلوب چهار چهار
طرح کنند اگر سه سال از سال کبیسه باشد و اگر کمتر یا بیشتر از سه سال
کبیسه سیزده وقت کبیسه در سال سیم بوده است ازین تاریخ پس

از مدت زمان بودن شمسی در هر ربعی و بعضی گفته اند که آنکه
رومیان سال را سید و شصت و پنج روز و ربعی میگردید
آنست که بعضی اعداد دلالت کرده است بر آنکه مدت قطع
افتاب فکر البروج را سید و شصت و پنج روز است و کمتر
از ربعی بلکه بعضی اعداد دلالت کرده است بر آنکه مدته
مکمل سید و شصت و پنج روز است و بیشتر از ربعی و آنکه
لاجرم ایشان وسط را اعتبار کرده اند پس برین تقدیر سالها
ایشان حقیقی باشد و وطن من آنست که این رای که بعضی قوم
بران رفته اند اصح است چه روزها مشهور که تاریخ روم نهاده
اند معلوم می شود که در روم میان آن بوده است که سالها
ایشان شمسی حقیقی است نه وضعی و این علت را در فضل
دوازدهم در بحث روزها و مشهور از تاریخ رومی دیگر خواهیم کرد
و نام ماههای ایشان اینست **شرف الاول بیشترین الاخر کانون**
الاول کانون الاخر شباط اذار نسیان ایا زخر این تموز
آبیلو است ازین جمله روزها و چهار ماه سی باشد و آن بیشترین
الاخر و نسیان و زخر این و ایلو است و چون اول بیشترین الاول
است و بیشتر ابتدا یا و کرد مناسب آن بود که درین محل نیز ابتدا

در هر ربعی
سی و یک روز
و در هر ربعی
سی و دو روز
و در هر ربعی
سی و سه روز
و در هر ربعی
سی و چهار روز

اگر از سید تاریخ چهار چار بنگارند باید که در آخر تاریخ از زمانه
 کبیر بود اما سید که روز یکم سن در آخر تاریخ و یکم کبیر
 است که آخر سال است بطبع و بعد از آن فصل بهار خواهد آمد
 و درین تاریخ که ما در اینم اول تشرین الاول در سیدم درجیم
 میزان واقع است بر صد و چهل و هجده و طبع من است که در ابتدا
 این تاریخ اول تشرین الاول موافق اول درج میزان بود در
 رصد که در آن وقت معمول بود و در ابتدای این تاریخ که ما
 در اینم و چهل و نه روز تفاوت شده و جهت تفاوت را در
 فصل ششم ذکر خواهیم کرد و نشان روزها و قمرها و عدد آن روزها
 باشد یعنی نشان روزها و ایشان را با رقم ثبت کنند چنانکه در
 تاریخ عرب گفته شد و مبداء این تاریخ از عهد اسکندر رومی
 باشد بدانکه لفظ عهد را استعمال از ابتدای دولت تا اینها
 دولت شخص کنند و معنی درین تاریخ ذکر میکنند که مبداء این
 تاریخ از عهد اسکندر رومی باشد و رومی که در مغازی رصد کرده اند
 در فصل او را از این دوم که از مقاله سیم باشد در اینجا ذکر میکنند
 که اول این تاریخ روز دوشنبه بوده است بعد از سال وفات
 اسکندر بن قلعوس رومی که بر ممالک سوت اقلیم عالم مستول گشت

دوازده سال شیعیان بر دوشنبه تصدیق خواج قاسم البزاز
 سر است و این در دو سخن متافض از طایفه آنکه در سید است
 صحیح می نماید بجهت آنکه تاریخ مبداء عمارت رصد در شهر بخارا
 و سوت عمری بود و رومی یافتن آن رصد و فتح شدن اکابر ایران
 رصدخانه و تمام شدن آنکه او رصد که از تاریخ خوانند در تاریخ
 ششصد و هشتاد و دو بود و در فصل سیم و دوم این سخن
 معلوم می شود که تصدیق او در تاریخ ششصد و هجده و شصت
 بجای بود که پیش از تاریخ یافتن رصد و تمام شدن رصد باشد
 پس این مصنف را معلوم شده باشد تحقیق در وقت رصد
 باشد بنا برین اصح است که در تاریخ مثبت است باید دانست
 که از تاریخ رومی تا ابتدای تاریخ عرب نهصد و سی و سه سال ناقصه
 اسکندر است و همچنین تاریخ رومی مقدم است از تاریخ نزد
 جردی نهصد و چهل و سه سال ناقصه اسکندر است و همچنین تاریخ
 رومی مقدم است از تاریخ ملک الشاهی یک هزار و سیصد و نود و سه سال
 ناقصه اسکندر است پس ازین تقدیر معلوم می شود مقدم تاریخی
 بر تاریخی دیگر و مصنف تقدم تاریخی بر تاریخی بر همان بنی مقرر
 داشت که تقدم تاریخی الا انکه تقدم را کشند تاریخ عرب را بر یو و اوج

دوازده بار که در سید و اسما و دوازده ملک که در طایفه ایشان اند
 و حق سبحانه و تعالی ایشان را بر محمد عالم بریزد و در اسما
 استعمال کردند و چون سید روز دوازده ماه و سید و سید و سید
 را نامی خاص کردند از اسما و ملک و ایشان را از سید بوده است
 بنام سر ملک سید روزی که با هم ملک آن روز می رسید و سید
 می کردند و همچنین روزی که نام آن ماه و آن روز با هم یک
 ملک بودی آن روز بزرگداشتند و جشن کردند و سید
 و سید که در آن روز کردند بخود نگاه داشتند و تاریخ ایشان
 مبارک بودی پس بنا برین مقدمه این تاریخ روزی که از دور
 افشار حاصل است که در چهارم سال کبیر کردند و یکبار که در
 میان که آن سال سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 نیزه و جشن و عمارت دست ندادی و تمام ملک دیگر باقی
 از برای روز یکم سن و ایشان را مبدای تاریخ معین
 نبود تا مابین دوران معلوم کنند خود است که مابین دور
 زمان معلوم کنند از آنکه سید و سید و سید و سید و سید و سید
 داشتند در صد و بیست سال این تاریخ می شود آن ماه را در
 صد و بیست سال یکم سن میکردند از آنکه آن ماه را از زمانه

بهای نقل می کردند مثلا اگر فردین مکر رندی بعد از صد
 و بیست سال از دست را مکر کردند می برین سید تا آخر ما
 سهاخته است و در ماه مکر کردند و تاریخ را از سید و سید و سید
 بسید طوایدت تا بریشان مشبه شدی و از غلط درجین
 شهر یکم سن بمن گشتی چه آن ماه را نامی نمی بود خاص بل
 چون کبیر در فردین ماه بودی ایام او را سید و سید و سید
 و مبداء سال با از بیست ماه نهادند و او را فردین
 گفتند تا انقضای صد و بیست سال و هم برین ترتیب تا
 با سید را به سیدی و ایام او سید و سید و سید و سید و سید
 فردین آمدی و آن در حدود هزار و چهار صد و چهل سال
 باشد و از آنکه سید خوانند و آنکه در زمان سید و سید و سید
 بزرگ که ایشان را بودی تاریخ را تجدید کردند و سید و سید و سید
 تا رسید بادشاهی حمید و آن زمان که وضع این تاریخ کردند
 بوقت بادشاهی حمید یک هزار و چهل سال گذشته بود و افتا
 از اول فردین آنکه بود سید و سید و سید و سید و سید و سید
 سلطان و چون از حکومت حمید چهار صد سال گذشته است از دور
 که در چهار صد و چهل سال تمام شده بود و افتا با اول حل و

روز اول سال و نوروز سلطان خوانده پیش از این حساب و مبنای
 ابتدای روز و در این سال که نظر محل باز آید و چون که هر روز
 بخلاف توالی روز در تمام گذرانند منتهی سال که شمسی حقیقی باشد
 این در جری را نیز همان مقدار باشد زیادتی یک سال و چون که شمسی
 الاقل توالی در تمام گذران منتهی سال که شمسی حقیقی باشد و در
 این زمان مقدار باشد یکی سال روزان مدت نظر فرماید که در روز
 این بخلاف توالی چند بار حرکت کرده است بعد از آن ادواتها
 زیادتی یک سال قدیم از وی زیاده باشد و ایشان یک سال را مساوی
 یک دوره شمسی گردانند و ابتدا با و که هر یک در جهت آنست که چو
 افتاب را بحرکت خاص با موضع خود اثر است در عالم کون و
 فساد این معنی بر حیوان و نبات پوشیده نیست و کتب را نشان
 و از نقطه ای که مبداء است را شایسته بود هیچ کلام مناسب
 از اول محل بود که اگر در وقت وصول افتاب باین نقطه شب
 در وقت صاوی اند و آن زمان نسبت با موازین باشد بخون زیاده
 و لا در است و اساسی شود و فرس را درین تاریخ استعمال کردند
 ولیکن اینجا مقید کنند بجای و در فرس مقید کنند بدویم و اساسی
 شود و فرس استعمال کردن جهت آن بود که سلطان را در الملک

افز

اصفاهان بود و در آن اقالیم سال و ماه فرس شعر بود و بعد از آن
 سال ایشان اول محل و اول فروردین ماه جلای باشد و ابتدای
 این تاریخ روز جمعه بوده است هم ماه رمضان سال چهار صد و
 هفتاد و یک بحری و نوروز هم فروردین ما قدیم بود سال چهار صد و
 چهل و هشت نیز در جری و آن محله روز که از فروردین ماه که شنبه بود
 از کبسه گردید و گفتند باین بهر مبداء این تاریخ از مبداء کبسه
 ملکای گیرند و اگر سالی سوال کنند که تعرف تاریخ را باین وجه کرده
 اند که مبداء با اول حدوث امر شایع گیرند درین سال که امر شایع
 بود می گویم ازین امر شایع تر چون تواند بود که نوروز هم فروردین
 ماه را اول فروردین ماه گویند و خلاصه باین معنی متفق شد
 و این تاریخ در میان ایشان شهرت یافت و وضع این تاریخ که
 گردید بر سلطان مبارک بود و در آن سال سلطان جلال الدین
 ملکشاه از اصفاهان بهر قدرت و نفوذ فتح عاتقان بلاد کرد و حاکم
 سمرقند را محبوس کرده با صفاهان آورد اما آنها را این تاریخ
 بعضی شمسی حقیقی گیرند و آن مدت قطع افتاب باشد بحرکت خاص
 خود هر مرتبه را مثلاً فروردین مدت قطع افتاب باشد محل را
 از بهر مدت قطع افتاب نوروز و بحین استخار مدتی قطع

افز

روز اول سال و نوروز سلطان خوانده پیش از این حساب و مبنای
 ابتدای روز و در این سال که نظر محل باز آید و چون که هر روز
 بخلاف توالی روز در تمام گذرانند منتهی سال که شمسی حقیقی باشد
 این در جری را نیز همان مقدار باشد زیادتی یک سال و چون که شمسی
 الاقل توالی در تمام گذران منتهی سال که شمسی حقیقی باشد و در
 این زمان مقدار باشد یکی سال روزان مدت نظر فرماید که در روز
 این بخلاف توالی چند بار حرکت کرده است بعد از آن ادواتها
 زیادتی یک سال قدیم از وی زیاده باشد و ایشان یک سال را مساوی
 یک دوره شمسی گردانند و ابتدا با و که هر یک در جهت آنست که چو
 افتاب را بحرکت خاص با موضع خود اثر است در عالم کون و
 فساد این معنی بر حیوان و نبات پوشیده نیست و کتب را نشان
 و از نقطه ای که مبداء است را شایسته بود هیچ کلام مناسب
 از اول محل بود که اگر در وقت وصول افتاب باین نقطه شب
 در وقت صاوی اند و آن زمان نسبت با موازین باشد بخون زیاده
 و لا در است و اساسی شود و فرس را درین تاریخ استعمال کردند
 ولیکن اینجا مقید کنند بجای و در فرس مقید کنند بدویم و اساسی
 شود و فرس استعمال کردن جهت آن بود که سلطان را در الملک

افتاب حرکت را و قطع شمسی ریح را در از منتهی متغایر است پس
 همچنان که اول سال بهار حقیقی است مدت سرما بهر مدت یک فصل
 حقیقی است و برین تقدیر سال و بهار شمسی حقیقی باشد یا بدین است
 که از سخن مصنف این معلوم می شود بعضی که سال و ماه را شمسی
 حقیقی میگردانند مبداء ایشان روز از غروب افتاب اعتبار می کنند و
 مولانا نظام الدین شرحی ساخته است او نیز برین رفته است ولیکن
 از کلام علامه در نسخ نبات این مفهوم می شود خواه مبنای که سال را
 حقیقی میگردانند و ماه را وضعی و خواه بعضی که سال و ماه را حقیقی
 میگردانند مبداء از نصف النهار اعتبار می کنند طاهر درین باب سخن علامه
 را بهر جواب نزدیکی دانند و می گویند اگر فرض کنیم که افتاب در
 روز چهارشنبه بعد از نصف النهار از خورج محل فوت برین تقدیر
 می نماید که پیش مبنای نوروز و اول فروردین پنجشنبه باشد و بعضی
 نوروز چهارشنبه و مع هذا درین صورت نوروز را اول فروردین
 را در چهارشنبه می گیرند و نوروز سلطان می گویند بلکه مبنای و غیر
 نوروز و اول فروردین را روز پنجشنبه می گیرند اما علامه و بعضی
 ازین مایل بودند که مبداء ایشان نوروز و تاریخ را از برای ابله فرس و
 مبنای وضع کردند و آن برای مبنای فقط و این تاریخ پیش برد

طالبه مستعملت بنا برین اگر فرض کنیم در سال که افتاب روز
 چهارشنبه بایک بعد از نصف النهار منطبق اعتدال تحویل کرد اول
 فروردین و نوروز با اصطلاح فرس چهارشنبه باشد و با اصطلاح
 منجمان پنجشنبه و هم چنین بعد از سال مفروض که افتاب باندک زمان
 از غروب منطبق اعتدال بقتل کرد اول فروردین و نوروز با اصطلاح
 فرس روزی بود که پیش از آن شب باشد و با اصطلاح منجمان
 روزی بود از آن شب بود و هم چنان در سال سیم ارسال مغربین
 تحویل افتاب بود بعد از نصف النیل باندک با اصطلاح همانست که
 گفتیم و هم چنین در سال چهارم مفروض تحویل بعد از طلوع باشد
 باندک اول فروردین و نوروز با اصطلاح سرد و قوم در آن روز
 تحویل باشد بنا برین اغلب آن بود که در سال بیای میان اهل اصطلاح
 و اهل فرس کمرور در مبدأ سال تفاوت بود و در یک سال متخلفند
 و گاه باشد که در میان ایشان چهار سال بیای بکمرور تفاوت
 باشد و دیگر متخلف و دیگر اگر در ابتدای که وضع این تاریخ کردند
 نوروز افتاب بجل شب آید بود پیش از طلوع باندک اول فروردین
 و نوروز پیش فرس پنجشنبه بود و پیش منجمان روز آید
 بنا برین مقولات بر تو قدیر که پیش تو حیرت منصف نبوی می

نادر

باید کرد که پیش بعضی مدار ایشان روز از وقت طلوع باشد تا وقت
 طلوع که مطلوب ایشانست آنکه وقت غروب باشد و وضع این تاریخ
 از برای غریب نبود بلکه از برای فرس بود و میگویم توجیه این معنی
 و چه می توان کرد اول آنکه در کلام مصنف درین فصل لفظ پیش
 است اگر بجای او بعد بودی مقصود حاصل شدی شاید که از
 تاریخ بوده باشد و چه دوم آنکه لفظ لفظ پیش مصنف باین عبار
 باشد که اگر روز مفروض را با شبی که پیش از آن روز دیگر باشد
 نسبت دهند گویند که آن شب پیش از روز مفروض است چرا
 که چنین باشد نسبت دهند گویند که آن شب پیش از روز مفروض
 است چرا که چنین باشد اما در آن وقت طلوع باشد و هم المراد
 اما منجمان نسبت سهولت نوشتن تفاوتیم و کشیدن چه اول را
 اصطلاح چنان کردند که ما بهار را سی که پیش اول ما بهار
 از فروردین بر اوایل فصل منطبق شود و در آخر سال آنچه
 زاید است بر سیصد و شصت روز که آن پنج روز است از ایام
 تامه و آنرا حقه مرفقه خوانند و در آخر اسفند از روز زاید کنند
 بر چهار سال آنچه سال دیگر و دیگر که اگر حاصل شود بر چهار
 کنند آن سال شش روز باشد چون سالها اجلای شمس حقیقی بگو

است و در سال حقیقی بار خاد معبر سیصد و شصت و پنج روز
 است و اگر از این روزی پس در چهار سال از که باید بر سیصد و
 شصت و پنج روز بکمرور زاید نام حاصل شود و سبب تفاوت آنکه
 پس با جارجون چند بایک در چهار سال کنند یکسال بجهت تفاوت
 و تا یکسال بعد از آن سال کنند چون مدت سال شمسی بر صد و
شصت و هفت روز و ساعات و دقائق است پس باز ده دقیقه
 از ربع کمتر است و چون بعد از چهار سال بکمرور یکسال بکمرور
 سال باز ده دقیقه برایشان باقی ماند و چون شصت بار بعد از
 چهار سال کبیسه کنند شایند مثال این مجموع برایشان باقی ماند
 و آن پنج ساعت و شصت دقیقه باشد و این بیشتر است از کسور
 یک سال که **مطابق** است پس سالی که بعد از این آید کسوری که بجا آید
 آید از سیصد و شصت و پنج روز و این مبلغ شود سنو رس
 دقیقه برایشان ماند باقی پس بعد از آنکه شصت بار در چهار سال
 شصت کبیسه گرفته باشند و در آخر کبیسه ششم بجهت تفاوت و تا
 گذشت یکسال زیادت کنند پس نوبت کبیسه بعد از پنج سال
 اتفاق افتد و همچنین در نوبت ثانی شصت بار چهار سال چهار
 سال کبیسه کنند پنج ساعت و هفت دقیقه برایشان جمع شود با

نادر

بقیه بکمرور که در دقیقه است مجموع پنج ساعت و هفت دقیقه
 باشد و از سال آید **مطابق** چهار ساعت و هفت دقیقه و شصت و
 شش دقیقه برایشان باقی ماند باشد و همچنین در چهار ده تو
 بعد از کبیسه بیای کسور سال معلوم شود و سبب این کبیسه بیای
 می بود اکنون منکام آن آنکه نوبت کبیسه بیای در شصت کبیسه
 رایج اتفاق آید و بعد از شصت نوبت پنج ساعت و شش دقیقه
 برایشان جمع می شود و دقیقه چهارده نوبت چهل و دو دقیقه بود
 مجموع پنج ساعت و هفت دقیقه باشد این مبلغ بیشتر است از کسور
 یک سال پس کسور سال آید باید که جابر بعضی از این مبلغ شود و بعد
 از هر یک دقیقه باقی نوبت کبیسه بیای باشد آنکه از نوبت کبیسه
 رایج کبیسه بیای می باشد تا وقتی که چون مجموع تفاوت آنکه
 در نوبت شصت کبیسه بیای جمع می شود که آن پنج ساعت و شش دقیقه
 است با دقیقه که ماند باشد ضم کنند مساوی کسور یکسال با بیشتر
 از آن باشد آنکه کبیسه بیای در شصت کبیسه بیای واقع شود
 و یک دقیقه برایشان باقی ماند باشد و این معنی که تکرر کرد
 و این معنی که تکرر کرده شد بر تو قدیر نسبت که در نوبت شصت
 از هر یک کبیسه فاصله آید در چهارده نوبت همان حال باشد که گفته

اما بعد چهارده نوبت که بیست و یکم کیس اتفاق افتاد و دیگر
فاضل باشد فاضل و همچنین حمل و دیگر که معنی مرکز که چهارده
نوبت باشد که هر نوبتی سی و سه سال باشد و یک نوبت دیگر که بیست
و نه سال باشد هر مجموع یا زده نوبت که یک گزده باشد یک نوبت
شش رباعی و هفت خماسی واقع شود و یک دقیقه باقی مانده باشد
بس برین نوبت که حمل و دیگر که یک دقیقه بر نشان باقی مانده
باشد دیگر بار و هنگام آنست که نوبت که بیست و یکم کیس در هفتم رباعی
واقع شود و بعد از هفت کیس در ساعت و هشت دقیقه بر
جم شود و بیست که حمل و یک دقیقه بود که مجموع پنج ساعت و حمل
و نه دقیقه باشد و این مجموع که سی و یک سال است بر سی و سه سال
آنند جابر این مبلغ شود و سی و سه فاضل و باقی نماید پس تا برین
معنی حمل و دیگر که بعد از شش رباعی و هفتم خماسی واقع
شود و بعد از آن یک نوبت دیگر شش رباعی و هفتم خماسی واقع
شود و هفتم نوبت بیانی شش رباعی و هفتم خماسی واقع شود
و سی و سه فاضل و باقی نماید و این در وقت بیست و سه و هشت
سال باشد و این مبلغ زمان دور که بیست باشد شرط آنکه هر سال
یا دقیقه نام از بیست کمتر باشد و درین مدت روزها و یکبار چهار

هزار و شصت و مثالی و شش روز باشد بدانکه این طریقی که ذکر کرده شد
 بر شرطیست که یازده دقیقه نامد کمتر از بیست و یک دقیقه باشد و اگر کمتر از بیست و یک دقیقه
 باشد چنانچه بعضی ارباب ادعای آن می کنند و گمان احتمال دارد که
 به مرتبه باشد که نوبت کیس خاص در هم کیس رباعی اتفاق افتد با آنکه
 کیس خاص در هم کیس رباعی اتفاق افتد و همچنین اگر بیشتر از بیست و یک
 دقیقه باشد و زیادت آن احتمال دارد که به مرتبه باشد که نوبت کیس رباعی
 در هم کیس رباعی اتفاق افتد تا یک نوبت کیس خاص در هم کیس
 رباعی اتفاق افتد تا برین معذرات مجموع اوضاع از بیست و دو گشت زمان
 دو کیس که گویند متعین شود اما اگر طالبان تحقیق این طریقی که ما
 گفتیم بدانند و ملک کنند معلوم تواند کرد و در کیس و مدت زمان آن
 بهر معذرات کم و زیادت که باشد از بیست و یک دقیقه و اندک تا بیست و یک
 دقیقه که گذشت بر صدراعزالیست که چهار نوبت کیسه که بعد از شش
 رباعی ششم خاص واقع شود و بعد از آن یک نوبت شش رباعی ششم خاص
 واقع شود اما اگر رباعی که بر صدراعزالی ساخته اند استخراج کنند بعد از چهار نوبت
 کیسه که مذکور رباعی شود و ششم خاص واقع شود و بعد از آن یک نوبت شش
 رباعی و ششم خاص واقع شود ظاهر آنست که میان مرد و طریقه تفاوت واقع
 می شود از سبب تعدیل است که در راجع مثبت است و از اینجا روشن شود که چهار

نیت کبک گفت رباعی و ششم خماسی واقع شود که این در وقت حدود
سی و دو سال باشد در رباعی روم و سه روز کبک کند و در تاریخ
شمسی حقیقی سی و دو روز و این رباعی اول نام کنیم پس رباعی اول که
هر حدود سی و دو سال میان سال شمسی حقیقی و میان سال رومی کبک
یک روز تفاوت باشد و هرگاه که چهار نوبت کبک که شش رباعی و هفتم
خماسی واقع شود که مدت حدود شانزده سال باشد در رباعی رومی
بیست و نه روز کبک کند و در تاریخ شمسی حقیقی بیست و شش
روز کبک کند و این رباعی ثانی نام کنیم پس از رباعی ثانی در هر
حدود شانزده سال میان کبک سال شمسی حقیقی و رومی یک روز
تفاوت باشد بدینکه از ابتدای تاریخ روم تا تاریخ که ما داریم
سال آنکه اگر اول برنجی کند که هر صد و هشتاد و هشت سال که درین است
چهل نوبت کبک است رباعی و ششم خماسی شده باشد تقریباً و نوبت
کبک شش رباعی و هفتم خماسی شده باشد تقریباً و حدود بیست
یک سال از رباعی اول تا یکی مانده باشد پس ده روز تفاوت از رباعی اول
شده باشد و در روز نهم از رباعی ثانی پس از ابتدای تاریخ تا این زمان
که ما داریم تفاوت میان شمسی حقیقی و تاریخ روم سیزده روز باشد
و شصت و سه سال دیگر پس مجموع تفاوت چهارده روز باشد تقریباً

و درین تاریخ که ما در اینم اول تشرین الاول برصد مراغه بگذریم
درجه میزانت که در ابتدا تاریخ روم اول تشرین الاول و اول
میزان متفق بود چهارده روز تفاوت سازجه که یکشنبه درین
چهارده درجه حرکت کند باشد بر توالی و در درجه و کرکی تفاوت
ارصاد بود باشد فاصل از کلامی که گذشت معلوم شد که اول
تشرین الاول و تمامی روزها بر روم حرکت می کنند بر توالی و روح
و نیز مدت چهار نوبت میان شمسی و رومی یک روز تفاوت
بنابرین اول تشرین الاول و بگذر روزها بر روم هر درجه را قریب سی و
مذکور قطع کند و حرکت ایشان باین وجه است که ذکر کردیم و
شد مثلا روز مفروض ما که سیزدهم است از افق حرکت او جدا
که چند سال متواتر روز بود که اول حمل باشد موافق روز مفروض
بود و این نوع سال زیاده از آنکه نوبت باشد و این معنی وقتی
تواند بود که در آن سالها که یکشنبه در روم تاریخ متفق باشند
و بعد از آن در یکسال اول حمل موافق روز گذشته از مفروض باشد
چنانچه روز مفروض در روم درجه حمل باشد و در سال دیگر
اول حمل موافق روز مفروض باشد و همچنین تا آخر و این نوع
یک نوبت کم از آنکه باشد و این معنی وقتی تواند بود که در آن

بار در ملک کبیسه بود بعد از پنج سال اتفاق افتد پس بنا برین در
 سال رومی که کبیسه باشد در آن سال و بعد از آن دو سال ملک کبیسه
 نباشد بلکه در سال چهارم از آن سال در ملک کبیسه باشد بعد از آن
 که خواهد آمد منکام آن شود که روز مفروض کلی نقل کند بوم
 درجه محل جنگل دیگر باره با اول درجه محل نیاید چنانچه پیشتر آمد
 شد میکرد و همیشه حرکت ایشان باین نوع دایره باشد و بعد از آن
 چند سال بیایی اول محل موافق روز دهم اذرا باشد و این نوع
 سه سال زیادت از یک نوبت نباشد بار حال همان طریق خواهد بود
 که در فرض مفروض بیان کرده شد بنا برین مقدمات باید که تا ملی
 معلوم شود که روز مفروض بار و زائده نیز با اول محل قریب است
 اندر فته باشد همچنان که روز مفروض بار و زائده گذشته با اول
 محل قریب است نوبت آمد شد بود و از ابتدای آمدن روز مفروض
 با اول محل و از اینجا یکی بیرون قریب باشد بمده سنت نوبت و حق
 به نوبت روز مفروض با الکر روز آئیده از مفروض موافق اول
 حل می شود و چون روز آئیده از مفروض موافق اول حل می شد
 روز مفروض با آخر حوت موافق می بود و سه روز دیگر روز مفروض
 با الکر روز گذشته از مفروض موافق اول حل می شود و چون روز

گذشته

گذشته موافق اول حل می شد روز مفروض موافق دوم درجه
 حل می بود و دین مدت یعنی از ابتدا تا انتها روز مفروض
 که موافق اول حل بوده باشد مبلغ چهار نوبت باشد هرگاه که خواهد
 که بداند که چند نوبت است که روز مفروض با اول حل رفت در چهار
 سال نظر کند اگر این نوع باشد که یک سال روز مفروض و سه سال
 دیگر روز آئیده مفروض موافق اول حل است یک نوبت با الکر این
 نوع باشد که دو سال روز مفروض و دو سال روز آئیده از مفروض
 موافق اول حل است در سه نوبت باشد یا الکر این نوع باشد که
 سه سال روز مفروض و یک سال روز آئیده از مفروض موافق اول
 حل است سوم نوبت باشد یا الکر این نوع باشد که چهار سال روز
 مفروض موافق اول حل است چهارم نوبت باشد یا الکر این نوع
 باشد که یک سال روز گذشته از مفروض و سه سال روز گذشته از
 مفروض موافق اول حل است پنج نوبت باشد که دو سال روز گذشته
 از مفروض و دو سال روز مفروض موافق اول حل است ششم
 باشد یا الکر این نوع باشد که سه سال روز گذشته از مفروض موافق
 اول حل است نوبه ستم باشد و همین طریقه که گفته شد معلوم توان
 کرد که اول تشرین الاول چندم نوبت است که به خدمت درجه میزان رفت

روند بگاه بخور و همچنین بر ترتیب و گاه از استقامت عدول
 کنند یعنی از طرف شرق بطرف مغرب روند بخلاف اولی مثلا از
 حمل بجهت روند و این حالت را رجوع گویند و بعد از آن دیگر بار
 مسقیم شوند یعنی از مغرب بسوی شرق چنانکه در روضه اول بود
 و هرگاه که از استقامت بر جهت خوانند رفت چند روز بر یکجای
 ساکن باشند از موقوم خوانند و بعد از رجوع بهمان قدر موقوم
 شود و باز با استقامت روند اختلاف حرکت در سیر ایشان شاید
 بی افتاد باشد از آنجا که می افتد خسته می شود و گویند غیر از این
 اختلافات که گفته شد اختلافی دیگر پیدا شود در حالت
 استقامت هم سریع باشند و هم بطی و در رجعت نیز همین بس
 مشاهده که در سیر ایشان کرده می شود بیشتر اختلاف واقع
 است اول استقامت در بطو و ثانی استقامت در سرعت و ثالثا
 استقامت در بطو و رابعا موقوم و خاما رجعت در سرعت
 و سابع رجعت در بطو و ثامنا موقوم دیگر اما در سیر افتاب
 در روضه فلک سریع باشد و در روضه دیگر بطی و لیکن گاه
 باشد که در آن نصف که سریع بوده باشد بوقت دیگر هم در آن
 نصف بطی باشد و در اصول حکمت مقرر شده است که سرعت و بطو

و رجوع در فلكیات جایز نیست و واجب است که حرکت رجوعی
 متناهی باشد پس از برای هر کوی از این سمت گاه را فلكی چند باشد
 می کنند اینجاست مقصود است درین باب یعنی تشابه حرکت در
 حقیقت حاصل است که در در و در افلاک بیخبراید با یکا بر و حرکت
 نباشد و در این مختصر هر کوی را که چند فلك دارد ذکر کردیم بحسب آنکه
 این معنی تعلق بهیات دارد و در مجموع استقامت و مسافت این معنی
 مسطورت و غرض ازین تشبیه احکام است نه مسائل سیات **فان**
ستارگان که بر آسمان باشند تا بهت خوانند و جلد فلک شمس
و بالا ترا و فلكی که بود که از افلاک بالا فلكی و فلكی اطلک که
و او هم افلاک را از جانب شرق بجهت مغرب حرکت می دهند و حرکت
شماره و زری و دیگر افلاک از مغرب مشرق حرکت می کنند هر یک
بجای خاص کوکب دیگر بر همانند بر سیر بر یک نوع است پس
 از برای مجموع ایشان یک فلكی اثبات کرده اند و بر بالای سیر فلك
 مذکور بجهت آنکه در وقت قران هر یکی از کوکب سمت گاه با کوکب
 ثوابت که واقع می شود ثوابت را کسفی می کنند و آنکه ایشان ثوابت
 می خوانند یا از جهت ثوابت حرکت ثابته است یا جهت ثبات اوضاع
 ایشان یا از جهت آنکه فلك ایشان را میگردانند بر هر یک که سریع یافته اند

فلكی را که کوکب بر آن حرکت می کنند و دوازده بخش کرده اند و
هر یک را برج گویند چون معلوم شد که فلكی بطیة فلكی شمس یعنی
 حرکت کوکب ثوابت را در یافتند و فلكی شمس را از قطب و قطب
 بدوازده قسم مساوی کردند و کوکب چند که در هر قسم بودند در فلك
 بمنطقه صورتی توهم کردند و بجهت شمس بان صورت و ابتدای شمس
 از اقسام دوازده گانه از مغرب باشد و انتهایش بمشرق پس برین
 تعویذ بر بزم متعارفات اقسام و صورت های که در آن اقسام بودند
 اسامی روضه دوازده گانه کردند چنانکه اتفاقا آن صورت موافق
 آن قسم افتاده بودند و چون بعد از فلكی معلوم کردند که
 متحرک اند بحر که بطیة بس انتحال کنند از آن موضع متاخران گفتند
 که بگویند که حمل بشور رفت بلکه گویند که ستارها و حمل بشور رفت
 شدند بروج دوازده گانه که دوازده سنس گانه حاصل شدند
 بوجهی که آن دوازده ثبات باشند تا به تحقیق این اقسام
 دوازده گانه اند و هر یک از این قسم اولست از اقسام فلك
 البروج که متصل نقطه اعتدال رسمی است بر دوازده بود و اگر
 کسی خواهد که تا حمل حوت کند در آن سیم تفاوت بنزد اجرام
 بمعالمیت نه با سالی و دوازده بخش کردند از فلكی را بخر و بخر

و معتقد ایشان آن بوده که حرکت شبانه زری فلكی شمس می کنند تا با بر
 حسی اند و بیان کرد که کوکب ثوابت از مغرب مشرق حرکت می کنند
 بحر که بطیة و بعد از آن بطیة پس بیان کرد که متحرک اند از مغرب
 بمشرق و در هر حد سال یک بار به حرکت می کنند و اصحاب ابرصاد از آن
 جمله را در بیت و در کوکب را رصد کرده اند و از جهت سالی ترین
 این کوکب صورتی جذوقم کرده اند که از کوکب بر آن صورت باشند
 و صورتی که توهم کرده اند جمله و شمس است پست و یک در شمال و
 دوازده بر منقطه و باینزده در جنوب از برای حرکتی که کوکب را
 بحرات اوی پندای شود فلكی اثبات کرده اند و گفته اند که محیط
 بخال و لیس یعنی که بر بالای فلكی شمس باشد که از فلكی اطلس
 چه بر سطح کوکب بدینست و چون ترتیب افلاک معلوم شد
 بدانکه در زیر فلكی فخر کوه آتش است و شمس و او که هواست و شمس
 او که آب و شمس او که خاک و آب و خاک درم اینجه اند و یک گره
 شده و مجموع این چهار گانه عناصر خوانند و عالم کون و فساد را
 گویند اینها صورت افلاک و عناصر گفته است **فصل ششم در بروج**
واجزای آن و سیر کوکب در آن چون در فصل گذشته ذکر کردیم که کوکب
 و افلاک ایشان درین فصل شروع نمود در قسمت افلاک **در**

که در احکام محتاج می شوند نسبت از ربع که نصف و نذر و ربع و سدا
 است و اول عدد که این نسبت از ربع صحیح برون آید دوازده
 است و چیزی نمایند گفته اند که فضل را که برافتد که اول ابتدای
 و وسط و انتها و مرکز از فصول چهارگانه را برابر مرکز ازین سه
 جزو یک ربع تعیین کردند پس فلک را با این جهت بدوازده بخش
 کردند **برجی را بی بخش کرده اند و بر یکی را درجه خوانند**
 برجی را بی قسم جهت آن کرده اند که دایره صغیره و بکیره در
 آن که نوعی که در عادت جهان شده است که اول سید و شصت
 و قسمت کنند و مرکز را درجه گویند چنانچه در فضل اول اشارت
 بان کرده شد پس منظره فلک مشتمل بر سید و شصت جزو
 کردند سری را از منظره که خط است در یک قسم از اقسام دوازده
 گانه که سطح واقع است باید دانست که قسمت سطح بخط باشد و
 قسمت خط بنقطه و چون این معلوم شد از عبارت مقتضی جهان
 مفهوم می شود که هر قسمی از اقسام دوازده گانه را بی بخش کرده اند
 یعنی در هر قسمی که خط از قطب یقطب و نوعی که اعتبار
 قسمت با این یعنی می کنند بلکه بعضی از منظره البروج که خط است
 بی قسمی که نیست این نسبت که در سری قسم منظره که هر از آن در آن

سطح یکی از دوازده گانه واقع است اگر شخصی گوید چنانچه
 بروج بطریق محور منظره را گویند تا شخصی یعنی عبارت
 مصنف نیاید می گویم از عبارت متن که در فلک را که بر کوکب
 بران حرکت می کنند بدوازده بخش راست کرده اند از این می آید
 که بروج سطح دوازده گانه است نه خطوط دوازده گانه چنانچه
 می گویند که منظره حرکت نمی کنند و در **برج شصت بخش کرده اند**
بر یک را دقیقه خوانند و همین بر دقیقه را شصت ثانیه
و ثانیه شصت ثالثه چنانکه خوانند بخش می کنند و این
 درجه را جهت آن شصت قسم کرده اند که درجه بجای و آنکه
 در مرتبه اعداد و این درجه سوره بود و منتهی از اجزای
 است که از اجزای سستین خوانند و اجزای آن از یک باشد
 شصت در یک دیگر ضرب کرده و در آن جدول نهاده و آنچه
 زیاده از شصت باشد بر فیه کرده نهاده اند می گویم شصت
 جهت آنست که او اول عدد است که کسوی از بر روی می
 آید و استدلال آن جدول در اعمال آسان بود و بر فیه و پس
 احتیاج نیفتد پس چون جدول بر شصت است ضرورت ما
 تحت درجه شصت باید کرد **و نام بروج ده است**

کوکب التباس نیست پس از وفای که از برای اعداد وضع
 کرده بودند بران قانون نهادند و اول ربع که خل است رقم
 صفر نهادند و ثور را رقم که از برای یکی وضع کرده بودند
 جوزا را رقم دو و همچنین حوت را رقم یازده اگر سالی سوال
 کنند که چرا حل را رقم می و ثور را رقم دو و همچنین دوازده نهادند
 اند می گویم اگر ارقام برین وضع نهادند که هر کوکبی را در
 سرطی بر رقم وضع می کنند که رقم برج دوم رقم درجه و
 سیم رقم دقیقه مثلاً اگر کوکبی در پست درجه ثور باشد
 از برای حل رقم یک باشد و از برای ثور و سیم علامه
 تقوم آن کوکب که و این رقم موعم آنست که بعد ازین
 از اول حل در برج و پست درجه باشد مع بذایک ربع و پست
 درجه باشد بخلاف آنکه اگر حل را رقم صفر اعتبار کنند رقم موعم
 آن که باشد یعنی یک ربع و پست درجه و آن و م زایل
 شود م حین در سایر بروج و نشان ربع و دقائق نشانها
 عدد بر یک باشد و عدد درجات از پست و نه بگذرد از یک چون
 می شود برخی باشند و عدد دقائق از پنجاه و نه بگذرد که
 چون شصت شود درجه باشد از برای آنکه در سرطی

حل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت کوکب صورت بروج که داخل
 اند و بعضی خارج اجزای و در و سوره کوکب خارج
 ثور است و در و سوره کوکب خارج یازده کوکب
 تواناست و او را جوزا خوانند و در و سوره کوکب است و خارج
 حوت کوکب سرطان است و در و سوره کوکب است و خارج
 اسد است و در و پست و سوت کوکب است و خارج پست
 کوکب سنبله در و پست و سوت کوکب است و خارج سنبله
 میزان در و پست کوکب است و خارج میزان عقرب در و
 پست و یک کوکب است و خارج هر کوکب قوس و در و سوره
 و یک کوکب جدی در و پست و سوت کوکب است و خارج
 در و حل و در و کوکب است و خارج هر کوکب حوت در و سوره
 چهار کوکب و خارج چهار نشانها ایشان جهان بود
 که حل را صفر کنند و ثور را نشان یکی و جوزا نشان دو تا آخر
 یعنی حوت را نشان یازده باشد نشانها و بروج حوزا
 ده گانه از حر وفات ایشان نهاده اند چنانچه در کوکب هر که
 از بروج حر وفات او ایشان می نمایند التباس می شد چنانچه

برق می کنند یک رقم ایست و یک رقم اوسط و یک رقم اعین
از برای آنست که معلوم شود که کوکب در کدام برجست و آن
از برای در یک روز که چون بیازد رسد خود کند بصورت
برین نفع بود در این امارت اوسط از برای آنست که در یک
کوکب معلوم شود و آن از جهت و نه در یک روز و سرگاه که بر
پست و نه زیاده شود اضافه کنند سی شود پس رقم اوسط
را اسقاط کنند و از برای آن یک بر رقم اعین افزایند امارت
اجزای آنست که دقیقه کوکب معلوم شود و آن از برای
و نه در یک روز و سرگاه که یک دقیقه دیگر زیاده شود بر میان و نه
از این جهت شود پس رقم اوسط را اسقاط کنند و از برای
عوض آن یک بر رقم اوسط افزایند تا ثابت شود در سطحی
رقم سه گانه و در بقوم بعد از جدولها و تواریخ سفت جدول
منبای جت مواضع کوکب بخت گانه در هر روز و روزی
بکشند و در جدولی باز از هر روزی سه رقم بنویسند یکی
رقم برج و یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه و آن موضع کوکب باشد
و آن قدر درجات و دقائق که آن نم روز رفته باشد از آن
برج در تقویم بر صفت دست راست بعد از جدول اول پنج گانه که

اول آن اسابع و در چهار دیگر تواریخ باشد سفت جدول دیگر
برای بیان مواضع هر کوکب است گانه باز از نصف النهار برج
و درجه و دقیقه هر کوکبی بر وقت بکشند و سب کوکب در شبانه روز
برجی قطع کنند پس برین تقدیر هر کوکب مابین نصف النهار
درجه و دقیقه چند باشد یا دقیقه چند از آن برجی کوکب در باشد
قطع کنند بر سبیل تراید یا تناقص و ابتدای کوکب با فاب کشند
پس مابین کوکب بخانه بر ترتیب افلاک کشند اهل صناعت افلاک
را مقدم داشتند بر دیگر کوکب که معرفه احوال و در معرفه احوال
کوکب مدخل دارد بخلاف عکس که اکل ایام چه آنکه مرکب می شود
از آن چون شهور و سنین بجز آنکه افتاب معلوم می شود پس هر
حرکات کوکب موقوف بوده باشد و معرفه حرکت روز دیگر آنکه در
احکام افتاب و ماه مدخل زیاده است از دیگر کوکب پس از این
نیز بر مقدم داشت از دیگر کوکب و چون درجه و دقیقه
کوکب روز بروز زیادت باشد مستقیم باشد و چون در
نقصان بود راجع و اگر زیاده و نقصان شود مستقیم بود چون
مؤثر شد که از برای هر کوکبی در هر روز جدولی وضع کنند بر هر
روزه ایشان از بر وقت بکشند و همیشه رقمی که در جدولی برین بود

روزه که بعد از روزی بود درجات و دقائق آن برج که نیز برین
روزه زیاده باشد پس برین مستقیم باشند و در رقمی که در جدول
همیشه باشد بکشند و روزی که بعد از روزی دیگر باشد درجات
و دقائق هر کوکبی زیادت شدن کسر مستقیم باشد و اگر کم شدن
کیرند کوکب راجع باشد و اگر زیاده و نه کم باشد کوکب مقیم بود فصل
نهم در مقدار روشن ستارگان چون کوکب و افلاک ایشان قسمت
افلاک را نمود شروع کرد در هر کوکب می گویم مناسبت است که اول
دگر کوکب و افلاک ایشان کند و ثانی دگر قسمت افلاک و ثالث دگر
سیر کوکب کشند که دگر سیر کوکب بر برجی که مصنف کرد که مطلق
برست موقوف نیست بدگر قسمت افلاک خواج قدس اندر
فصل سابع را از برای کوکب افلاک او و فصل ثامن را از برای
قسمت افلاک و سیر کوکب در آن آورد و فصل ناسع را از برای
سیر آورد اولی آن بود که در فصل ثامن دگر قسمت افلاک فقط
کردی و لفظ سیر کوکب در آن و سفت جدول مساوی ازجه
مواضع کوکب تا آخر فصل و در فصل نهم می آورد بیست و یک سرگاه
که مناسبت است راست مواضع کوکب بیازد و محضوت دگر بر سرگاه
باشد و باید که اهل بر تقویم ایشان معلوم شود بداند افتاب

دوازدهم در احوال تمام کند و برجی باقی قطع کنند بیاید
داشت که هر کوکبی از کوکب ستاره را سیر تقویم و سیر وسطی
ست و درین فصل جنان مفهوم می شود که بودن قمر و زحل و
مشتری مدت زمان در برجی اعتبار سیر وسطی کنند و چهار گانه
باقی را سیر تقویم اعتبار کنند و جابج این معنی درین فصل
روشن خواهد شد باندک تاملی و افتاب سیر خاصه خود در
فلک را بارصاد محتوی سیصد و شصت روز و ربع روزی ناقص
با تمام قطع می کند و اغلب اصدای که متوزان و متاخر آنکه در
اند ناقص یافته اند و چون سیر افتاب در برج که قوسهاست
اند در آن مقدار سادی قطع نمی کنند و مدت زمان را باحو
بودن افتابست در هر برجی پس برین تقدیر روزها را
سماعتی می باشد و قتی که افتاب در غایت غربت باشد
قوسی که مقدار برجی باشد مدت و نه شبانه روزی و ربع و نه
شبانه روزی قطع کنند و ممکن نیست که افتاب برجی را کمتر
ازین زمان قطع تواند کرد و افتاب و قتی که در غایت بطور بود
حرکت افتاب در برج درازد گانه و قطع کردن هر برج قوسی
که مقدار برجی باشد می یک شبانه روز باشد و اما کان ندارد

که بری ماه بیشتر ازین قطع تواند کرد **و قدر دوری در نیست و**
سخت شایان روز و فلقی تمام کند و بری زیادت از دور و روز
و کمتر از بر روز تمام کند قدر دور فکر لایس و وسط خود در نیست
 و وقت شب از روز و وقت ساعت قطع کند اما سیر تقوی قدر دور فکر
 را که پیش سیر وسطی قطع کند و آن مضبوط نیست و لیکن همیشه
 زیادت از نیست و وقت شب از روز و کمتر از نیست و وقت شب از روز
 قطع کند و بری مدتی که در غایت بطو باشد و شب از روز و وقت
 و بری شب از روزی قطع کند **و زحل دوری در می سال و بری**
در دو سال و نیم قطع کند و در دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع
باشد زحل دور فکر لایس و وسط خود در نیست و نه سال و شش ماه
 قطع کند و بری بدو سال و نیم و سده روز قطع کند اما زحل دور
 فکر تقوی خود که پیش سیر وسطی قطع کند و لیکن تمیج بسیار
 کردم مدت زمان او و بودن او در بری که از آن کمتر نباشد و
 سال و دوازده بود و تمیج و این وقتی تواند بود که مرکز دور
 در طرف بعد از قرب باشد و تمیج این مدت زمان بودن او در بری که
 از آن بیشتر نباشد و در دو سال و یازده ماه بود و تمیج و این وقتی
 تواند بود که مرکز دور در بعد از بعد باشد و در دو سال و دوازده ماه

دری

و میوه روز چهار ماه و نیم روز راجع باشد و وقت ماه مستقیم و
 مقیم و سرگاه که زحل در بری بود که مدت زمان از آن کمتر نبود از
 ابتدای استقامت تا انتها استقامت نیست و یکدفعه قطع کند
 و سرگاه که زحل در بری بود که مدت زمان از آن بیشتر نبود از ابتدا
 استقامت تا انتها استقامت میوه درجه قطع کند و اما از ابتدا
 رجعت تا انتها رجعت و تعدیل یعنی بودن او در بری که مدت
 زمان او از آن بیشتر یا کمتر نباشد و وقت درجه قطع کند **و مشتری**
دور در دوازده سال و بری در یک سال تمام کند و در سیزده
ماه چهار ماه و راجع باشد مشتری دور فکر لایس و وسط خود دوازده
 سال و دوازده و سده روز قطع کند و بری لایس و دوازده ماه و یک روز
 قطع کند اما دور فکر لایس و وسطی مقوم خود که پیش سیر وسطی
 قطع کند و لیکن تمیج بسیار کردم زمان بودن او در بری که
 از آن کمتر نباشد و ماه بود و تمیج و این وقتی تواند بود که مرکز
 تدویر در طرف بعد از قرب باشد و تمیج این مدت زمان بودن او
 در بری که از آن بیشتر نباشد و سیزده ماه بود و تمیج و این وقتی
 تواند بود که مرکز تدویر در طرف بعد از بعد باشد و در سیزده ماه و
 روز چهار ماه و راجع باشد مشتری و نه روز مستقیم و سرگاه که مشتری

در بری بود که مدت زمان او از آن کمتر نبود از ابتدای استقامت
 تا انتها استقامت یک سیر و چهار ماه و نیم قطع کند و سرگاه که در
 بود که مدت زمان از آن بیشتر نبود از ابتدای استقامت تا انتها
 یک سیر و ده درجه قطع کند اما از ابتدای رجعت تا انتها رجعت
 بر سر تعدیل رده درجه قطع کند و احتمال دارد که مشتری بری لایس
 لایس چهار ماه و سیر قطع کند چه مشتری در وقتی که در غایت
 سرعت بود در روز دوازده دقیقه می رود پس بر چهار روز و نیم
 قطع کند و بر چهار ماه و لیکن بانه دقیقه رود و چند روز
 چهارده دقیقه و چند روز سیزده و چند روز دوازده سال این
 سیر چهار ماه و سیر کرده شد که احتمال دارد که مشتری بری
 لایس چهار ماه و سیر قطع کند و لیکن چون راجع شود باز بهمان
 سیر آید و سیر دور در دو سال و یک ماه و نیم تمام کند و بری
 چون مستقیم و سیر لایس و دوازده ماه و نیم تمام کند و در دو
 سال و یک ماه و نیم تمام کند **و در راجع باشد مشتری** دور فکر لایس
 و وسط خود یک سال و دوازده و سیر و دور روز قطع کند و بری لایس
 سیر و وسط خود به نیمه و شش روز قطع کند اما سیر تقوی خود
 وقتی که مرکز تدویر او در طرف بعد از بعد باشد و در دو سال و سیر

و سیر لایس و سیر روز قطع کند و کمتر از این در بری نباشد و در دو
 سال و یک ماه و سیر روز دوازده و سیر روز راجع باشد و یک سال
 و یازده ماه و سیر روز مستقیم و مقیم بود و سرگاه که بری در بری باشد
 که رجعت و استقامت اول در دم در آن سیر بوده باشد اگر مرکز
 تدویر در طرف بعد از قرب باشد مدت زمان بودن سیر که مرکز
 ماه نباشد و اگر مرکز تدویر در طرف بعد از بعد باشد مدت بودن او
 او در آن سیر کمتر از نه ماه نباشد و مصنف در سیر و زمره و عطا
 این لفظ ذکر کرد که کوکب چون مستقیم و سیر لایس و سیر بری لایس
 بعد از آن قطع کند و در زحل و مشتری این لفظ ذکر نکرد و میگوید
 که زحل لایس آن ذکر کرد که سیر تقوی او در بری حد نوبت
 رجعت و استقامت می باید کرد تا او از آن سیر بیرون رود پس
 این لفظ زحل لایس نباید اما مشتری چون معلوم شد که بری لایس
 ماه و سیر قطع می کند و وقتی که مستقیم و سیر لایس و سیر بری
 تعدیل در بری یا مثلا در بری این لفظ بر مشتری لایس آید و
 لیکن مشتری حالی دیگر است که آن سیر کوکب نیست چه حالت
 که چون راجع شود باز بهمان سیر می آید پس از آن سیر که چنین
 نیستند وقتی که مستقیم و سیر لایس و سیر لایس و سیر لایس

راس است که چون قمر یکی از ان دو نقطه تقاطع کند و بگذرد مثالی
 منطه البروج شود اما عقده دین است که چون قمر از ان نقطه
 دیگر بگذرد و جنوبی منطه البروج شود و وقتی که قمر درین منحنی برج
 باشد که مثالی منطه البروج باشد قوه او زیاد باشد از ان منحنی
 برج دیگر که جنوبی است چه مغرب منحنی در فلک است پس مثالی بمن
 باشد و جنوبی بسیار و بمن فاضلتر است از بسیار دیگر آنکه این منحنی
 دایره مثالی عالی تر است از جنوب و مقدار دور راه از انرا افتاد
عرض ما خوانند و غایتش تا پنج درجه بود خط مستقیم از نقطه
 که بر منحنی بر یک از این عقدین که از مداره باشد وصل کنیم
 بطور آنکه این سرد نقطه غایت بعدین دایرین و مداره باین
 دو نقطه و باین دو نقطه تقاطع دایرین چهار قسم مساوی شود
 و هر قسمی ازین ربعی باشد و هرگاه که قمر بدو نقطه تقاطع دایر
 بین رسد عدیم العوض باشد و هرگاه بدو نقطه رسد که از دو طرف
 آن خط مستقیم مذکور اند غایت عرض بود و در جمیع ارباع
 چهار گانه دو عرض باشد و **تقوم ما ملاحظه ما خوانند یعنی او**
از محل بر توالی تفرج چون درین موضع ذکر عرض کردیم باین
 نیز باید کرد درین بدین محل ذکر طول کرد و طول قمر و دیگر

کوکر

کوکر است که بعد از اول حل باشد با کوکر بر توالی بروج و عا
 طول کمتر از سیصد و شصت درجه باشد اما غایت عرض هر کوکر از
 کوکر ثابت است و متاوست است و احتمال دارد که کوکر از عرض بود درجه
 بود و آن کوکر را تقویم نباشد یعنی او را طول معین نبود و باین کوکر
 را عرض ازین کوکر باشد و **راس و دین را بر منحنی بود**
کوکر راجع و دوری در نقطه شمال تمام کند و رجب در نوزده
ماه و درجه ازین نقطه به رجب تقویم راس و دین را حاکم باشد
 که هر کوی کند بخلان توالی بروج و عیدت حرکت ایشان بر یک منحنی
 است یعنی قمری متاویف قطعی کند و اینجاست مصنف ذکر کرد که راس
 و دین را بر منحنی بود مانند کوکر راجع عرض ازین منحنی است
 که حرکت برخلاف توالی بروج باشد آنکه پیشتر بر یک منحنی نباشد و
 نیز آنکه در هر زمانی بر سرش و میل اش یکی از حده منحصر باشد در
 رجعت و عقدین در هر فلک را بحدود سال و سفت ماه و بحدود روز قطع
 کنند بر یک رادیکال سال و سفت ماه و دین و در درجه رادیکال
 نوزده روز قطع کنند و در من ذکر تقریب کرده و آن تقریب بدو
 نام دارد نه بدین زمان که دور و اقلع کند اینجور راجع است و اینجور
 درین نسخ تفاوت بسیار است و در رجب تفاوت اندک و در درجه

تفاوت ندارد و در تقویم راس ما بعد از تقویم راس و دین
تفرج و رجب و قیمة و موضع دین و رجب و رجب و رجب
درجه و دقیقه و ثانی و رجب و رجب و رجب و رجب
 عطار در جدولی جدا گانه در نصف النهار در رجب راس
 بیاورد و در هر سطح یکی رجب و یکی رجب و یکی رجب دقیقه و
 تقویم او بعد از اول جدول تا عقده راس بر توالی بروج و چون موضع
 راس معلوم باشد موضع دین مقابل او بود یعنی آن ربعی که
 موضع راس است شمر تا ربع ستم دین باین رجب باشد باین
 درجه و دقیقه که راس بود پس باند که تالی موضع دین معلوم
 شود ازین بسبب از برای دین جدولی نهادند جدا گانه و تقویم
 او را در دفتر ثبت نکردند تا زیادتی نباشد و **باشد که عرض**
ماه در جدولی جدا گانه در جدولی تقویم ما بیاورد در درجه و
دقیقه و ثانی و رجب و رجب و رجب و رجب و رجب و رجب
 بود مثالی صاعد را بدین بود و در ربع دیگر که بعد از ان بود قمر روی
 دین دارد تا رسیدن دین مثالی ما بطن ناقص بود و در ربع
 که از دین کوشه بود جنوبی ما بطن را بدین بود و در ربع صاعد که بعد
 از ان بود قمر راس دارد تا رسیدن راس و در ربع صاعد

تفرج

ناقص و در جدولی تقویم قمر جدولی جدا گانه وضع کنند از برای
 عرض او در نصف النهار در رجب تعیین مقدار عرض کنند در درجه
 سطح بر قمر ثبت کنند یکی رجب و یکی رجب دقیقه و باشد خط مستقیم
 مداره را بدین کنند یک نیمه که راس در میان بود صاعد بود و یک نیمه
 دیگر که دین در میان بود ما بطن و صاعد بهتر است از ما بطن یعنی
 کوکر که در نصف صاعد بود و در نصف ما بطن صغیر و از نصف
 دار و صاعد بحد آن گویند وقتی که مرکز آن طرف خط مستقیم
 مذکور رسد که متوجه راس باشد تا رسیدن بطرف دیگر آن خط
 بر جنوبی دیگر که بر وسط السامی رسد ارتفاع در رجب باشد و
 نصفی دیگر را ما بطن که ارتفاع در ناقص باشد چون ماه از عقده راس
 بگذرد روی بخط مستقیم مذکور منتهی در ربع شمال باشد عرض
 هر روز بر روز زیاد شدت گیرد و مقابل این ربع که رجب جنوبی بود
 صحیح باشد و قمر از ان خط مستقیم مذکور بگذرد و روی دین
 مندرج هر روز بر روز نقصان شدت گیرد و مقابل این ربع نیز صحیح
 باشد اما برین معده بودن عرض شمالی و جنوبی و صاعد و ما بطن
 و زاید و ناقص مداره منقسم می شود سنن قمر دوری منقل
 شمالی و در هر یک جنوبی و دوری منقل راس در میان ایشان

باید دانست که در فترت از خط راس بود تا طرف خط مستقیم مذکور
که بر شصت شمالی باشد که از ربع را شمال صاعده خوانند و وقتی که کوکب
درین ربع باشد قوی باشد و ضعیف نیز این باشد که جنوبی مایط بود
و این دو ربع باقی متوسط بود شمالی و جنوبی صاعده و مایط افتاب چنان
باشد که مایل افتاب را با مضبوطی رفلا هم شمالی باشد که از ربع باشد تا میزان

باید است که یکی از این جسم متجزه را راس و ذنب و حرکت و
لیکن راس و ذنب ایشان چنان نیست که یکدیگر از راس
یکدیگر شامی شود و چون از ذنب یکدیگر را جدا کرد
گفته شد و حرکت راس و ذنب ایشان چون حرکت راس و ذنب
ماه نیست بلکه حرکت ایشان مساوی حرکت ثابت است و
از جهت غربت بشرق و هرگاه که عرض این کوکب شامی صاعد
باشد شرقیتر باشد و هرگاه جنوبی مابط بود ضعیف تر و در
تقوم راس و ذنب پنج متجزه را یعنی از جهت آنست که مقصود
از تقدم احکام است و راس و ذنب جسم را هیچ احکامی
برایشان از ذنب نیست بخلاف راس و ذنب ماه و خوف
و خوف درین عالم سفلی بسیارست و آفتاب را عرض نبود از
جهت آنکه عرض دوری ستارگان نبود از راه آفتاب و آفتاب
از راه خود دور نشود چون معلوم شد که همیشه مدار مرکز آفتاب
در عظم سطح منطقه البروج است پس او را عرض نبود بجهت
آنکه عرض عبارت از دوری کوکبست از منطقه البروج و آفتاب
را عرض نبود از جهت آنکه عرض دوری ستارگان نبود از راه
آفتاب و آفتاب از راه خود دور نشود شرح این گفته شد و در این

ثانی **جنوبی و صاعد و باطنی** از حروف اول و ثانی است
زاید و ناقص **از حروف آخر** مرکب که کوکب در بی ارباب
باشد و حروفی که از بی ارباب ثانی و جنوبی و صاعد و باطنی
زاید و ناقص تر شد در تقویم این حروف است که ترکیب میکنند
مثلاً کوکبی که در ربع اول شمالی صاعد زاید باشد علامت این نوع
ثبت میکنند **حصید** و در ربع ثانی **شعوص** و در ربع ثالث
حصید و در ربع بلخ **حصوص** و نشانه اول و دوم **از ربع آخر**
حرف آخر که در تقویم نشان راس و ذنب چنین باشد راس
اس و ذنب **فصل از تقویم در ساعات و در اوقات** حروف
شد از بیان حرکات طولی و عرضی کوکب خواست که میان انظار
کند که میان ایشان واقع می شود که بیشتر احکام مترتبت بر آن
و در انظار سیمین زمان می باید کرد پس واجب است که اول بیان
زمان کنند و بعد از آن بیان انظار بدین سبب ساعات را مقوم
داشت بر انظار بدین بیان یکی است متصل و لیکن او را در تقویم
تعدد و انفصال عارض میشود همچنانکه در خطی متصل مثلاً واحد
می توان یافت هم از آن نوعی معتدل از آن که آن خط را با آن
در آن نوعی کنند مطابق و آن خطی متصل باعتبار این تعدد

خارج عدد ساعات و کسور ساعات روز باشد یعنی این مقدار
روانی بود از وقت رسیدن نافق مغرب در سلوی نیم و ربع و ربع
وضع کنند و تعیین ساعات هر روز در وسط است کنند یک رقم
ساعات و دیگر رقم کسور ساعات یعنی دقیقه و عدد ساعات و کسور
ساعات هر روز را بنویسند و چهار ساعت نقصان کنند آنچه باقی ماند عدد
ساعت شب و کسور او باشد اگر کسور داشته باشد و عدد ساعات باریک
و باریک بداری روز و شب زیادت شود و بگویند ای ایشان کم و روز
از وقت تحویل افتاب بخیر تا وقت تحویل افتاب بر طالع افراط
و در نیمه اگر که در شب بر عکس این باشد پس در آن روز
سال و کسور و در آن شب و وقت تحویل افتاب بر طالع بود و کسور
توین روز و در آن شب و وقت تحویل افتاب بخیر باشد
و وقت تحویل افتاب بخیر و میزان روز و شب برابر باشد
چون افتاب در یک دروه منطقه البروج حرکت کند بخندیم و تفاوت
در عدد ساعات روز و شب پیدا شود اول آنکه غایت زیادتی شب
باشد یا روز خود آن در یک شب یا روز پیش باشد و این حال وقتی
تواند بود که افتاب با اول جدی باشد و صبح قوس لیل ا طول از
بر جدی نیست پس صبح شب در آن زمان نباشد که افتاب با اول

جدید باشد و صورت روز و قمر از هر روز یا سال باشد پس غایت
زیادتی شب و روز خود نباشد آنکه زیادتی هر روز باشد یا روز
گذشته و این حال وقتی تواند بود که افتاب از جدی باشد تا سرطان
اما آنکه صبح تفاوت میان شب و روز خود نباشد این حال وقتی
تواند بود که افتاب با اول حمل و میزان بود و همیشه اول حمل و میزان
بر منطقه فلک نیم اند و مداری که شمس در آن یک شب یا روز حارث
شود همان منطقه مستقر و دایره افق منطقه فلک نیم را تعیین
میکنند نصفی فوق الارض و نصفی تحت الارض برین تقدیر
قوس النهار مساوی قوس اللیل باشد و روز و شب بحقیق وقتی
تواند بود که تحویل افتاب اخوت بجل مع طلوع بود آن روز یا
خود مساوی بود و اگر تحویل مع غروب بود روز گذشته باشد
آنکه مساوی باشد و غیر ازین روزان که افتاب تحویل بجل کند
و میزان مساوی روز و شب بحقیق ممکن نیست ولیکن تقریبی باشد
متاثر را با آنکه زیادتی روز باشد یا شب خود و آن یک شب یا روز
نبرد و این حالت وقتی تواند بود که افتاب با اول سرطان باشد
چون صبح قوس النهار ا طول از سرطان نیست پس صبح روزی در آن
ترازان باشد که افتاب با اول سرطان باشد و صورت شب و قمر

زیادت باشد از ارتفاع هم روز سرور گذشته از سمت که قوس
النهار سرور زیادت باشد از روز گذشته و جهت قوس النهار
زیادت باشد عدد ساعات مستوی سرور زیادت باشد از روز
گذشته و هرگاه که ارتفاع مبر روزی نقصان باشد از ارتفاع پنج
روز سرور گذشته از سمت که قوس النهار سرور روزی نقصان باشد
از قوس النهار گذشته و چون قوس النهار نقصان باشد عدد ساعات
مستوی روز نقصان باشد از روز گذشته پس بدین تقدیر
زیادت و نقصان ارتفاع زیادت و نقصان ساعات برصفت
با این مناسبت ساعات دار تناوعات را دیگر فصل آورد و **غایت**
ارتفاع سرور روزی در تقویم بعد از ساعات جدا بخانه میمند و
سبع ارتفاع از نو درجه زیادت نشود در بیولو ساعات جدول
وضع کنند تا غایت ارتفاعی که در نیم روز سرور که باشد در وسط
ثبت کنند یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه باشد اولی آنست که این
عبارت که سبع ارتفاع از نو درجه زیادت نشود بعد از غایت
بوقت نصف النهار بود ذکر میکرد که **جدایا** مناسبت **فصل**
در اعاندم در نظر و مناظر بعضی کواکب **مجموعه** ما نظر آنست که میان
کواکب بود و کواکب سریع از کواکب بطی قریب بعد معین بداند و

که حرکت است در یک جهت باشد و الا فرب بعد معین شرکت بقوله
 بود اما تا نظر است که میان کوکب بود که بعد از آن از جهت
 انحرافین یا اعتدالین متوازی باشد **الانظم است** **یکجه** و **انظم**
در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع یکدراقران و مقارنه کوکب
سبکی آن حال میان ما و افتاب باشد انرا اجتماع خوانند و اگر
میان افتاب و یکی از کوکب منفرجه باشد انرا احتراق گویند چون
 دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع شوند و در وقت نزدیک
 آن حال را اجتماع خوانند و اگر یکی افتاب و یکی خسته منفرجه باشد
 انرا احتراق آن کوکب گویند بخدا که در آن حال خنبرد و
 در شب شعاع افتاب منحنی می شود و اگر در وقت منفرجه باشند
 حال را قران گویند و اگر یکی قمر و یکی خسته منفرجه باشد نام مقارنه
 و قران گویند باید دانست که قرانی که واقع می شود میان سحاب
 سفت گانه از سابی و خماسی و مثلثی و بیاضی و سدراسی و سبازی
 صد و بیست نوع باشد اما شای آنست که دو کوکب یک مرتبه مخصوص
 باشد داخل را باشد کوکب باقی سست گانه قران باشد مشرقی را یا
 مرکب از کوکب سست گانه قران مرغ را یا مرکب از کوکب چهار گانه
 چهار قران افتاب را یا مرکب از کوکب سست گانه قران زمر را یا یکی

[illegible][illegible]

و دیگر بار در انتقامه مشرقی بنابرین سه سده پس از خود
وقتی که مشرقی در بحر اوقیانوس و در ملک افریقا به افریقا می گویند و همچنان
احتمال دارد که در بحر اوقیانوس یا بحر مدیترانه که مجموع بیست و چهار
نظر بود و این احتمال بعین بعد است که افریقا و علوین تا افریقا
علوین دیگر بار بیست و چهار نظر میان محل مشرقی خافه شود
و غالب نیست که بیست و چهار واقع شود اگر مرجع با سرکه از کوکب سفید
با سرکه از کوکب علوین قران کنند تا قران دیگر احتمال دارد که یکی یا
دو انظار ثانیه سه سده کمتر شود و اگر افتاب با سرکه از کوکب
علوین قران کنند تا قرانی دیگر باشد که با سرکه از کوکب سفید
قران کنند تا قرانی دیگر پیش نظر باشد بنابرین مقدور معلوم
شد که از قران تا قران دیگر که میان کوکب سهو واقع شود انظار
زیاده از شش نهمی باشد و مصنفی دیگر می کند جمله شش نظر
باشد اگر کسی گوید از این سخن لازم نمی آید که انظار زیاده از شش
نباشد چرا شاید که عرض او آن بود که اگر از شش بنامند میگویم
که پیش ازین لفظ پیش ذکر می کند که لفظ است بر ملک انظار
پیش از شش نبود و اگر لفظ پیش را بخواهد با انظار ثانیه پس
یا یکی از انظار ثانیه را میسر بهر تقدیر لازم می آید که انظار زیاده از

میں

و معین بطار زیاد از شش واقع می شود مگر آنکه انظار ثانیه
کوکب علویه بام و کوکب خفیه و کوکب علویه بام بسر و سطرک از
ایشان اعتبار کنند تا انظار مخصصه ثانیه را بطارک که اعتبار
و سفلین را بام دیگر واقع می شود بسر تقوی ایشانست چه اگر
بسر و سطر اعتبار کنند میان ایشان سطح نظر باشد و همیشه میان
ایشان بعد متساوی باشد و فاضا اند جزو ک کوکب درو باشد
بعد معین و از بقولی منت است پس مجموع از هر کوکب و غیر
هم منت باشد پیش ازین نمیتوان که عرض مصنف این وجه
باشد و پیش از این صانع این مسئل است اما از سخن گذشته
این معنی روشن می شود **و اس و ذب و لبا کوکب الاقناب**
نمود و از اشیاء و حیوانات انظار ثانیه که کوکب لبا و اس و ذب
واقع است اعتبار نکردند الا حیاء و راجحه آنکه انظار و علامات در
انظار منت گانه مشابهت نیفاد پس اعتبار با انظار منت گانه نکردند
و زبره و عطار و لبا و اقناب الا انهم ارق نبود و ایشان را با یکدیگر
الافزان و سلسله بین نمود از جهت آنکه این کوکب کوکب الاقناب
بسیار درون خود اند و کوکب لبا و اس و ذب و زبره و عطار و سلسله
درجه و عطار و پیش ازینست و منت گانه از اقناب درو شود

رسیده غایت بعد از دور و در میان افق باشد
آنکه میریزد مساوی می افتد و با غایت دوری باشد
میان افق و زیره و این غایب بعد از دوم باشد میان نشان
و مقدار آن قریب باشد بجهل وقت درجه و بعد ازین میریزد
روز بروز در ساقص شدن گیرد و افق با نور دیگر شدن گیرد
تا به بعد بیست و نه درجه شود وجود این بعد بر سدر زره از
شرق متوجه غرب میشود تا او افق استیم رسیده همان حال شود
که ذکر کرده شد و عمدت احوال زره و عطارد یا الغاب باس تبع
باشد که گفته شد ولیکن عطارد در صورت افق قریب
بیست و هفت درجه دور شود و این غایت بعد باشد میان ایشان
بنابرین مقدمه می تواند کرد که زهره در یک جهت افق باشد و بعد
جمله و هشت درجه و در بین وقت بعد میان زهره و عطارد بمقدار
و چهار درجه باشد و این غایب بعد بود میان زهره و عطارد و این
غایب بعد کمتر از ربع دور است پس ممکن نیست که میان ایشان
ترسیع واقع شود بطریق اولی مثلث و متقابل واقع نشود و چون
علیت بعد میان ایشان زیاده از سدس دور است پس میان ایشان
نفس واقع شود بشرطی که هر یکی از جهت از افق باشند که اگر

42

نزد در یک جهت افتاب باشد ممکن نیست که میان افق
 تسلسل واقع شود و قرآن اربعان می تواند بود که یکی از
 دو جهت افتاب باشد و یکی تواند بود که با افتاب باشد یعنی
 سه یک موضوع جمع شوند باقی فاعل می باید دانست که مرکب از الفاظ
 اربعه که میان ستارگان صفت گانه واقع شود بر دو دوازده است
 هرگاه که کوکب مفروض در موضعی باشد و کوکبی در موضعی دیگر
 و بعد از حقیق داشته باشد با کوکب مفروض یا آنکه آن کوکب
 مفروض را با قرآن شامی بعد معین باشد یا آنکه آن کوکب
 مفروض را با قرآن ثلاثی بعد معین باشد یا آنکه آن کوکب
 مفروض را با قرآن رباعی بعد معین باشد یا آنکه آن کوکب
 مفروض را با قرآن خماسی بعد معین باشد یا آنکه آن کوکب
 مفروض را با قرآن سلاسی بعد معین باشد مجموع انظار
 که کوکب مفروض داخل شود شش نوع است بشرطی که آن کوکب
 مفروض افتاب و سفلیین نباشند که اگر کوکب مفروض افتاب
 باشد ازین شش نوع دو نوع ممکن نیست که واقع شود که آن
 خماسی و سلاسی باشد و اگر کوکب مفروض یکی از سفلیین
 ممکن نیست که دو نوع که آن خماسی و سلاسی باشد واقع شود

در بعضی موارد است که قرآن شامی مفروض در موضعی
 باشد و قرآن شامی دیگر در موضعی دیگر و بعد معین داشته
 باشد یا شامی مفروض را با قرآن ثلاثی بعد معین باشد یا آنکه
 قرآن شامی مفروض را با قرآن رباعی بعد معین باشد یا آنکه
 قرآن شامی مفروض را با قرآن خماسی بعد معین باشد و مجموع
 انظار که قرآن شامی افتاب و سفلیین نباشند و اگر افتاب
 باشد سفلیین خماسی واقع شود هرگاه که قرآن ثلاثی مفروض
 در موضعی باشد و قرآن ثلاثی دیگر در موضعی دیگر و بعد معین
 داشته باشد یا ثلاثی مفروض یا آنکه ثلاثی مفروض را با قرآن
 رباعی بعد معین باشد و مجموع انظار که قرآن ثلاثی داخل بود
 دو نوع است بشرط آنکه مفروض افتاب و سفلیین نباشند یا سه
 کوکب دیگر غیر از ایشان باشد پس شش وجه دارد و دوازده
 باشد **و چون کوکب منوجه باشد یکی ازین نظر را گویند منصل**
است و چون اتصال تمام شود و دیگر را گویند منصرف
 می باید دانست که حدود اتصالات و انصرافات و مقدار اجرام
 مرکب از کوکب منصل در فصل بیست و هفتم مسطور است و چون
 اتصالات و انصرافات آورده است ضروری شد بروی درین

کوکب منصل که در دوازده قسم مختلف حاصل شود جهت آنکه هر قسم
 و انصاف هر یک مرکب از مقدار منصل است و هر یک با هم در یک مختلف
 اند و اجرام سفلیین با هم در یک مقدار است و در بعضی اجرام علویین
 یعنی زحل و مشتری و مریخ و زحل و سفلیین منصلین اند و هر یک
 از سفلیین و علویین با هم در یک مقدار است و هر یک از علویین
 تغیر بر قدر را با هر یکی از سفلیین با افتاب و مریخ و با هر یکی از علویین
 چهار قسم حاصل شود و افتاب را با مریخ و با هر یکی از علویین
 حاصل شود و علویین را با مریخ و با هر یکی از علویین
 که صنف چهارم است و در بعضی که است دوازده باشد پس بدین
 سبب بعد از بر دوازده قسم بنامیم **و ان نظر را کوکب منصل گانه را**
جرام بر جانشه تقویم بنویسند از جانشه است برابر روز یا
مرحله که ان نظر در وی افند که انرا اتصالات کلی خوانند و نام
ما شاء من تاریخ و روز را که در ان تاریخ مشهور بود و نحو این است
ان بحجج بر حجتیم انجا بنویسند در تقویم بر صنفی درست راست
 بازای روزی باشد که انظار کوکب منصل در وی افند غیر از قدر
 حتی که از برای انظار وضع کرده اند ثبت کنند و بعد از ان رقم
 کوکب منصل و کوکب بطی و تقویم روز باقی و ساعات و دقائق

محل میان کردن بگویم هرگاه کوکب منصل خوابد که بگویم بطی
 نظر کنند پیش از انکه مال بعدی رسد که بیان هر یک خواهیم کرد
 گویند که کوکب منصل منوجه است تا منصل شود بگویم که بطی و چون
 کوکب منصل اتصال تمام کند و ازین بطی در گذرد همان مقدار
 بعد که بیان خواهیم کرد و در شود از کوکب منصل گویند منصرف
 اگر یکی قر باشد و دیگری یکی از سفلیین بعد از درجه و نیم
 اگر یکی قر باشد و دیگری افتاب بعد از درجه و نیم
 اگر یکی قر باشد و دیگری مریخ بعد از درجه و نیم
 و دیگری از علویین بعد از درجه و نیم اگر سفلیین باشد بعد
 سفت درجه و اگر یکی از سفلیین باشد و دیگری افتاب بعد
 یا زده درجه و اگر یکی از سفلیین باشد و دیگری مریخ بعد
 درجه و نیم و اگر یکی از سفلیین و دیگری از علویین بعد
 درجه و اگر یکی افتاب باشد و دیگری مریخ بعد یا زده درجه و
 نیم و اگر یکی افتاب باشد و دیگری از علویین بعد دوازده
 درجه و اگر مریخ باشد و دیگری یکی از علویین بعد شش درجه
 و نیم اگر میان علویین باشد بعد از درجه و نیم هر یک ازین بعد و کوکب
 مجموع نصف جرم دو کوکب است و چون نصف جرم هر دو ازین

که از آن روز یا از آن شب گذشته باشد مجموع را بر رقم ثبت کنند
 پس برین تقدیر بر سر خط شش رقم باشد و در انظار که کوکب
 سه را با یکدیگر می باشد افضالات کلی خوانند و در انظار که ماه
 را با کوکب شش گانه می باشد افضالات جزوی می گویند جزوی
 بحسب اثار و علامات است که درین عالم سنی واقع می شوند و در
 انظار که اثار و علامات او بیشتر و دراز تر باشد کلی خوانند و در
 انظار که آثار و علامات اندک تر بود جزوی گویند و همچنین می گذارند
 برای تحول ستارگان مثلاً گانه وضع کرده در حاشیه تقویم برای
 بامشی که تحول خواهد بود ثبت کنند و بعد از آن رقم آن کوکب
 و رقم برجی که کوکب در آن برج تحول کند تعیین روز یا شب
 ساعات و دقائق که از آن روز یا شب گذشته باشد مجموع را بر رقم
 ثبت کنند پس در سر خطی شش رقم ثبت کنند اولی است تحول
 ستارگان و بعد افضالات کلی که می کرده ظاهر این عبارت است که
 است و دیگر آنکه در فصل سیم در تاریخ عربی ذکر کرده که نام ماه را در
 حاشیه تقویم بنهند در فصل چهارم در تاریخ روم و در فصل پنجم
 در تاریخ فرس این معنی ذکر کرده و در فصل ششم در تاریخ ملکی ذکر
 کرده که نام ماه را در این چهار تاریخ در حاشیه تقویم بنهند اگر کسی

این عمل ششم آورده است تمام بود حاجت بان نداشت که در
 فصل سوم ذکر کنند که اگر در فصل سوم ذکر می بایست کرد
 می گویم اگر کسی کرد این معنی معلوم می شود ماه را که تقویم
 بنماید اند حقیقی است با وضعی بحسب آنکه در فصل سوم ذکر آنها
 وضعی و حقیقی میکند بخلاف آن دو فصل دیگر غیر از ذکر آنها
 وضعی نمی کنند پس در فصل سیم ذکر این معنی در جدول ماهها چنین
 کرده تا معلوم شود که ماهها که در تقویم است از جدول ماهها
 در تاریخ چهار گانه روزها و مشهور روزان و روزها را در حاشیه
 تقویم ثبت کنند روزها و مشهور را از تاریخ عربی و اول محرم سال
 بخاست و در محرم عاشورا است یا نوزدهم رجب استفاج است
 و غم صبیعت و معراج پیغمبر علیه السلام است یا نوزدهم شعبان شب
 براه است مست و غم رمضان شب قدر است غره شوال عید
 فطر است نهم ذوالحججه و نهم عید اضحی و روز بعد از دم ایام تشریف
 و روزها و مشهور را از تاریخ روم بدین وجه است که در مجموع تاریخ ثبت
 است یا نوزدهم محرم اول ایام با حور است و آن بهرست روز یا باشد
 و در آن روزها آغاز شکستن گو یا باشد و غم شیطا سقوط حجه
 اول یا شد و چهارم سقوط حمره دوم و بهرست و غم سقوط حمره سیم

و بعد از آن که در سرای نستان باشد یا بداند است که شکست می خورد و در
 در نستان و درستان و این مواضع افنا است نه روزها و ماهها و روم
 هر پیش معلوم شده است که میان تاریخ ما روم و مواضع افنا در
 چند سال یکبار تفاوت می شود چنانکه در ابتدای تاریخ روم اول
 تشریق الاول و اول میزان موافق بودند و درین تاریخ اول تشریق
 الاول در سیم رجب میزان است پس همان تفاوت در نوزدهم محرم
 و غم شیطا باشد و درین تاریخ که ما داریم نوزدهم محرم در
 چهارم اسد و غم شیطا در بهرست و غم ذل و واقعت بنابرین
 مقدم در ابتدای این تاریخ نوزدهم محرم در سیم سرطان و غم
 شیطا در دم ذل و موافق بوده اند و لامحال چون زمان بسیار
 بگذرد نوزدهم محرم در خزان و غم شیطا در بهار واقع شود
 پس برین تقدیر در آن زمان نتوان گفت که شکست می خورد و
 نستان و نستان باشد پس واجب کند که ریاض بواج و ایام
 با حور و ایام حملت و ایام مجوز مواضع افنا می نمند که در ابتدا
 تاریخ رقم موافق روزها و معین از ماهها روم بوده باشد و
 ازین نوعی که کرده شد معلوم شود که در روم میان آن بود که سالها
 ایشان شمسی حقیقی است و روزها و مشهور که در تاریخیم است اگر

بدان شمول می شود بنظر اولی اینها در تاریخ این سطور است
 اگر دو ایند رجوع بان کنند **ما سطر در جدول که در آن کوکب**
باشد که در دو موضع باشد که در ساعات روزها و شبها باشد
و آن دو موضع بود از دو جانب سرطان و در حدی که بعد
روان نظر سرطان و در حدی که متناهی بود مثل ایکی در
درجه نود و دیگری در درجه اسد باشد بعد یکی از سرطان
یک ربع و ربع بود و از هر یک چهار ربع و بهرست در ربع بود که
که دو کوکب را جزای دو ربع بودند که ساعات روزها و شبها باشد
 میان آن دو کوکب تناظری ندارد بود و اجزای بر وجهی که متناهی
 باشند در ساعات روزها است که از دو جانب سرطان تا حدی
 بر یک بعد باشند و اجزای بر وجهی که از دو جانب سرطان بر یک بعد
 باشند و اجزای جزا باشد بخلاف تقوای و اجزای سبیل بر تقوای
 با جزای حل بود برخلاف تقوای و اجزای بر وجهی که از دو جانب حد
 بر یک بعد باشند اجزای جزای جزای بر تقوای با جزای قوس باشند بر
 خلاف تقوای و اجزای جزای جزای بر تقوای با جزای غیر بود برخلاف تقوای
 و اجزای حوت بر تقوای با جزای میزان باشد برخلاف روم **لک مین**
دو کوکب باشد که در دو موضع باشد که در ساعات روزها و شبها

باشند و آن دو موضع بود از میان دو جزایر که بود و در
 از نقطه هر دو جزایر و در میان آن دو جزایر در جهت
 حل بود و دیگر یکی از دو جزایر بود و در میان آن دو جزایر حرکت
 در جهت بود و از نقطه هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 اتصال است که در جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 متساوی بودند اگر چه این دو جزایر در جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 در جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 از جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 اجزای هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 و میزان هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 بعد باشد اجزای هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 و اجزای هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 بر توالی هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 دو جانب میزان هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 سبب بود بر خلاف توالی هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 بر خلاف توالی هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 توالی و در حاشیه هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر

سبب

است که توالی هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 تناظر و منع کرده اند و در جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 و تعیین روز یا شب و ساعات و دقائق که از آن روز یا از آن شب
 گذشته باشد مجموع لا برقم ثبت کنند و باشد که کوکب متصل شود
 اسکات یا بر زدن ایشان و سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 و باشد که کوکب متصل شود کوکبی بر سبب توالی یا تناظر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 از تمام آن اتصال شد سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 آن کوکب که اتصال با او بود یا سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 اسکات خوانند و یا نیز برین اسکات خوانند از سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 می شود که هرگاه که کوکب متصل شود کوکبی بر سبب توالی یا تناظر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 پیش از تمام آن اتصال بجای وجه باطل شود وجه اول سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 وجه دوم سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 که اتصال با او دارد وجه چهارم سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 باشد و یکی از آن دو کوکب که بر شرق نزدیکتر بود شرقی نام کنیم و دیگری
 را غربی وجه اول و آن دو نوع است نوع اول آنکه در دو کوکب مستقیم
 باشد کوکب غربی خواهد که با کوکب شرقی اتصال کند غربی را چنانچه
 و آن اتصال باطل شود نوع دوم آنکه کوکب شرقی را چنانچه و کوکب غربی

را چنانچه باشد و کوکب شرقی خواهد که متصل شود کوکب غربی را چنانچه
 از اتصال کوکب غربی را سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 تقدیر که در گذشته شد اما گمان است که هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 شود و وقتی که بطران انظار شود اگر از هر دو کوکب در جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 اتصال اتصال بود یعنی مش از اتصال بعد میان ایشان که از
 بعد از نزدیکتر باشد کونند که میان آن دو کوکب اسکار واقع شد
 اما در تناظر کوکب که بر توالی سرطان باشد او را کوکب توالی نام
 کنند و آن که بر خلاف سرطان باشد او را کوکب خلاف توالی نام
 کنیم وجه اول بر دو نوع است نوع اول آنست که هر دو کوکب مستقیم
 باشند و خواهند که با هم دیگر اتصال کنند و یکی ازین دو کوکب را چنانچه
 شود و سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 شود و در جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 کوکب توالی را چنانچه باشد و خلاف توالی مستقیم و خواهد که متصل
 شود و دیگری و مش از اتصال خلاف توالی را چنانچه شود و آن تناظر
 باطل شود وجه دوم اگر هر دو کوکب مستقیم باشد و در جهت هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 اسکات مقصور نیست و لیکن اگر یکی را چنانچه بود و دیگری مستقیم و یکی
 از دیگری بطی باشد با سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر

مستقیم نزدیک بود که اتصال کند کوکب غربی را چنانچه شود و شرقی را
 سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 وجه دوم را در خلاف است وجه دوم نوعی است که کوکب غربی
 را چنانچه شود و سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 بر دو نوع بود نوع اول آنکه هر دو کوکب مستقیم باشند و کوکب
 غیر خواست که متصل شود و کوکب شرقی و بطی شدن اتصال
 باطل شد نوع دوم آنکه هر دو کوکب را چنانچه باشند و کوکب شرقی خواهد که
 متصل شود بطی شد و آن اتصال اسکات وجه سوم بر دو نوع
 باشد نوع اول آنست که کوکب غربی مستقیم باشد و کوکب شرقی
 را چنانچه شود و اتصال کند کوکب شرقی مستقیم شود و سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 کوکب غربی بطی باشد از سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 نوع وجه دوم را در خلاف است و نوع دوم آنست که هر دو کوکب را چنانچه
 باشد و کوکب شرقی خواست که اتصال کند مستقیم شد و آن تناظر
 باطل شد و لیکن این نوع از اسکات مقصور مفهوم نمی شود وجه
 چهارم بر دو نوع بود نوع اول آنست که هر دو کوکب مستقیم باشند
 و کوکب غربی خواهد که متصل شود کوکب شرقی را سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر
 از سبب هر دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر که بود و در میان آن دو جزایر

را چنانچه

است نوع اول است که یکی ازین دو کوکب متوالی و خلاف مستقیم باشد
و دیگری راجع خواهد که اتصال کند پیش از اتصال آن کوکب راجع
مستقیم شود آن تناظر باطل شود نوع دوم آنست که هر دو کوکب
راجع باشند و پیش از اتصال ایشان یکی ازین دو کوکب مستقیم
شود و میراستقامه زیادت باشد از میر رجعت آن تناظر باطل
شود و درین نوع وجه چهارم مدخل دارد وجه چهارم اگر هر دو کوکب
مستقیم باشند یا هر دو راجع باشند اسکار منصوص نیست و لیکن
اگر کوکب راجع باشد و یکی مستقیم و دیگری راجع باشد
باین نوع اسکار واقع شود پس برین تدبیر که ذکر کرده شد در
تناظر سش نوع اسکار واقع شود و مصنف ذکر کرده که کوکب
متصل با آنکه اتصال با او بود این نوع در تناظر مدخل ندارد و در
بعضی مواضع در نظر نیز همچنین پس مناسب آن بود که لفظ متصل
را با آنکه اتصال با او بود ذکر نمی کرد و بطالان اتصال را به چهار وجه
نماز محنت سه وجه است چه سرعت و بطول یک قسم است که او دوم
نماده فناء و قمر با کوکب پس سبیل نظر اسکار نشود بجهت آنکه اول
جمع نمی شود و نیز هر چند که او فی نفس الامر بطی باشد ولیکن بطی
او با صغاف سرعتی بود از دیگران پس همیشه او اتصال کند با دیگر

کوکب

کوکب یعنی او کوکب سرعت است با سکر از کوکب بطی قمر و بعد
معین پیدا میکند و بدانکه افتاب را باطله علوی همان حالت که قمر
با کوکب راجع افتاب راجع نشود و نیز از علوی سرعت تر است و در
نیز با کوکب علویه اسکار نباشد و همچنین زمره و عطارد را با افتاب
اسکار واقع نشود بجهت آنکه ربطی مذکور که ایشان با افتاب دارند
بآنکه تا بل این معنی ظاهر شود و کوکب را با نیزین بد سبیل سطر اسکار
واقع شود چه احتمال دارد که کوکب از سر انقلابین یا انقلابین
بر توالی باشد بعد آنکه و مرکز ازین نوع بر خلاف توالی جنبانی
بعد اتصال برسد و درین حال کوکب راجع شود و رجعت از سر
انقلابین یا انقلابین بگذرد بر خلاف توالی با نیزین قران کند
بنابرین مؤثره اسکار واقع شود و خواج قدس اندر سر در توالی
سید و نگاه و شش بزجری بر شای تقویمی استخراج کرده و
اسکار تناظر عطارد و شمس آورده بار و زج چهار شنبه که در ز
بیت و نیم مردار ماه قدیم باشد تقویم افتاب نصف النهار **نوعیم**
عطارد نصف النهار و درین دوم و بعد اتصال اسکار تناظر عطارد
از عطارد راجع بود و قران با افتاب راجع رجه جزو نموده
است ولیکن درین محل ذکر کلام او ایما می ست مگر آنکه آن لفظ که

بهرین اسکار نشود متعلق است بطول فخط و علامات **نظر و راجع**
تعلق بدان دارد بدین وجه و **قران و تدبیر**
مجموعه شلیت و مقابلت و جمیع اجتماع و اجتماع
مجموعه جمیع تعلق تناظر اسکار است **نماز راجع**
انظار را برقی که حرف ایشانست اعتبار کنند اگر کسی گوید که اجتماع
و تزیع را حرف یکست فرق میان ایشان بجهت توان کرد گویم اگر
تزیع بود میان دو کوکب خواهد بود و پس در نظری که رقم تزیع
باشد در بملوی او رقم دو کوکب خواهد بود بخلاف اجتماع باشد
در بملوی او رقم دو کوکب خواهد بود و دیگر آنکه در اتصالات کل
اجتماع را محلی نیست و تزیع را محلی دیگر و دیگر آنکه فرق میان
شلیت و انکاث بجهت توان کرد میگویم هر طری که در واسکار
باشد در بملوی او رقم تناظر خواهد بود بخلاف شلیت که در بملوی او
رقم دو کوکب خواهد بود و این بقرینه معلوم می توان کرد که شلیت
است یا انکاث **فصل پنجم در مزاجات قمر و دیگر احوال**
او چون فایع شد از صفی درست راست تقویم و ثبت کردن ارقام
اتصالات کوکب سنس کانه شروع کرد در صفی درست جهت تقویم
که در آن ارقام اتصالات قمر با کوکب باید دانست که اختیار این محل

ماه نماده اند و انظار او با کوکب که هر روز واقع شود چه قمر زبکر
است بعالم کون و فاه و دیگر آنکه متغیر الاحوال است و عالم خطی
نیز همین حال دارد پس صفی درست جهت از برای انظار قمر با کوکب
شش کانه که در هر روز واقع شود و دیگر احوال او وضع کرده اند
تا سکرگاه که احتیاج با اختیار افتد بجمع بصفی بسیار کنند و در آن صفی
با نمره جدول عرض غیر از جدول بکشند باین جدول در روز
از ایام سفته ثبت کنند همچنانکه در صفی درست راست گفته شد و
لیکن جدول را که در طول خواهد کشید و بعد ازین مرکز را بیان خواهد
کرد در صفی درست جهت تقویم در **زمانی ایام اسابع و دوم ایام**
عنه در وجود و باز دارند یا نام یا رقم اعداد در صفی درست
اول جدول بکشند در طول از برای ایام اسابع و در بملوی جدول
دیگر بکشند از برای روز و عرب و مرد و ایام یا رقم اعداد باز از
هر روزی که در صفی درست راست بود همانرا از سفته و ایام عرب
اعاده کنند جهت اعاده روز و سفته و عرب و جهت میگویم که چون
صفی درست جهت از برای اختیار امور راست می باید که اگر صفی درست
راست را داخل نمایند مطلوب حاصل شود و این وقتی تواند بود
که ایام سفته و ایام عرب معلوم باشد تا تمام مطلوب حاصل شود

بس اول است که صفت و ماه و روزه در صفت دست چنانست که کنند
و محله یعنی برج که بوقت نصف النهار در آن برج بود که
بسمند و در بملوی آن در جدول چهارم ساعات انتقال اگر
روز بود نشان روز و اگر شب بود که بعد از آن روز بود
بسمند در بملوی روز و اگر در جدول چهارم ساعات انتقال اگر
 بودن ماه در نصف النهار در برجی که باشد بر فنی که از برای
 آن برج وضع کرده اند ثبت کنند و در فنی و اکثر آنکه در
 دو نصف النهار در یک برج باشد و اقل آنکه در نصف النهار در یک برج
 باشد و غایتش در یک متوالی چنین باشد و این حال وقتی
 تواند بود که قریب السیر بود و امکان بعد دارد که قمرش از یک
 نصف النهار در برجی نباشد و این حال وقتی تواند بود که قمر
 سریع السیر باشد و نیز در نصف النهار در اکثر فنیه برجی باشد
 و در نصف النهار در یک فنیه از نصف برج دیگر باشد و در نصف
 النهار سیم در اول برج سیم باشد و بودن قمر در یک اعاده است
 که از صفت دست است یا از برای روزی کرده شد و جدول
 دیگر در بملوی این جدول محله ماه برگشتن از برای تعیین اوقات
 که قرار برجی است و انتقال کند یا از برای روزی یا شب که تحویل

کند

کند در سطحی هر رقم ثبت کنند یکی رقم ساعات و یکی رقم اوقات
 و یکی رقم روز اگر بروز باشد یا رقم ثبت اگر پیش باشد که بعد
 از آن روز بود پس چهار جدول در طول از برای تعیین اوقات
 موضع ماه بیاورد **سینس جدول مساوی بسمند و**
قمر با کوکب سینس کانه باقی اوقات بعد از آن کوکب حکانه
بر ترتیب اوقات و از برای هر روزی که در روزی یا در شبی که بعد
از وی بود قمر با کوکب سینس کانه نظری بود در جدول آن
کوکب رقم نظری و رقم ساعات که در آن ساعت نظر بود روزی
یا شبی که بعد از آن بود بسمند و اگر سیم نظر بوقت خالی ماند
و این اوقات را از اجازات قمر خوانند باید دانست که
 قمر با کوکب که قران کند تا فرائی دیگر انظار شما نیز واقع شود
 و سیم از این انظار مکرر نشود چنانکه گفته شد و عینه انظار بر
 ترتیب باشد قران تسلسل ترتیب ثلث ثلث مقابل
 ثلث ترتیب تسلسل و باز عود کند بمقارنه و چون این
 معلوم شد از مقارنه که میان ماه و افتاب تا مقارنه دیگر زیاد
 از بیست و نه روز و کم از بیست و هشت روز نباشد پس همین
 تعد بر میان ماه و افتاب جدول ثبت بیای در یک ماه انظار شما نیز

واقع شود و در یک نوبت یکی از انظار ثانیه مکرر نشود و عینه برین
 نسق باشد و در بملوی انتقال ماه جدول در طول از برای اوقات
 برگشتن از این انظار ثانیه یا تسویه در یک ماه واقع می شود ثبت
 کنند در نظری که در روزی یا در شبی که واقع می شود بازای
 آن روز رقم آن نظری و ساعات و دقائق که در آن شب
 گذشته باشد و رقم روز یا شب ثبت کنند و لیکن شی که بعد از آن
 روز بود و در سطحی چهار رقم باشد پس احتمال دارد که چند
 نوبت متوالی در صفت دست جیب از جدول افتاب بسمند نظر
 واقع شود که یکبار یا دو بار یا سه بار واقع شود بیست و یکبار و زحالی
 باشد از نظر اما زحل هرگاه که در میان است استقامه باشد از مقارنه
 ماه یا زحل تا مقارنه دیگر بیست و هشت روز باشد بقدری که در
 رجعت بیست و هشت روز باشد بقدری که برین تقدیر بر
 صفت دست جیب از جدول زحل وقتی که مستقیم باشد ثبت
 نظر ماه نظر واقع شود و احتمال دارد که در آن حالت ده نظر
 واقع شود و نظر ماه مشرقی که در صفت واقع می شود همان
 مقدار بود که در زحل گفته شد اما مخرج هرگاه که در میان است استقامه
 باشد از مقارنه تا مقارنه دیگر که میان او و ماه باشد قریب بیست

و

و نیز در میان رجعت بیست و هشت روز و نیم تا برین
 مقدار در صفت دست جیب از جدول و مخرج وقتی که مستقیم باشد
 ثبت نظر ماه واقع شود و وقتی که راجع باشد نظر باشد
 یاده نظر واقع شود اما زحل هرگاه که در میان است استقامه باشد از مقارنه
 تا مقارنه بیست و هشت روز و کسری باشد و در رجعت بیست و هشت روز
 و نیم و کسری پس برین تقدیر در صفت دست جیب از جدول زحل
 که مستقیم باشد ثبت نظر ماه یا سفت واقع شود و وقتی که راجع باشد
 نه یاده یا ثبت نظر واقع شود اما عطارد هرگاه که در میان است استقامه
 باشد از مقارنه تا مقارنه دیگر بیست و هشت روز و کسری
 باشد پس برین تقدیر در صفت دست جیب از جدول عطارد وقتی
 که مستقیم بود ثبت نظر ماه واقع شود و وقتی که راجع باشد یاده
 نظر واقع شود و از این نظر ماه که قمر با کوکب سینس کانه واقع می
 شود ممکن است که در روزی از آن نظر مخرج نباشد و شاید که یا
 کوکب نظری پیش نداشته باشد یا بدو یا سه یا چهار یا پنج یا
 بیش و برین تقدیر در آن روز که با برشش کوکب نظر داشته باشد
 و باز آن روز مخرج نظر نباشد جدول کوکب سینس کانه خالی باشد
و احتمال و احتمال که در ماه افتاب در صفت دست راست از اجازات

و

راست انصاف کلی در حد و طریقی باشد روزی باشد یعنی کینه
و ساعاتی که از آن روز یا از آن شب گذشته باشد و بروج طالع
و عاشر و در اجزای و دقائق هر یک هم بنویسند و طالع آن بود
که در آن وقت از شرق طلوع کند و عاشر آن بود که در آن وقت
میان شرق و مغرب بر میان آسمان بود و جزو اجتماع بنویسند و
آن آن موضعی بود که از فکر افتاد و در روی مقارن شده باشد
و جزو استقبال بنویسند و آن برون موضع افتاد بود و در روز
که با ما مقابله یا مقارنه کند و شب موضع ماه منظری که فرمایا که
شش کاذب واقع شود آثار و علامات صحیح کدام زیاده از اجتماع و
استقبال نیست و بلکه آثار و علامات ایشان از انظار کواکب شش
زیادت است پس بجز آثار و علامات که از دفع ایشان ظاهر می
شود ایشان را در سیلوی انصاف کلی شمارند و در سیلوی انصاف
کلی حدودی باریک بکشند و اجتماع و استقبال و تعیین شب
و روز و ساعات و دقائق هر یک بنویسند و بروج طالع و بروج عاشر و
اجزای ایشان ثبت کنند اما اجتماع مقارنه نیزین باشد که در اول
مزمای واقع شود اما استقبال مقابله نیزین باشد که در میان سر
می واقع شود اما بروج طالع است که در وقت انصاف جزوی از بروج

برای شرق باشد اما عاشر است که در وقت انصاف جزوی از
برج دیگر نصف النهار فوق الارض باشد بلکه درجه و دقیقه عاشر
تفاوت کند که در بروج دم او که طالع واقع شود که او را میخوانند
و که در بروج هم که او را از حواسد و کاه در بروج یازدهم که او را میخوانند
خوانند و کاه که طالع از محل باشد تا میزان که سرطان در میان بود
عاشر بروج دم یا بروج نیم واقع شود و کاه که طالع از آن نصف دیگر
باشد عاشر بروج دم یا یازدهم واقع شود و همیشه برین منق باشد
اما علت این مناسب موضع نیست و بعد از طالع و عاشر جزو نیز
ثبت کنند اما جزو اجتماع آن بروج و دقیقه است که اجتماع
نیزین در اینجا باشد اما جزو استقبال است که در وقت مقابله
نیزین اگر بروز باشد موضع افتاد و اگر شب باشد موضع ماه
و حالات قمر بنویسند بعضی در جدول جدا گانه بعد از آن
بر صغری دست بجهت و بعضی در خانها ریخته از جدول جدا گانه
بنویسند دیگر ازین کلام و بجزر مفهوم می شود اولای که قوی حاکم
قمر را در جدول جدا گانه بعد از اجزای بر صغری دست جبهت
کند و قوی دیگر در میان میان مزاجات کواکب بطریق دیگر بنویسند
تا نیا آنکه امکان دارد که قمر را دو بار با چهار حال در یک روز واقع شود
در جدول جدا گانه تا زای آن روز یک حال پیش ثبت نموان کرد و اگر

علیه اشح است اولاً مجامعه ماه است با راس ثانیاً مجامعه ماه
است با راس سیدین ماه است بدرجه شرق یعنی سیم درجه
شور را بجا رسیدن ماه است با اول درجه متوسط افتاب که نور دم
درجه میزان باشد و این اول طریقه محترقه است با رسیدن باور
چهارم درجه عقرب که آخر طریقه محترقه است که مقدار نصف
برج باشد و بعضی رسیدن ماه بجهت الشعاع م یازدهم و قوی
بود که بعد ماه از افتاب شش از اجتماع بدوازده درجه بعد و چهار
ماه با یکدیگر یازدهم و چنین گویند که یک کوی محل است سیرا و محکوم
است دوری بعد و چهل و چهار سال تمام کند و بروج بدوازده
سال قطع کند چنین گویند بر فلک دیدار باشد حالات کقوم
اضافه کردند دهانه اولاً بجهت الشعاع است که پیش از اجتماع که
بعد میان ماه و افتاب بدوازده درجه بود و چون باین بعد شد
ماه بجای اصلی شود و صح ضوا را نماید و نتوان دیدن حال را
مخاف گویند تا سیم مجامعه ماه با یکدیگر گویند که او کوی محل بود
و سیرا و معکوس است مانند راس و زنب و دوری را در صا و چهل
و چهار سال تمام کند و بروج را بدوازده سال قطع کند و ازین وقت
حال نکند زیاده از چهار حال ممکن نیست که پنج شود درجه محترقه

یکی با دو یا سه حال دیگر مانند در میان بلوی دیگر ثبت کنند پس برین
تقدیر بعضی در جدول جدا گانه و بعضی در خانها که خالی باشد بلوی
دیگر اولی است که از قسم ثانی گیرند که در حال که در یک روز واقع
شود یکی را بجدول جدا گانه و دیگری بخانه خالی بنویسند و اگر سایل
سوال کنند و گویند که اگر خانه خالی نباشد می گویم اتفاق افتد که در
یک روز دو حال واقع شود و سرشش گویند با نظر باشد و قوی که
خال ما این نوع باشد خانه خالی نماید و اگر در حال واقع شود یکی
که منتق علیه است بجدول جدا گانه بنویسند و نظر کنند که در آن روز
اگر دو خانه خالی است آن دو حال باقی در خانها خالی بنویسند و اگر
کمتر از دو خانه خالی است آن دو حال باقی را نظر فرمایند که کدام منتق
علیه است از آن در یک خانه خالی بنویسند و یکی باقی را طرح کنند و ممکن
است که زیاده از دو حال که منتق علیه باشد در یک درجه جمع تواند
شد و همچنین باشد اگر چهار حال در یک روز واقع شود و حالات
مجامعه ماه بود با راس و زنب که در یک نام روز یا بیش از آن باشد
ساعت و رسیدن ماه بود درجه شرق و درجه متوسط و با اول
موسط و در افتاب که از طریقه محترقه گویند و بعد از آن
و متوسط کواکب میان کنیم و حاکم طریقه محترقه بگویم حالایی که منتق

درجه مویط و اول درجه طریقه محذره موضع است ثانی
 بخانه در فلک البروج سرگاه که قمر یکی ازین مواضع ثلثه برسد
 گویند که قمر فلان حال دارد و لاس و ذنب و نقطه معین اند بر
 طرف منطقه البروج و متحرک در اجزاء منطقه البروج و سرگاه که از دو
 طرف آن قطر میگویند یکی از آن مواضع ثلثه برسد و در آن وقت
 قمر بطرفی آن برسد قمر را در حال باشد که حال رسیدن قمر است
 یکی از مواضع ثلثه و دیگر حال دیگر رسیدن او است بطرفی قطر
 مذکور یعنی یکی از عقبتین و تحت الشعاع بعد معنی است میان
 ماه و افتاب و ایشان متحرک اند در فلک البروج پس بعد در وقتی
 در موضعی دیگر واقع شود در فلک البروج و احتمال دارد که بر یکی از آن
 مواضع ثلثه برسد و همچنین که در غیر متحرک است و بر یکی از آن مواضع
 ثلثه برسد و حرکات طرفی قطر و کید و ماه و افتاب که تحت الشعاع
 از ایشان پیدا می شود بام دیگر مختلف اند پس برین تقدیر می
 تواند که سر سبک موضع برسد گویند که قمر در آن وقت چهار حال دارد
و علامات حالات قمر اینست قمر لاس و قمر تنزف و قمر
مویط و قمر بطریقه محذره و تحت الشعاع مع ماکید بد
 علامه تر است برین و ذنب که ثلثه است در فصل دم آورده اند در

فصل نهم آورده است می گویند این مستور گشت گویند که درین
 موضع است ج در فصل دوازدهم که رسیدن مرکب از کوکب سرگاه
 بر لاس و ذنب احتیاج می شود باین علامه و چون در فصل دهم ذکر
 کرد در فصل دوازدهم ذکر نکرد پس هم جای که در فصل دوازدهم
 نیامد درین فصل که رسیدن قمر است بر لاس و ذنب آورد و گفتا
 بنفصل دهم کردن اگر سایل سوال کنند که چرا نیاید که علامه لاس و
 ذنب که در فصل دهم آورده است مستور که باشد چون در سایل فصل
 دهم احتیاج باین علامه نیست میگویم اگر درین فصل آورد از
 سبب احتیاج در فصل دوازدهم نهمی است او را از احتیاج
 پس علامه لاس و ذنب مکرر کردی باینست که در خلاف فصل
 دهم که مکرر می شود و چون ذکر عقبتین کرد باین مناسب علامه
 ایشان را نیز اینجا ذکر کرد **فصل چهارم در منازل و انبساط**
و شمس است بدانکه مراد از منزل مسافر است که ماه از در شبانه
 قطع کند بنوعی عرب منطقه البروج را برینست و شمس قسم کرده اند
 و هر قسم را منزل نام نهاده اند و اگر این کوکب از صورت بروج دوازده
 علامه است آن اقسام کرده اند و اگر این کوکب از صورت بروج دوازده
 علامه است و احوال کوکب منازل با منازل همانست که احوال کوکب

ستاره اند و یکی بر سر است **ج** هر چه در میان است از هر طرف
 معج ۱ رین دو ستاره اند روشن و میان ایشان کوی ستر
 باشد **۲** صرف یک ستاره است و اول ازین الاسد خوانند **۳**
 عوارج کوکب اند روشن و قدر در میان می گذرد **۴** سکار و این اغزل
 است و او کوکب است روشن و در یک منطقه البروج و قمر بر میگذرد
 و او بوشاند **۵** غفر ستاره است و او منزل نیست و گویند
 که او بطلع انبیا و صلحا باشد **۶** زما دو کوکب روشن اند و میان
 ایشان مقدار شرف است **۷** اکلیل ستاره اند تا یک و قمر بر
 میگذرد و بوشاند **۸** قلب غریب و او کوکب است سرخ و روشن
 و قمر بر میگذرد و او بوشاند **۹** شوله دو کوکب اند روشن بر طرف
 دین غریب و میان ایشان بعد مقدار یکی باشد **۱۰** غایم
 چهار کوکب اند **۱۱** بلده باره از آسمانست مستور بر دو ستاره
 نیست **۱۲** دایج دو ستاره اند **۱۳** بلع دو ستاره اند **۱۴** سوردو
 ستاره اند و بعضی گفته ستاره اند **۱۵** اجیه چهار ستاره اند و شکل
 ماهی **۱۶** مقدم دو ستاره اند که میان بعد بقدر شرف باشد **۱۷**
 موخر دو ستاره است روشن و بعد میان ایشان بقدر شرف باشد
۱۸ رشا کوکب است روشن و چون فلک دوازده برج است و منازل

وسعه

بایرج در انفعال از مواضع محذره نقطه و نامها اینست
اینست **۱** شرف طین **۲** بطین **۳** ج **۴** ثیاب **۵** دبران **۶** معفر **۷** زلیح
۸ شرف طین **۹** ج **۱۰** ج **۱۱** ج **۱۲** ج **۱۳** ج **۱۴** ج **۱۵** ج **۱۶** ج **۱۷** ج **۱۸** ج
 بوزن با سار اکلیل **۱۹** قلب **۲۰** شوله **۲۱** غایم **۲۲** طبله **۲۳** دایج
 کمر طبله **۲۴** معفر **۲۵** ج **۲۶** ج **۲۷** ج **۲۸** ج **۲۹** ج **۳۰** ج **۳۱** ج **۳۲** ج
 منازل **۳۳** شرفین دو ستاره است روشن بر سر جل میان ایشان
 در لاس بدست **۳۴** بطین ستاره اند مار که در بر شکل شمش
 بر سر دوران حمل و میان او و شرفین مقدار نیز است و ماه گاه
 گاه او را بوشاند **۳۵** ثیاب شمش ستاره است مجتمع بر شکل خود
 اکو و او مشهورترین منزل قمر است و ماه گاه گاه او را بوشاند
۳۶ دبران ستاره سرخ است روشن بر چشم ثور و با کوکب دیگر بر
 شکل وانی است **۳۷** معفر ستاره است که در و بوشانیده مجتمع
 ماند نقطه نا و او را جوزا خوانند **۳۸** معفر دو ستاره اند یک در
 دیگری نزدیک و میان ایشان نزدیک است و ماه در میان ایشان
 میگذرد و وقتها جنوبی را بوشاند **۳۹** دایج دو ستاره اند روشن
 و عرب گویند که آن دایج اسد است **۴۰** نثره دو ستاره است بوشانیده
 میان ایشان قدر کوی باشد و شبیه است بباره ابر **۴۱** طورو

بر وقت حصه بر جی را در منزل اولت منزل باشد شرط بر جی
 و ثلث اولت را به حصه جی باشد و ثلثان اولت خیر ثیا و ثلثان اول
 حصه جی نور باشد و ثلث آخر متعوض و متعوض ذریع حصه
 حوا بود پس برین تقویر اول بر جی از هر فصل اول منزل
 باشد اول سرطان و اول سنه و اول میزان و اول غیره و اول جدی
 و اول ذی الحجه و حصه منزل از اجزاء روح دوازده درجه و پنجاه
 و یک دقیقه و گری باشد و دوم منزل و ثلثی حصه بر جی باشد پس
 سی که اجزاء یک ربع است بر سفت ثلث قسمت کنند آنچه حاصل
 ثلث منزل باشد و ثلث امثال آن حصه یک منزل بود از اجزای
 روح و آن همان مقدار مذکور خواهد بود **و قدر روز در منزل**
باشد و گاه بود که زیادت از یک روز در یک منزل باشد و گاه باشد
که یک روز زیادت از یک منزل بود و سرگناه که حرکت قدر یک شب از روز
 مساوی حصه منزل باشد و قدر در اول روز در اول منزل باشد
 باشد اگر باشد قدر در آن روز در منزل باشد و این را بنوع اول نام
 کنیم و اگر نباشد قدر در آن روز در منزل باشد و لیکن مقدار حصه
 منزل رفته باشد و این را بنوع ثانی نام کنیم و سرگناه که حرکت یک شب
 کمتر از حصه منزل باشد و قدر در اول یا آخر روز در اول و آخر منزل

ماند

باشد یا نباشد بر تقدیری که باشد و مجموعی اول روز و آخر روز
 از یک باشد با قول و آخر منزل قدر زیادت از یک باشد و روز در یک منزل
 باشد و این را بنوع ثالث نام کنیم و اگر نباشد و مجموعی اول و آخر
 روز در یک باشد با قول و آخر منزل قدر یک شب از روز در اول و آخر منزل باشد
 و لیکن مقدار کمتر از حصه منزل رفته باشد و این را بنوع رابع نام
 کنیم و سرگناه که حرکت قدر یک شب از روز بیشتر از حصه منزل باشد
 و قدر در اول روز در اول منزل بود یا آخر روز در آخر منزل بود
 در آن یک شب از روز در یک منزل و زیادت از منزل رفته باشد و این را
 بنوع خامس نام کنیم و اگر اول روز در اول و آخر منزل باشد و
 نیز اول روز در آخر منزل و در آخر روز در اول منزل باشد قدر در آن
 شب از روز در روز و منزل باشد و لیکن زیادت از حصه منزل رفته بود
 و این را بنوع سادس نام کنیم و اگر اول روز قدر در آخر منزل باشد
 و آخر روز در اول دیگر باشد و قدر در آن شب از روز یک منزل و زیادت
 از منزل رفته باشد و این را بنوع سابع نام کنیم **و موضع ماه در**
منزل که باشد بوقت نیم روز نام آن منزل در جدول جدا گانه باشد
باز از آن روز و بعضی وقت ماه رفتن از منزل یک روز در جدول
جدا گانه باشد و در بملوی حالات یا مزاجات عطار در جدول از

جای منازل و بر سر هر روزی که ماه در منزل باشد
 نام آن منزل با زای هر روز ثبت کنند و باشد که در روز و یک
 منزل اگر در چند و این وقت تواند بود که قدر در آن حال
 بنود که بنوع ثالث کنیم از بنوع ثالث قسم مقصود میشود از
 قسم اول و ثلث منزل که بر می شود و از قسم ثانی می شود و اگر
 کرده شد بشرطی که اول اعتبار نصف النهار کنند و باشد که در روز
 روز یک منزل طرح کنند و در منزل که نزدیک منزل طرح باشد از روز
 طرف او آن دو منزل را بنهند و این وقت تواند بود که قدر در آن
 حال شود که در بنوع سابع و خامس کنیم و از بنوع خامس و قسم
 مقصود می شود از قسم ثانی منزل طرح می شود و از قسم اول می
 شود گفته شد بشرطی که اول روز اعتبار نصف النهار کنند و
 در بعضی تقویمها بملوی جدول منازل جدول دیگر می کشند
 و امثال قدر از منزل بمنزل بنهند در هر سطح یکی رقم ساعات و یکی
 دقیقه و یکی روز و اگر امثال شب بود رقم شب بنهند که بعد از آن
 روز بود و اغلب آن باشد که با زای هر روزی یک امثال بنهند و
 باشد که با زای روزی دو امثال بنهند یکی در روز و یکی در شب
 این وقت تواند بود که قدر در آن حال شود در بنوع سابع کنیم بشرطی

ماند

که اول روز وقت طلوع افتاب را اعتبار کنند و باشد که ماه در آن روز
 اشغال بنهند و این وقت تواند بود که قدر در آن حال شود که در بنوع
 ثالث ذکر کرده شد بشرطی که اول روز وقت طلوع افتاب را اعتبار کنند
 و چون فکر دوازده بر حسب منازل نیست و شصت حصه بر جی
 را در منزل و ثلثی باشد اول آنست که این عبارت را بعد از اسمی
 از منازل قدر ذکر کردیدی و خمس منزل را که بر سر کنند از آنجا
 دور شود و آن منزل پیش از طلوع افتاب بر آید چون طالع شود
 طلوع است منزل را به میان انتظارات کل بنویسد باز از آن روز
 در وقت طلوع هر منزل سوط و قیاس آن منزل با زای روزم باشد از آن
 منزل نباید دانست که تحقیق کردند در ضبط سال شمسی نقطه
 کردن افتاب این منازل را پس افتاب جهان یافتند که همیشه
 منزل بل می بودند از هر دو سمت بشعاع خورشید و آنچه پیش
 از سمت بضمیمه و آنچه پس از سمت بروشنای شفق و در آن
 وقت که افتاب در آن منزل بود حال برین متوال باشد تا آنکه آن
 بمنزل دیگر نقل کنند پس آن منزل که پیش از سمت ظاهر کرد و بعضی
 آن منزل که از روشنای صبح به روز آید و باز در آن منزل با قیاس
 بعضی در وقت مغرب و ساقط را رقیب و کوی بنجر که گویا می تکرار

تا آن منزل از افق بر آید تا افق مغرب فرو رود و طلوع کوکب
 در منزل در میان انقلابات کلی نبویست و مدت بودن انقلاب
 در منزل سیزده روز بود الا منزل سال که چهار روز دیگر به جهت آنکه
 سیزده را چون در بیت و شصت ضرر کنند و سصد و شصت و
 چهار روز حاصل آید از روزها و شصتی یک روز باقی ماند پس آن
 روز را در آخر سال زیادت کنند که متعلق منازل است و مدت بودن
 انقلاب در نصف شمال بیش از آنست که نصف جنوبی اوج درین
 طرف است پس آن روز را درین نصف زیادت کرد و او را باشد
 و در سال کبیسه یک روز نیز در وقت قطع انقلاب منزل رسد که
 آخر منازلست زیادت کنند تا روزها و منازل را روزها و شصتی
 برابر باشد و چون ثوابت بحسب رصد جدید در سنه سال در وقت
 قطع می کنند که انساب اثر دیگر و در قطع کنند تا سالی در
 سنه سال طلوع غریبین بیک روز رسد باید گرفت و عمر بطالع
 منازل و سقوط رتبه آن احکامی بنا کرده اند و ان جنان بود
 که طول را دو نوع کردند یکی متعلق به هوا و دیگری متعلق باب
 و ریح و صیف و گرم و سرد و ازین طبیعت هوا و خریق و شفا
 و اسر و در طبیعت آن پس منازل در ریح و صیف طالع شود

در

برایح منسوب باشند و منازل که در خریف و شمس طالع شود و اما
 و آنچه مصنف ذکر کرد که چون منزل از شرق طلوع کند و رقیب افق
 یا خردم منزل باشد از آن منزل در مغرب غروب کند و این سخن عام
 نیست چون کوکب منازل بر منطقه نبیند و نه بجای ایشان
 مساوی تا این لازم آید و ازین جهت گاه باشد که ظاهر از ظاهر
 شانزده یا سنده باشد و خفی دوازده یا یازده **فصل یازدهم**
در ظهور و احفا و دیگر احوال کوکب تبار بیاید دانست
 که درین فصل سه نوع قوه و ضعف کوکب معلوم می شود اول
 از جهة ظهور و خفای کوکب ثانی از جهة سیر کوکب و ثالثا جهة
 نقاط اما ظهور خروج او بود از شعاع انقلاب و خفاء او
 دخول در آن **سینارگان علوی** پس از احتراق بخند روز
 در مغرب محقق شوند و بعد از غروب انقلاب بعد از احتراق
 بخند روز در مشرق ظاهر شوند پس از طلوع انقلاب احتراق
 ایشان در میان ایام استقامت ایشان باشد و مقابل اتصال
 با انقلاب در ایام رجوع باشد و رجوع ایشان میان دو مثلث
 انقلاب باشد و هر یک از کوکب علویه با ظهور است در مشرق و خفای
 در مغرب و مشرق و مغرب است و شمس است که کوکب است از

طلوع انقلاب طلوع شود و مغرب آن بعد از غروب انقلاب ظاهر شود
 و در مشرق و مغرب کوکب علویه شصت درجه باشد یعنی هرگاه
 که انقلاب بیش از قرآن بتدیس هر یک از کوکب علویه رسد آن کوکب
 مشرق باشد و بیشتر ازین حد و نه مشرق باشد و مغرب و کوکب
 علویه را مشرق و مغرب است و استقامت بود اما مغرب بیش از
 احتراق بود اما مشرق بعد از احتراق بود و تفصیل این چنان
 باشد که چون بر انقلاب بر عزم است از هر کوکب علویه پس چون
 در وسط استقامت هر یک از کوکب علویه مقادیر شود و بر وقت
 سبقت کرد ایشان پیش از طلوع کنند لیکن مادام که بعد ایشان
 از انقلاب اندک بود و شعاع انقلاب ایشان را پوشیده باشد و نتوان
 دید پس چون بعد میان انقلاب و هر یک از کوکب مقداری شود
 که اول در ناحیه مشرق بینند ابتدای مشرق بود تا بعد میان
 او و انقلاب بتدیس رسد و آن انتها مشرق باشد و چون بعد
 میان او و انقلاب مثلث رسد و مغرب باشد با و رجوع آن کوکب
 و چون بعد مقابل رسد و وسط رجعت آن کوکب بود و همچنین
 با و نزدیک می شود تا بعد میان او و انقلاب از جهة دیگر رسد
 رسد ابتدای آن مغرب بود و در آخر روز او را در مغرب توان دید

در

و او را مغرب گویند تا چون بعد میان او و انقلاب مقدار رسد
 که او را نتوان دید و آنرا قوس خفا خوانند و محقق شود در شعاع
 انقلاب و اسم مغرب بماند و انقلاب با او نزدیک می شود و اما
 رن شود در وسط استقامت باز انقلاب از او دور شود و
 بعد میان ایشان می آید که در دنا از رتبه الشعاع بیرون آید
 و او را با مد او ان بار دیگر نتوان دید در ناحیه مشرق چنانکه
 اول بود تا برین مقدمه هر یک از کوکب علویه را از احتراق تا
 احتراق دیگر محال بود رجوع ایشان می شد میان دو مثلث
 انقلاب بود و مقابل ایشان با انقلاب در وسط رجوع باشد
 و احتراق ایشان در وسط استقامت بود و غریب ایشان
 بیش از احتراق بود و مشرق ایشان بعد از احتراق **در**
و عطار در ایام رجوع احتراق بود و در اول رجوع
در مغرب محقق شود و در او آخرش در مشرق ظاهر شود
و شمس از احتراق که در ایام استقامت بود در مشرق محقق
شوند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند و هر یک از غریبین
با و ظهور باشد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و همچنین دو
خفا بود و ابتدای مشرق در رجوع بود و انتها در استقامت

و ابتدای تقریب در سه ساعه و انتها در رجعت و بیان این خنای
 باشد که چون سغلیین مقارن آفتاب شوند در روزی که در میان
 استقامت بود که اگر از آفتاب سبقت گیرد چه پیشتر که از ایشان
 با وسط آفتاب باشد پس از آفتاب طلوع کند و بعد از غروب
 او ظاهر شود بخت الشعاع آفتاب تا بعد همان ایشان و آفتاب
 مقدار قوس رویه شود و اگر غایت بعد ایشان از آفتاب شود
 و باز بعد منافی شود و اگر منافی شود تا مقدار قوس
 خنای رسد و اگر منافی آفتاب شوند در حصص اعنی در میان
 رجعت و از آفتاب دور در دیگر شوند در رجعت دیگر برین
 وجه که گذشت پس اگر علت قوس رویه بعد از پنج و از آن
 و تا بدایت قوس خنای پیش از وصول حصیض مغربی باشد
 بخت آنکه در میانگاه ظاهر شوند در رجعت مغربی ازین بدایت
 تا بدایت قوس رویه بعد از پنج و از آن حصیض راجع و
 محقق باشد آنگاه ازین بدایت قوس خنای پیش از وصول
 بزرده مشرق باشد چه با مداد در مشرق ظاهر شوند و ازین
 بدایت تا بدایت اول محقق باشند و از آنجا ظاهر شوند چه نزدیک
 زمره جبل رجب و عطار در بخت رجب در چه پیش نماند

و سبب این را
 با مشرق
 الشعاع
 گرد که
 در اوایل رجوع
 او اواخر در مشرق
 که میان ایام استقامت بود در مشرق محقق شوند و بعد از احتراق
 مغرب ظاهر شوند و این سخن کلی نسبت در عطار در مثلاً ممکن است
 خنای که در اوایل رجوع شده باشد بهمان خنای باشد اما ساعه استقامت
 احتراق کند و بعد از آن در مشرق ظاهر شود و همچنین اختلاف دارد
 که خنای که در اوایل رجوع شده باشد در مغرب بهمان خنای باشد
 تا در میان ایام استقامت احتراق کند بهمان خنای باشد تا در میان ایام
 رجوع احتراق کند و بعد از آن در اوایل رجوع در مشرق ظاهر شود
 تتبع بسیار کردم پیش ازین که ذکر کرده شد احتمال ندارد و همچنین
 قیاس کند اگر ابتدای خنای باشد که پیش از احتراق که در میان
 استقامت بود بیان این معنی موقوفست بر مقدار هرگاه که بعد
 میان آفتاب و کوکب بعد از آنکه شود که او را میتوان دید آنرا

و کثیر المعارب که دلو و ثور است پس برین معنی عطار در این
 نتوان دید در حوالی نقطه آخری و حیدر دوج او شبانگاه
 و همچنین نتوان دید در حوالی نقطه رجبی در صباح اگر چه در آفتاب
 بعد بود از آفتاب و این احکام در آن آفتاب باشد و هر چند که
 عرض آفاق زیاد بود اختلاف زیاد شود بمرتبه رسد که زمر
 بلزرها حال شود که درین آفاق عطار باشد و قابل بداند
 مدت زمان بودن کوکب در تحت الشعاع بام دیگر مقدار نزدیک
 بودن زمان سحر کوکب در تحت الشعاع مرع و عطار در بنا شد و هر
 گاه که کوکب تحت الشعاع باشد ضعیف حال یونند و هرگاه که علویه
 شرقی باشند و کوکب مغربی باشند قوی حال باشند **و اوقات**
ظهور و احتیای هر کوکب در تقویم از میان اوقات کل بسند
 بدانکه مصنف ذکر کرده ده گاه کرد که بر جاست تقویم بر صفحه است
 راست ثبت می کنند **۱** سر ماه **۲** انظار **۳** مجامعه **۴** تحویل
 سناریکان **۵** روز **۶** و مناظر **۷** امکات **۸** اجتماع و استقبال
۹ طلوع منازل **۱۰** طر و خفا میگویم از ده گاه چهارم مشهور
 می شود خالی از آن نیست از آن ده گاه اثار و علالت مست نیست
 اگر نیست قسم اول آنکه نیست میان دو کوکب سه صورت انتقال

قوس رویه خوانند و همچنین بدی که او را نتوان دید از قوس خنای
 خوانند و بدانکه قوس رویه و خنای هر یک کوکب از منطقه البروج مختلف
 باشد اول بخت قوس رویه بعد کوکب از مرکز عالم که کوکب که از مرکز عالم
 دور تر باشد جرم او اصغر نماید از آنجا که مرکز دور باشد و چون که
 اصغر باشد بقوس ابر میبند و هر وقت که کوکب اعظم نماید بقوس
 اصغر بینند دوم بخت عرض وقتی که عرض کوکب شمال باشد در
 بلاد شمال قوس رویه و قوس خنای از منطقه البروج بقوس اصغر
 بینند و اگر عرض جنوبی باشد بقوس ابر بینند و سیم بخت اختلاف
 مدت زمان طلوع و غروب بروج که کوکب در جری بود که بعد از
 از آفتاب قوس قلیل المطالع بود چون حوت حمل که مطالع هر یک
 در اقلیم رابع نوزده درجه است آفتاب از کوکب بر دور شود از
 مشرق یعنی بعدی که اقتضای ظهور کوکب بود در حاصل شود
 مثلاً و حتی که کوکب قریب باشد محذور کردن بغداد میان او و
 آفتاب قلیل المطالع بود آفتاب زود باقی برسد و کوکب در
 روشنای روز بماند و نتوان دید و اگر اکثر المطالع باشد چون
 اسد و عقرب آفتاب باقی در برسد و کوکب در ظلمت شبنم باشد
 و نتوان دید و همچنین باشد در قلیل انظار به که سبب و غیر است

و اما صرف دارد در قسم دوم و در قسم سیم با آنکه میان کواکب
 و غیره فاصل و صورت اتصال و انحراف دارد قسم چهارم اما قسم اول
 نام ما سه و در قسم سوم و در قسم دوم انظار و انحراف و اجتماع و
 استقبال و طالع منازل و ظهور و خفا اما قسم سیم انحراف اما قسم
 چهارم مجامع و تحویل و خواجه قدس الله سره یکی از آن ده
 گانه که انظار است تسبیح او با بقاالات کلی کرده است می گویم
 انظار را تسبیح با بقاالات کلی کردن اگر از جنبه آثار و علایم است
 غیر از قسم اول ازین قبیل است پس غیر از قسم اول را تسبیح با بقاالات
 کلی می یاست کرد و اگر از جهت آثار و علایم است و میان ده
 گویند و صورت اتصال و انحراف دارد قسم دوم ازین قبیل است
 پس مجموع مکه گانه از قسم دوم را تسبیح با بقاالات کلی می یاست
 کرد اما دیدن ما توان که موضع **مربع افق** در شمال و جنوب
 است و یک نار و روشن در صفحه جدا گانه **سواء نوشته** باشند چون
 احتیاج بدین ماه در دین اسلام می شود واجبست که احوال فرد
 وقت روزه الایله بدانند که شمال است یا جنوب و از افق قریبست
 یا بعد سر مای در صفحه جدا گانه پیش از تقویم گویند ثبت کنند
 تا بوقت طایر روزه اسان شود و در وقت کنند که بعد از اجتماع در وقت

مربع افق بعد میان افق و ماه از سطح فلک هم کمتر از درجه
 باشد و در آن شب نتوان دید و اگر بعد میان شان ده درجه
 باشد بلال را بار یک بیند اگر بعد میان دوازده درجه یا چهارده
 درجه بود بلال را معتدل بیند و اگر بعد میان شان ده درجه
 و بجه بود بلال را ظاهر بیند و اگر بعد سر مای تر بیند پس
 برین تقدیر پیش از اوراق ماه را دوازده گانه در صفحه جدا
 گانه روزه الایله سطح یونج ذکر کنند در تقویم و حجم ماه در سر
 مای در صفحه و کبر متفاوت باشد و باشد که احوال سر کواکب
 در جدولهاست که تقویمها ایشان در آن دوازده ورق که
 گفتیم هم برقم بیان کنند مثلا چون سیرج السیر بود یعنی سیر اواز
 سیر و سطح لید بود این رقم بنویسند و چون بطی السیر بود
 یعنی سیرش از سیر وسط کمتر بود این رقم بنویسند **مربع** و مقیم
مقیم و مستقیم **لاست** و راجع **لاست** و سیر افق و سیر قبلین
 سر و راجع و در دقیقه و کسری بود و سیر وسط هر سیزده درجه
 و یازده دقیقه است و سیر ب و سیر وسط زحل و در دقیقه و سیر وسط
 مشتری و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر
 سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر

از سیر وسط بود و می گویند و اگر مساوی سیر وسط و سیر کوبند
 و این سر حالت در سیر سیرین و حتمه متحرکه واقع است و لیکن
 سر حالت دیگر در سیر حتمه متحرکه نیست که برین را نیست اول
 راجع یعنی گاه باشد که حرکت ایشان از مشرق باشد بسوی
 و ثانی مستقیم یعنی چند روزی مسج حرکت کنند و ثانی مستقیم
 یعنی بیشتر حرکت اول از مشرق بود بسوی مغرب یا بر حرکت اواز
 غریب بسوی مشرق پس برین تقدیر سر حالت در سیر سیرین کواکب
 و افق و در حالت دیگر مخصوص در سیر حتمه متحرکه و در فصل
 دم ذکر زاید و ناقص کرد و درین فصل ذکر کرد میگویم زاید
 و ناقص کرد و فصل دم ذکر کرد حرکت عرضی کواکب است و آن
 بر دو نوع است اول آنکه روزی روز حرکت عرضی کواکب زیاده می
 شود که آن بر سبیل ناقص است گویند که حرکت عرضی او زیاده است
 و ثانی آنکه اگر حرکت عرضی روزی روز کمتر می شود بر سبیل تر آید
 است گویند که حرکت عرضی او ناقص است زاید و ناقص کرد درین فصل
 است حرکت طول کواکب است و این بر چهار نوع است اول آنکه روز
 بروز سیر کواکب زیاده باشد و سیرش از سیر وسط کمتر بود گویند
 که حرکت طول او ناقص است و ثانی آنکه اگر روز بروز سیر کواکب زیاده

باشد و سیرش از سیر وسط زیاده باشد گویند که حرکت طول او زیاده است
 و ثالث آنکه روز بروز سیر کواکب ناقص بود و سیرش از سیر وسط زیاده
 بود گویند که حرکت طول او زیاده است و رابع آنکه اگر روز بروز
 سیر کواکب ناقص بود و سیرش از سیر وسط ناقص بود گویند که حرکت
 طول او ناقص است و رقم زاید و ناقص عرضی در تقویم راجع
 عرض سر کواکب ثبت کنند و رقم زاید و ناقص طول تحنین رقم احوال
 سر جهار گانه باقی لا در تقویم سر کواکب ثبت کنند و سر گاه که سیر
 کواکب از سیر وسط زیاده باشد روز بروز و از سیر وسط زیاده خود
 روز بروز کواکب قوی حال بود و اگر سیر کواکب از سیر وسط زیاده باشد
 و روز بروز سیر ناقص شود کواکب قوی حال بود نه بان مرتبه و
 اگر سیر کواکب از سیر وسط کمتر بود و روز بروز و زاید شود میان
 حال بود مایل بقوت و سر گاه که کواکب راجع بود و روز بروز سیر
 زیاده شود کواکب ضعیف بود و اگر کواکب راجع بود و روز بروز
 سیر کمتر بود کواکب ضعیف حال بود نه بان مرتبه و اگر کواکب مستقیم
 بود و سیر او از سیر وسط کمتر بود و روز بروز و زاید شود میان
 حال بود مایل بضعف تقویمی محیط خواجه قدس الله سره که سال
 مش از تقویم تقویم این نسخه نوشته بود مستقیم و راجع و علامت

ستم خانه است و راجع لاراجع و درین سیم مقدار خط قوم
 راجع است و سیم راجع راجع است و سیم راجع راجع است
 اعد و بخوبی بشناسد و خط کتابت نیز دست برین که اگر چنین
 بودی بجای سیم و راجع استقامت و رجعت ذکر کردی و در کتب
 لاجبار نطق بود در فلک اوج و جبار نطق بود در فلک تدویر
 و باشد که آن بنویسند و نشانها و نطق اول چنین بود قاج
 و درم چنین بود قاج و سیم چنین بود قاج و جبار چنین
 بود قاج و نطق تدویری را اول قاج و دوم راجع و
 سیم را قاج و جبار را قاج و افتاب را نطق افتاب و تدویری بنود
 بدانکه هر یک از سیارات سبعه را سیم نطق بود جبار فلک اوج
 و جبار فلک تدویر بخلاف افتاب که او را جبار نطق اوجی پیش
 نیست چه افتاب را فلک تدویر نیست پس او را نطق تدویری نباشد
 و ازجه نطق افتاب فلک اوج جبار و فلک تدویر منقسم می شود بچهار
 قسم مختلف و فرضی ازین انطاق خوانند و طریقه اقسام در فلک
 اوج جبار باشد که قطری فرض کنند که بدو نقطه اجد و اقرب
 بگذرد یعنی نقطه اوج حصیض و عودی که از مرکز عالم بگذرد و
 تدویر فلک جبار قسم شود بطاق اول از اوج بر بخالی روح تا طرف

خط عمود و نطق دوم هم از طرف ان عمود باشد تا حصیض
 و نطق سیم از حصیض باشد تا طرف دیگر ان عمود و نطق چهارم
 هم از طرف دیگر ان عمود باشد تا اوج و طریقه اقسام در فلک تدویر
 جبار باشد و خط از مرکز عالم اخراج کنند بدو طرف تدویر بود
 که بدو نقطه تماس شوند پس فلک تدویر چهار قسم شود و نطق
 اول از رده باشد تا بطرف یکی از خط تماس و نطق دوم از
 طرف خط تماس و نطق سیم از طرف دیگر خط تماس و نطق چهارم
 از طرف دیگر خط تماس باشد باوج درین صورت که گسده شد

و چون کوکب در نطق اول و دوم باشد باطل بود و اگر در نطق
 سیم و چهارم باشد صاعد بود و در نطق جبارم و اول در نصف
 اعلی بود و در نطق سیم و دوم در نصف اسفل باشد و همیشه که کوکب

درجه باشد و غایت تفاوت یک قسم بر سیم درجه و نیم باشد و غایت
 سیم بر یک قسم شش درجه و ربع درجه و زیادت ازین و کم ازین
 ممکن نیست و این معنی نیز وقتی تواند بود که مبدأ اول درجه
 سرطان و جدک باشد یعنی طالع اول سرطان و جدی بود و
 اگر طالع غیر از سرطان و جدی باشد تفاوت کمتر ازین باشد
 و این غایت تفاوت که ذکر کرده شد در اقی ملاحظه است و اگر
 در افاق دیگر باشد زیادت و کم ازین می تواند بود و فرضی
 ازین اقسام دوازده گانه مختلف را بر توالی روح نسبت قوی
 و انح احتیاج باشد مراش را داده اند مثلا قسم اول که او را
 طالع گویند احوال رعیت را از و معلوم کنند قسم دوم احوال
 خواص را رعیت و انقیاد ایشان و تجارت او معلوم کنند و
 قسم دهم که او را خانه دهم گویند احوال سلطان از و معلوم کنند
 همچنین سرد و بخانه را نسبت بجری داده اند و پیش از او را
 ماسه دوازده خانه وضع کنند و فرضی را در خانه بنهند و آن
 دوازده خانه را صورت طالع خوانند و اگر از برای یک شخص
 باشد در زمان ولادت آن شخص نظر کنند که درجه بر افق مشرق
 است مبدأ آن درجه را بگیرند و از آن طالع آن شخص خوانند و همان

طریقه که ذکر کرده شد متعلقه البروج را بدوازده قسم می کنند
 قسمی را خانه خوانند و سرخانه را نسبت بجری داده اند بخانه
 در فصل مست و پنج را که خواهد کرد بدانکه تعریف شی را کاهی
 تعریف وجود را کنند و کاهی تعریف حصول وجود او مثلا تعریف
 کوه بر وجود او چنین کنند که او حیمت که یک سطح مستدیر یا
 او محیط باشد و تعریف بر حصول وجود او چنین کنند که قطر
 دایره را ثبات فرض کنند و نصف او را متحرک تا باز بر وضع
 اول رسد کوه حاصل شود و مصنف تعریف سهام سر در وقت
 کرده است آنچه ذکر کرد از مواضع کوکب و خانه را برند تعریف
 حصول وجود سهام است اما طریقه پیدا کردن سهم السعاده
 جبار بود که نظر کنند در صورت را بخانه طالع تحویل سال عالم
 یا طالع مولود در روز واقعت یا در شب اگر در روز
 واقعت موضعی که افتاب در آن حرف است تا اینجا که قمر است
 بر توالی روح ببینند که چه مقدار است آن بعد را بر طالع
 افراشد اینجا که برسد سهم السعاده در اینجا است بخانه درجه و
 دقیقه و ممکن است در وقتی که بعد را بر طالع افراشد زیاده
 از دوازده ربع شود پس دوازده ربع را طرح کنند آنچه باقی

ما و اقبال را متقابل نماید بکثر باشد فتنه سهم السعادت تقوی دلالت
 کند بر سعادت و اقل و کم و سهم الشعادت طالع مولود و شخصی دلالت
 کند بر سعادت آن شخص و سهم الغیب تقوی دلالت کند بر لدی و اقل
 ملک سهم الغیب طالع مولود شخص دلالت کند بر لدی شخص **پیش**
از صورت طالع تحویل افتاب موافق استخراج از ربع بار در
 تقویم پیش از صورت طالع سال عالم م در آن صحنی اول وقت تحویل
 افتاب استخراج طالع سال میارند و ثانیاً طول و عرض شری میارند
 که استخراج تقویم با آن طول و عرض و ثانیاً استخراج اربع در وقت
 تحویل افتاب با آن ثانیاً محل میارند و بعد از آن که قران معلوم کنند
 و از کلام مصنف جهان معلوم می شود که این چهار کانه مذکور را موافق
 میخی اند که گویند درین محل ذکر کردن قران فایده جبرست میگویم
 که جبرست آنست که هر کس بچشم بصیرت و دیده عبرت در احوال عالم سیخ
 نگردد و او را معلوم شود که در برات عالم علوی را درین عالم تاثیرات
 بی نهایت است و چند عا صیل از احزاب مبع انسان اند اما بحد
 و تجربه عقلا را بسیار خبر ما معلوم شده است پیش از واقع شدن
 آن تاثیرات ایشان و طریقه نهاده اند که از اجزای معلوم کنند
 اول سرگاه خواهند که احوال که هر یک شخص معانی که از پیش از آن

اشیاء

جود

چون حکم کنند در آن وقت که فرزند در وجود آید
 شرق جبریح طالع شد و فلک البروج بحسب آن بدو
 کند و کواکب سیاره و بعضی ثواب را در وقت تولد و ولادت
 کنند با اعال جید دیگر از اصال خود سازند و از اصال و دفع احوال که
 بر آن شخص گذر حکم کنند و آن اصال را طالع مولود خوانند و
 دوم اگر خواهند که احوال که بر آن شخص گذر و پیش از آن جود حکم
 کنند مثلاً و بیا فقط یا زلزله و غیره قران مشرق و زحل را اصال
 سازند و سرگاه افتاب با اول ثانیاً محل روز نظر کنند که جبریح طالع
 پسند از افق شرق از طالع تحویل سال خوانند و در آن سال
 انصالات کواکب سیاره و دیگر اعال استخراج کنند و این را دفع
 سازند و از اصال و دفع احوال که بر عالم کون و فساد گذر حکم
 کنند مجموع آنرا تقویم خوانند پس واجبست ذکر قران علوتنا
 کردن این جهت موافق پیش از صورت را بر طالع می آرند
 اول ذکر قران علوتنا می کنند **و باشد که طالع با فضیله دیگر**
و طالع اجتماع و استقبال را هم صورت با بند و صورت
طالع را از آن خوانند اول آنست که طالع مرکب از فضول و اجتماع
قبال را پیش از صورت طالع سال عالم جودت نبیند و کواکب

ان کند سازند و اگر گویند و خسوف و کسوف را در آن تقویم آور
 فایده چیست میگویم که در آخر تقویم ابراد کسوف و خسوف را
 راجعت ان بود که اثبات ایشان در عالم کون و فساد سند نیست
 پس بغال مناسب است که رجوع سند نیست در آخر دفع میارند
اما دیگر جدولها که پیش از اوراق ماها وضع کنند جهت احکام
فصول اجتماعات و استقبال وجه توابع و ذواب دیگر
بحسب عادت سرقوی فان از شرح مستثنی باشد پیش از تقویم
 طالع سال اجتماع و استقبال در اولی جید جدول وضع کنند از
 برای احکام و احکام را در آن جدول بر ترتیب ثبت کنند چنانچه
 ذکر کرده شود و پیش از احکام در اول وقت جید توابع و ذواب
 بنویسند پس برین تقدیر رجوع احکام باشد غیر از احکام کسوف
 و خسوف در میان توابع باشد و صورت طالع اجتماع و استقبال
 و ترتیب جهان باشد که اول صحنی جید که بعد از آن فایده باشد احکام
 کلی طالع سال با فضول ثبت کنند و طریقه آنست سرگاه که طالع سال
 عالم بر جت ثابت باشد حکم کل سال از طالع سال عالم کنند و اگر طالع
 سال عالم بر جت وجودین باشد حکم نصف سال از طالع سال عالم کنند
 و نصف سال دیگر از طالع تحویل باشد با و در کل ثانیاً میزان و اگر طالع

بر وقتی ثبت کنند و وقتی که احکام کنند انسان باشد
 تا بعد از آن تاثیرات که واقع شود نسبت آن ازان معلوم بتوان کرد
 و شخص را تاثیرات و دریافتن آن تجربه زیادت شود و صورت طالع
 را از آن تجربه آن میگویند که استخراج طالع از ربع بیرون می آورند
 و ربع لغت موراثت اصل او یک بوده است که مضر میباشند و
بعد از وقفها ماها جیونی که در آن سال افتاب باشد بار در
و تعیین اوقات و احوال آن کنند و طالع با مرکب ثبت کنند
 کسوف آنست که اجتماع بعدتین واقع شود و یا هایل شود در آن
 ما و افتاب و صورت افتاب را از اجزاء بنویسند این چنین حالت
 را کسوف خوانند و خسوف آنست استقامتی که بعدتین یا نزدیک
 بعدتین واقع شود و زمین حال شود میان زمین و قمر در ظل
 ارض افتد و حال اصلی خود را از گرد یعنی نور که از افتاب کسب
 کرده بود را بد شود و این چنین حالت را خسوف خوانند و احتمال
 این دارد که زمین منسک شود و توابع و ساعات گذشته از او را
 با از اول شب از زمان ابتدا تا زمان وسط تا زمان انتها کسوف
 و خسوف ثبت کنند و این چنین طالع و عاشر و بیست و یک و در قاین
 مرکب در وسط کسوف و خسوف ثبت کنند و بعد از این احکام که افق

ان

سال اول باشد حکم ربع اول از ابطال سال عالم کند و حکم
سوم از ابطال سال اول باشد بطلان سال دوم و حکم
چهارم در دفع است و حکم دهم در دفع است و حکم
خوابگاه و ثانیاً آنکه بعد از احکام کل سال با وضو احکام اجتماع
و استقبالات در صحنه چند می‌آید و احکام اجتماع در صحنه
چهارده روز باشد یعنی اجتماعی که واقع شود تا با استقبال رسیدن
در حکم اجتماع باشد و از استقبال با اجتماع در حکم استقبال باشد
و ثانیاً بعد از احکام اجتماعات و استقبالات احکام قرآن است
احترافات کوکب مجامعات کوکب بار اس و در صحنه چند
بیاورد و احکام سرک را جداگانه ثبت کنند و مدت تاثیر سرک را جدا
انفال باشد تا با انصراف و رابعاً بعد از احکام قرآن است و احکام
و مجامعات و احکام مقابلات و ترسیع است کوکب غیر از غیر از غیر
چند می‌آید و احکام سرک را جداگانه ثبت کنند و مدت تاثیر سرک
از جدا انفال تا با انصراف و خامساً بعد از احکام مقابلات و تر
سیع است احکام تنبلیات و تسدیس است کوکب غیر از غیر از غیر
بیاورد و احکام سرک را جداگانه ثبت کنند و مدت تاثیر سرک را جدا
انفال باشد تا با انصراف و ثانیاً آنکه بعد از احکام مقابلات و تر

از پنج بدان احتیاج باشد در حقیقت **موقوف**
احضار انشاء الله تعالی بایست داشت و احکام
نوعت اول و صفت اسطرلاب دوم و احکام
لاب تقویم نیز بر دو نوع است اول استخراج و احکام تقویم است
دوم بعد از استخراج و احکام معرفت تقویم است یعنی اول
حصول وجود تقویم را چگونه معلوم کنند بعد از حصول
وجود تقویم معرفتشان را چگونه حاصل کنند این درین است
از اول کتاب تا آخر فصل شانزدهم آنست که بعد از وجود حصول
تقویم باشد معرفتشان را چگونه حاصل کنند این از فصل سدهم
تا آخر کتاب است سبب حصول وجود احکام را چگونه معلوم کنند
و ثانیاً احکام موقوف بر دانستن قوه و ضعف کوکب
است و از آن بعد از این شروع می‌کنند در بیان قوه و ضعف
کوکب و قوتها و سبب آن و آن را با آنکه کوکب در خطها خوش
باشند و قوتی ترین خطها آنست که کوکب در خانه خوش بود
بودن آن جاجون مردی باشد که در حصن و مان خود بود
و بعد از آن آنست که کوکب در شرف خوش بود چه بودن او بخا
جون مردی است که در محلت و یا شایسته خود بود و بعد از آن

کوکب در خانه خوش بود چه بودن او بخا جون مردی بود
در خانه یا در آن و یا در آن و یا در آن و یا در آن آنست
که کوکب در خانه خوش بود چه بودن کوکب چه بودن کوکب در خانه
چون وی باشد که میان خوشان و اقربای خود بود و بعد از آن
آنست که کوکب در خانه خوش بود چه بودن کوکب در خانه جون
باشد که در صحنه و اما که خوش بود و بعد از آن آنست که کوکب
در صحنه خوش بود چه بودن کوکب در خانه جون مردی
بود که در صحنه ترست و شادی و نشاط گاه و خرمی بود و بعد
از آن آنست که کوکب در صحنه خود بود و آنست که مردی
در میان او شان و اشتایان خود بود و خطوی که در متن است
برین ترتیب است که ذکر کرده شد و احیاً به صناع کفته اند که
خداوند خط را شایسته گویند و قوت او را در خط خود شهادت
گویند و صاحب خانه را به شهادت بود یعنی به قوه و صاحب
لابهار شهادت بود و صاحب مثلثه اول را شهادت بود و
دوم را شهادت بود و صاحب جد را شهادت بود و صاحب
وجه را شهادت **فصل سدهم در خانه و وایه و شایگان**
و در لوخانه و زحل اند و قوس و حوت و ثور و میزان و جد و

و در خانه و زحل اند و قوس و حوت و ثور و میزان
خانه و زحل اند و قوس و حوت و ثور و میزان
ما است بداند که آفتاب قویترین کوکب است در خانه و خصوصاً
در حرارت و یونس و کمال قوت و حرارت او آنکه ظاهر می‌شود
که باشد می‌رسد پس باین مناسبت گفتند اسد خانه آفتاب و قمر
بچند وجه مناسبت دارد با آفتاب اولاً آنکه درین عالم سفلی
با آفتاب قمر از کوکب دیگر زیاده است و ثانیاً آنکه مرد و را
استقامت است و رجوع نیست و ثالثاً آنکه هر یکی از این روشنی
عالم اند بر در آفتاب و قمر خام آنکه بزرگترین کوکب در
حسن و شعاع آفتاب است و بعد از آن قمر که نایب آفتاب است در
تاثیر و باین سبب می‌باید که خانه وی ملاحق خانه آفتاب باشد
و مناسب است که سرطان باشد سیمبله چه قمر سریع الانفلاست
از جای بجای یعنی از روشنی بطلمت و از صیافی سیاهی دیگر
سرطان نیز در منقلب است یعنی از بعضی دیگر انفلاست می‌کند
و محققان گفته اند که زمین چون دو پادشاه اند و هر یک از این
نصفی از روح را که از اسد باشد تا آخر حرکی بر توان با ثبات
داده اند و هر یک مخصوص است باین وجه آنست که چون آفتاب

برگزینست از قرآن است تا آخر جلدی بافتاب داده اند چه عطار
ایشان برگزینست از آن نصف دیگر و از سرطان تا دیو
داده اند چه عطار ایشان خردترست از آن نصف دیگر چون
سخن ایشان دیگر را تا پیش ما برین درین عالم مفارکست پس
سرکه ازین دو نصف دیگر که درین است از آن دیو تا برین آنکه سرکه ازین
مختصره را در دو خانه باشد یک خانه از جیره افتاب و یک خانه از ماه
چنانکه عطار در این سبب که ملاحق است از جیره افتاب باشد
و خانه دیگر چون اگر ملاحق سرطانست از جیره ماه باشد و خانه
عطار در نزد یک خانه برین است جهت آنست که عطار ازین
افتاب بسیار دور نمی شود مانند دیگران پس منابر است که خانه
او ملاحق خانه افتاب باشد دیگر آنکه فلک عطار ملاحق فلک
قراسبت پس باین سبب منابر است که خانه عطار ملاحق
ماه باشد و باز نیز از میزان از جیره افتاب و نیز از جیره ماه
خانها او را در سلوی خانها عطار یعنی بعد از خانها
عطار در خانها زمره خانها برین نزدیکی که کوکب است
جهت آنست که بعد از عطار در زمره سیاه را از افتاب دوری می
است دیگر کوکب پس منابر است که خانه او ملاحق سبب باشد

و دیگر آنکه بعد از فلک عطار فلک زمره نزدیکترست به فلک قراسبت
سبب منابر است که خانه زمره ملاحق جود باشد و ازین سبب
از جیره افتاب است و محل از جیره ماه و خانها او را در سلوی خانها
زمره است جهت آنست که فلک مزاج نزدیکی که افتاب است پس ازین
جهت خانه او ملاحق میزانست و دیگر آنکه بعد از فلک زمره فلک
مزاج نزدیکترست به فلک قراسبت و دیگر آنکه کوکب باقی دیگر پس باین سبب
مزاج ملاحق افتاب باشد و باز مشرق را فوس از جیره افتاب است
حوت از جیره ماه و خانها او را در سلوی خانها مزاج جهت است
که بعد از فلک مزاج فلک مشرق نزدیکترست به فلک زمره پس باین سبب
خانه او در سلوی عترب و محل باشد و باز زحل را جدی و دلو
را از جیره افتاب و ماه و خانها او را در سلوی خانها مشربست
جهت آنست که فلک از کوکب از فلک زمره دور تر از زحل است
پس باین سبب خانها او دور تر از خانها برین از دیگر
کوکبست و در دو خانه او ملاحق یکدیگر باشد و مقابل خانه
و بال او بود پس ازین عبارت خانها برین و بال زحل باشد
و خانها او و بال ایشان اول است که چنین ذکر می کرد که خانها
زحل و بال برین و بال زحل ازین فصل ذکر کوکب برتر است

و بطوریه مواشکل باوان شنبم بر زمین افتد و از ربع اول
تا استقبال هوا اندک آنکه اگر می میگردد درجه نوری بر شنبم افتد
و بیشتر شباه فوق الارض بود و زمان آن وقت زمان دور
بود روز و شب یکسان و روشن بود و همین که افتاب طلوع
مات او ماه طلوع کند پس هوا گرمی باید وضع میوه را نیز که در آن
ان پیش درین وقت بود و در موسم معهود کله با قتره و خیار
و کدو و بادرنک و خربزه و امثال این در فرونی ماه فرون شود
و بقی ماه کم گردد و وقت استقبال در کتب این جزایان مقدار
پیدا شود که در اوقات دیگر در یک منزله نشود و از استقبال تا پنج
دوم خشتی هوا از سردا کند و از ربع دوم تا اجتماع مواشکل
شود و اگر ماه خمر تر از وقتها دیگر باشد خاصه وقتی که بر جای
بود و این **و درین خانه باشد و بال** و در ربع راس فوق کوکب
یکو آب بود و راس و درین خانه بود و بال **فصل پنجم**
در شرف مبوط کوکب شرف افتاب در نوردم درجه زحل بود
و شرف در سیم درجه و شرف زحل در سیم و اگر درجه
میزان و شرف مشرق در باردم درجه سرطان و شرف مزاج در
سیم و شرف جدی در سیم و شرف زمره در سیم و شرف حوت

افلاک کرد و در اینجا بعد از زحل مشرق بر عطار و مزاج را بر زمره
تعیین کرد **و بال زحل باشد و خانها او و بال ایشان**
و خانها او و بال عطار و خانها عطار و بال مشرق
و خانها او و بال زمره و خانها زمره و بال مزاج هر کوکبی در
خانه خود موضع امن و سلامتی از کوکب است و بیرون هر کوکبی در
مقابل خانه خود موضع ضعف و وبال آن کوکب فاضل هر کوکبی
که خانها ایشان مقابل یکدیگر باشند از این باب خوانند یعنی
دلیل بود بر حوادث اگر اتصال برین باز حل بود دلیلست بر
و یاران در وقت خوش و اگر در وقت بود که باشد و اگر
اتصال عطار بود یا مشرق دلیلست بر حسن بار و خوش
نیم و اگر اتصال زمره یا مزاج بود دلیلست بر بدین بار و ناخوش
و عدو و چون دلایل فتح الباب کرده شد غم از دلان کرد
و برادر کنیم بر نظری که افتاب را یا مشرق یا مزاج بود دلیل بود
بر کرم و بر نظری که مزاج را یا مشرق بود دلیلست بر کرم و قرار
اجتماع تا ربع اول مواشکل بود و در ربع اول و ربع اول
نور و کمتر باشد و مواشکل باشد و اما که قمر فوق الارض باشد
ما غایب شود از این اقامه باشد حکم باشد و بقیه برودت

ماه و آن پاره درجه است دوازده درجه از میزان و سه درجه از
عقرب و این درجه سهو است و نیز اند و معنای او اینست که
چون میزان در محل است و عقرب خانه برج **فصل نهم در مثلث**
و اینک دارد منطقه البروج که دوازده برج بردست منقسم
شود بچهار مثلث مساوی الاضلاع و درجه ای که اول نقطه برجی
برزاید به مثلثی باشد ممکن نیست که این نوع مثلث درین
دایره زیادت از چهار نقطه باشد پس اول نقطه از سرجه که در
زویایا سر مثلثی واقع شود آن برج را بطبیعت بود یعنی در
مثلث برج آشی بود و دریک مثلث دیگر برج خاکی باشد و
دریک مثلث دیگر برج سواهن بود و دریک مثلث دیگر برج ابی
باشد و حکما آبی باشد و حکما انفاق کرده اند که فکر و اجرام نه
گرم اند و نه سرد و نه خشک اند و نه تر اما موثر اند در ایجاد حرارت
و بیست و غیران در عالم سفلیات و ازین جهت ایشانرا بدین
طباع نسبت کنند و گویند که هر برجی نسبت به بعضی دارد پس
برج گرم و خشک منسوب باشد از عناصر و از اخلاط بخون و برج
سرد و تر منسوب به هوا از عناصر و از اخلاط بلغم و برج مرطوب و خشک

منسوب

منسوب بحال از عناصر و از اخلاط منسوب به سبب
بود بعضی او گرم و خشک بود و دیگر سرد و تر و سواهی بود و بخون و سواهی
منسوب و آبی سرد و تر بود و بلغم بود و منسوب و خاکی گرم و خشک
بود و سودا بود و منسوب و برج اول از مثلثه دلیلست بر برجی
که معتدلست و ابتدای کون و وجود از وی باشد و برج دوم از
سر مثلثه دلیلست بر برج متوسط بود زیادت از دجه اعتدال
برج سیم از سر مثلثه دلیلست بر فساد و بلال و بیان هر یک اینها را
بتفصیل بیایم اما حال اول برج از مثلثه آشی است دلالت کند
بر حرارت و بیست و سردی در برج اعتدال باشد و ابتدای کون
از وی باشد دوم برج است از مثلثه آتش دلیلست بر مضریت
بعضی از وجود قوس سیم برج است از مثلثه آتش دلیلست بر
فساد نباتات و هلاک حیوان اما در اول برجست از مثلثه خاکی
دلیلست بر اعتدال و کون هر چیزی و هر یک خاکی خوش که نبات از وی
رود و سبیل دوم برج است از مثلثه خاکی دلیلست بر بیست
و برودت کمتر از دجه اعتدال و بر حال و کل شوره که از وی بعضی
از نباتات رود و بعضی ترویج و جدی سیم برجست از مثلثه
خاکی دلیلست بر فساد و هلاک حیوان و بر خاکی که چیزی زیاده

اما جود از این درجه از مثلثه سواهی دلیلست بر اعتدال و سیم
خون میزان دوم برجست از مثلثه سواهی دلیلست بر متوسط
خبر و شتر و سیم برجست از مثلثه سواهی دلیلست بر هلاک حیوان
و بخار که بر وی ناخوش کند و مضر بک بود اما سرطان او که بر
از مثلثه آبی دلیلست بر برودت و رطوبه معتدل و خوش که
مزاج را جاده دید عقرب دوم برجست از مثلثه آبی دلیلست
بر برودت و رطوبه ناقص از حد اعتدال و برج اندک شور و تند
بود و حوت سیم برج است از مثلثه آبی دلیلست بر برودت و رطوبه
معتدل و مسلک مر نبات و حیوان را و بر اینها تلخ که شوان خورد **در**
و اسد و قوس مثلثه آشی و اربابان مثلثه بر و افشار **در**
منری و زحل اند برین ترتیب **بیش منری** بر افشار مقدم بود
نور و سبیل و جدی مثلثه حال اند و اربابان مثلثه بر و زحل
و قمر و برج باشد و بیش قمر زمره مقدم دارد و حیوان میزان
و دیو مثلثه سواهی اند و اربابان مثلثه بر و زحل و عطارد
و مشتری و زحل و زحل مقدم دارد و سرطان **در** **و عطارد**
عقرب و حوت مثلثه آبی اند و اربابان مثلثه بر و زحل
و منری و قمر اند و بیش منری بر زحل مقدم دارد و اربابان

کانه یکی چنین مطلق است و یکی ثقیل مطلق و یکی سبب که حقیقت
باضافه و یکی ثقیل باضافه و هر یکی که حقیقت است باید معلوم دارد
و ثقیل میل بسفل چون این مقدمات معلوم شد به شکل از مثلثات
که هر برج اند و کوکب را ارباب ایشان کرده اند و درجه ای که هر برج را
را کوکب علوی داده اند و برج خاکی را کوکب سفلی داده اند و به
مناسبی که در وسطی اند و برج سواهی را که متوسط اند میان حوت
و ثعل یعنی میان علویت و سفلیت و ایلست به علوی یکی از کوکب علویه
و یکی از سفلی داده اند و همچنین برج آبی را که متوسط اند میان
و علو و ایلست بسفل یکی از کوکب سفلی و یکی از کوکب علویه
داده اند و این طریق مرتبست کوکب را با سیم چهار مثلثه داده اند
پس ضرورتی که ازین سبب کانه مکرر شود و آن نیز است و این
دو کوکب را مقدم و تاخر نموده اند یعنی هر یک ازین دو کوکب که در روز
مقدم بود بیش بود و کوکب مقدم را قوه زیاده بود از کوکب
مؤخر و ایلشان یعنی رب مثلثه دوم با سبب از برج مثلثه
خود همچون حال صاحب خانه بود با خانه مؤخر و صاحبش فرزند و یا
خانه و لیکن صاحب خانه و صاحبش را با آن خانه قوت بکوتست
اما رب مثلثه اول را و دم را با یکی از مثلثه خود قوه کمتر زیادت

می شود بسبب روز و شب ارباب مثلثه آتشی که مشرق مشرقی است
 بر روز و شب و از مقدم می دارد بر مشرق و شب مشرقی را بر
 شمس یعنی از سرچ آتشی لا در روز و شب مثلثه آتشی باشد
 و قوت او زیاده بود از ریب دوم که مشرقی است و در ریب
 مثلثه اول مشرقی بود و قوه او زیاده بود از ریب دوم که مشرقی
 است سرچاه که ازین بر دو کوب که ارباب مثلثه آتشی اندیکو
 برچ اینی باشد باکی برچ آتشی باشد از ارباب بر روز و شب
 بود و ارباب مثلثه اول کویند و شب و قوت باشد و او را
 ریب مثلثه دوم کویند و مشرقی را بسبب قوه بود و او را ریب
 مثلثه اول کویند و ارباب مثلثه خاک و سواهی دان بر ریب
 بود و با ارباب ریبی از مثلثه دیگر شریک کرده اند خواه در شریک
 در روز و شب و از مقدم و موخر می شود و کواکب شریک با هم دیگر
 مکرر می شوند و پیش معلوم شد که زمره مکرر می شود پس برین مقوله
 لازمست که کواکب ارباب مثلثات با شریک می شود که مکرر شود و دو
 کواکب مکرر شود که آن شمس است و عطارد **فصل دهم در حدود**
کواکب که بدانکه ریب کواکب متجربه را در ریبی حدی بود
و این حد را درجه معینی باشد و استادان در حد و خلاف کرده

اند و مشهورترین حد و معیار است و این برین موجب
 است که درین جدول مشاهده شده و جدول این است

مهریان ریبی از ریب دوازده گانه را به ششم قسم تخلف کرده اند و
 سرکه ششم را ازین حدی کویند و بر کواکب متجربه داده اند پس
 مجموع برچ شصت قسم شود یعنی شصت حد و مجموع شصت قسم آخر ازین

برج حد شصتین است و در مجموع قسم دوم سه یک بخشین در آن حد
 نداشتند و در یک موضع از مجموع قسم سوم حد شصتین است پس برین
 لازمست که شصت از مجموع قسم چهارم بخشین باشد پس بهترین قسم
 نیکانه از مجموع در آن ریب قسم دوم باشد و بدترین قسم هم و یک
 کواکب را در حد ریبی م دیگر باشد مگر بخشین را که در حد در
 آخر سبب و سنس درجه در اول میزان که در حد اند سبب یک دیگر و
 سرد و از آن رطل است و هم چنین در درجه در آخر میزان و سنس
 درجه در اول عقرب که در حد اند در ریبی یک دیگر و سرد و از آن ریب
 اند و کواکبی یا ریبی که در درجه ریب که شصت حد است سر کنند
 بیارده موضع از حد بخشین نقل می کنند و ازین مقدار می گذارند
 با دنی تاملی معلوم شود که واجب آنست که نقل از حد بخشین
 قسم چهارم و پنجم یا پنجم و اول باشد و از بارده موضع بیان قسم چهارم
 و پنجم باشد و بیان قسم پنجم و اول و لیکن در موضع یک موضع
 از حد بخشین یا حد بخشین دیگر نقل کنند و در موضع از حد بخشین
 بعد همان بخش نقل کنند و درین دو موضع نیز کویند که از حد شصت
 بخش حد از درجات معین است در ریب و کواکبی درین
 بخانه درین شصت حد چند درجه حد دارند از آن ریب و شصت حد

و در درجه است مشرقی را مقدار و در درجه و در کواکب
 در ریبی اقل حصه چهار درجه باشد و کواکب در درجه اقل
 را مقدار و شصت درجه است و در ریبی اقل حصه سه درجه و اکثر شصت
 درجه اما مریخ را حصه شصت و شصت درجه است و در ریبی اقل حصه
 دو درجه باشد و اکثر درجه اما زحل را حصه پنجاه و شصت درجه
 است و در ریبی اقل حصه دو درجه باشد و اکثر شصت درجه و در ریبی
 حصه زمره درین اجزاء شصت حد از م کواکب زیاده است و حصه
 زحل از م کواکب و کواکب که در حد خود بود آن کواکب را در قوه بود
فصل بیست و یکم در ریب و دیگر خطاه کواکب اما وجوه آنست که
مریخی را به شصت کرده اند از رطل ابتدا کرده و شصت اول بقا
مریخی را به شصت کرده اند و شصت دوم را به شصت است یعنی اقل شصت
انرا که پیشین را بود یعنی زمره و شصت اول از رطل انرا که تحت زمره
بود یعنی عطارد و شصت دوم قمر و شصت سوم انرا که بالا رجه
است یعنی زحل و بعد از آن مشرقی و مریخی قسم برین قیاس
تا با آخر حوت که کم نوبت مریخی رسد و او را دو درجه در ریبی
افند و انرا که آخر حوت و شصت اول زحل باشد و وجوه را
صورت مریخیانند و باشد که برچ را به شصت شصت قسم کتد

وثلث اول از برجی که صاحب راجع است وثلث دوم صاحب
 راجع را که بی خود او همان مثلث اول از جمل برج
 راجع صاحب راجع است وثلث دوم شمس را که صاحب راجع است وثلث
 سیم مری را که صاحب راجع است وثلث چهارم دیگر راجع را واین
 قسمت را در میان خوانند وهر یکی را به قسم متساوی کنند وهر
 قسمی از آن که ثلث برجی باشد از آن وجه گویند یا در میان سیم
 سیم وثلث قسم شود یعنی سیم وثلث وجه باشد یا در میان و
 اریاب ووجه بحسب ترتیب افلاک بود واریاب در میان بحر ترتیب
 برج مثلثات باشد وابتدا بول کنند وهر یک که صاحب راجع است
 رب در میان وثلث وجه اول است ورب وجه دوم ودر میان دوم
 افناب باشد وثلث افلاک ودر ترتیب فلک راجع است و متصل است ووجه
 اسد است که دوم بر حجت از آن مثلث ورب وجه سیم زبر باشد
 وثلث افناب فلک افناب است ورب در میان سیم مری باشد که صاحب
 فوس است که سیم بر حجت از آن مثلث ودر دیگر راجع برین فوس
 کرد وهرگاه کسی وثلث وجه را بر سیم گویند قسمت کنند بر کوکبی راجع
 در مجموع ووجه رسد یعنی بخار ووجه باقی از قسمت بکوجه باشد واز
 بدان کوکبی رسد که اول ابتدا بدو کرده باشند یعنی راجع ووجه

در بطوری دیگر باشد یکی ثلث اول جمل و دیگری ثلث اخر جمل ووجه اول
 در مجموع ووجه وثلث یعنی راجع باشد وثلث سیم مری
 شود ووجه کوکبی شمس که باقی راجع ووجه باشد یعنی راجع ووجه
 ووجه مری که راجع است ووجه که سیم وثلث در میان راجع را ووجه
 قسمت کنند ووجه سیم راجع در میان باشد یعنی سیم وثلث سیم
 تقدیر بر کوکبی که اول از خانه بود در مجموع ووجه که سیم وثلث
 مری شود وثلث سیم مری که یک خانه دارند سیم وثلث مری شود ووجه اول
 وجه ودر میان اینست

وثلث سیم راجع را به قسم مساوی کنند وثلث اول از جمل راجع
 که صاحب راجع است وثلث دوم صاحب راجع است وثلث سیم مری
 حوزا یعنی قطار ووجه سیم مری را که صاحب راجع است وثلث
 یعنی راجع وثلث دوم حجت وثلث سیم مری را که صاحب راجع است
 است ووجه راجع که صاحب راجع است وثلث سیم مری را که صاحب راجع است
 ازین ترتیب لازم آید که راجع از هر یک که یک مثلث باشد که کوکبی
 را بود مثلث اول ووجه از مثلث حاکم یعنی از ثلث راجع ووجه
 ووجه از جمل راجع را بود وثلث سیم مری را بود که صاحب راجع است
 واین قسم را به سه خوانند وهر یکی را به قسم متساوی کنند وهر
 سه درجه وثلث راجع باشد واین اقسام را به هر کوکبی که در میان
 بحسب ترتیب راجع باشد وثلث قسم اول جمل صاحب راجع را باشد ووجه
 قسم سوم صاحب راجع را باشد واقسام باقی اصحاب راجع را باشد
 بر توالی وهر راجعی که فرض کنند پنج اوسمان مثلث باشد واین هر دو
 راجع چهار راجع تمام باشد ووجه سیم راجع را به قسم کرده اند ازین چهار
 راجع مجموع اقسام راجع ثانی مثلثان اول از اقسام راجع ثالث دور
 تمام کنند وثلث اخر از اقسام راجع ثالث یا مجموع اقسام راجع راجع
 دور تمام کنند پس منکام آن آمد که بر کمال اقسام راجع پنج اوسمان اریاب

باشد که بر کمال اقسام راجع مفروض را ووجه راجع اقسام چهارم
 راجع هر کورت دور تمام میشود پس در اقسام سیم راجع که ثلث باشد
 لازم آید که ترتیب ایشان یکی باشد ودر اقسام مجموع چهار راجع هر یک
 از متغیره از حجت اریاب شمس نوبه مری شود وهر کمال این نیز سیم
 نوبت مری شود ووجه اول بر سر اینست واندرا علم بالصواب

وثلث سیم راجع را به قسم مساوی کنند وثلث اول از جمل راجع
 که صاحب راجع است وثلث دوم صاحب راجع است وثلث سیم مری
 ترتیب ناما حاکم اقسام با صاحب راجع ووجه راجع که در راجع است
 این را به قسم مساوی کنند وثلث اول از جمل راجع

از ان دور درجه و نیم باشد و ان اقسام را اشاعش خوانند و این
 اقسام به ترتیب برج باشد و قسم اول برجی بصاحب این برج
 دسند مندا قسم اول حمل مرغ را و قسم اول ثور زمره را و قسم اول
 جوزا عطارد را و این چنین تا باخر و چون کوکی یا دلیلی دیگر در
 برجی بود و چند درجه و دقیقه از ان برج قطع کرده بودند
 درجه و نیم از ان مقدار حصه همان برج بود و در درجه و نیم
 حصه برجی که بعد از او بود تا اینجا که کمتر از حصه برجی
 باشد از ان قدر در درجه را دوازده و سه دقیقه را یک درجه
 و یک دقیقه را دوازده دقیقه بدستدان برجی که نموده بود
 رسیده باشد اینجا که برسد موضع اشاعش باشد مثلا کوکی
 در یازده درجه حمل و دو دقیقه از او باشد ازین سابقه ده
 درجه حصه چهار برج باشد که ان ثور و جوزا و سرطان و
 اسد است و یک درجه باقی را دوازده درجه باشد و حمل دقیقه
 را شصت درجه دیگر باشد چهار درجه شود و دو دقیقه
 را بیست و چهار دقیقه و حمل ازین سنبه باشد که نموده یا
 او رسیده باشد پس اشاعش ان کوکی بیست درجه و
 بیست و چهار دقیقه ازین سنبه باشد و این قیاسی کرد

بدانکه چون اعتبار کوکی یا دلیلی کنند که در برجی باشد و اینجا
 دلیل سهام و عقیدین و جواهرات را دوازده کام میخوانند
 و طلب اشاعش بر سر یکا از ان خوانند که سید کنند طریق
 است که نظر کوکی یا دلیلی کنند که در برجی باشد و چند درجه
 و دقیقه از ان برج قطع کرده باشد تا اینجا که کمتر از حصه برجی
 باشد ان باقی را سر درجه را دوازده درجه و سه دقیقه را دو
 زده دقیقه بکنند و این برجی که نسبت با او رسیده باشد ان
 موضع اشاعش باشد و چون در درجه و نیم حصه برجی
 باشد تا جای یک درجه حصه دوازده درجه باشد و یک دقیقه
 حصه دوازده دقیقه از او باشد سبب آنکه ده درجه حصه
 چهار برج که ان ثور و جوزا و سرطان و اسد است و یک درجه
 باقی حصه دوازده درجه باشد و حمل و دو دقیقه حصه
 شصت درجه و بیست و چهار دقیقه از سنبه باشد سبب اشاعش
 عشره کوکی در سنبه باشد بیست درجه و بیست و چهار دقیقه
 و این بطریق قسمت اطریق ضرب است که سر کند کوکی
 که در ان برج چند درجه و دقیقه قطع کرده است ان کسور
 برج را در دوازده ضرب کنند و حاصل ضرب را بر سی طرح

کنند و در هر یک طرح یک ربع اعتبار کنند و ابتدا با ان ربع کنند که کوکی
 در وقت سبب اشاعش کوکی برجی باشد که بعد طرح آخر بود یا
 ان در جای که بعد از طرح کمتر از سی مانه باشد و در میان مثال
 مذکور چون سر درجه دوازده درجه است صد و حمل درجه است
 و بیست و چهار دقیقه باشد و بیست درجه چهار ربع شود و
 بیست درجه و بیست و چهار دقیقه ماند اگر کوکی بکوکی دیگر متصل شود
 و چون یکی ازین دو کوکی که در انی عشره دیگری باشد همچنان بود
 که ان هر دو کوکی متصل باشند و اگر کوکی در اشاعش بخانه بود
 از صورت طالع همچنان بود که خود اندان خانه یا او سر یک و
 مصنف چهار خط که ان وجوه و درجه ان و سه بره و اشاعش
 است که ایشان اشتراک دارند در قسمت مرکز ازین و هم حقیق و
 جوه و درجه ان اشتراک دارند در یکیت و در چهار ربع که اول فصل
 است از سال اشتراک دارند در باب **فصل بیست و دوم در**
اوج و حضیض ستارگان چون کوکب سیاه و بحر که خاصه
 خود که میر می کنند گاهی از مرکز عالم دور می شوند و گاهی نزدیک
 برین تقدیر مرکز که کوکب نقطه رسد که از ان دور تر نباشد و
 مرکز عالم مرکز ان نقطه را اوج مرکز از ان کوکب گویند و همچنین

نقطه رسد که از ان نزدیک تر نباشد انرا حضیض گویند و دیگر دور
 بعضی کوکبی تواند بود که دو نقطه مرکز می شود و می تواند بود که
 زیاد است بر او باشد و مرکز عالم را دو نقطه بود یکی اوج و یکی حضیض
 و اگر زیاد تر بود یکی اوج بود و دو حضیض **بدانکه اوج و**
کوکب مخیره دور و نزدیک سال ازین برجی بر می شوند و بر نسبت
و شش سال شمسی که در درجه قطبی می کنند و حضیضها را
مقابل او جایز بود الا عطارد که او را دو حضیض بود در
دو اوج افتاب و شمس اوج بیاید داشت که افتاب و مرکز ازین مخیره
 غیر از عطارد در یک دور و خود یکبار نقطه رسد که ان اوج نقطه
 باشد دیگر نسبت مرکز عالم و همچنین یکبار نقطه رسد که ان اقرب
 نقطه اوج تا نقطه حضیض رسیدن که ان نصف دور و فکر
 باشد روزی روزی مرکز عالم نزدیکتری شود و از نقطه حضیض
 تا نقطه اوج میرسد و روزی روزی مرکز عالم دورتری شود و این
 حضیض در مقابل اوج باشد و مرکز از ان اوج باشد
 و یک حضیض اما عطارد را چنان یافته اند که در یک دور و فکر خود
 که حرکت میکند نقطه می رسد که ان اوج نقطه باشد از ان نقطه که
 نسبت مرکز عالم و مقابل ان نقطه دیگر یافته که ان اقرب و دو نقطه

انرا نقطه است بر مرکز عالم و این دو نقطه بر دو شلین ان نقطه
بعد باشد پس برین تدویر و این اوج باشد و در حقیقت
او بر دو شلین اوج باشد و اوج کوکب سه حرکت میکند بر توالی
بروج بمقدار حرکت ثوابت و حرکت ایشان را در آخر فصل هم منقول
ذکر کرده شد و اوج او درین تاریخ که مستند و بخانه و سنت است
از تاریخ بحری در اول برج عقربست در بعضی نسخ بر دهری یافت
ظواهر اخطاست بجهت آنکه تاریخ وفات مصنف قدس هر که باشد
و مستند و دهری بود و مستند و جمل بر دهری قاعده
آنست که کسی که تصنیف کند تاریخ اوج و غیره را در زمان حال
بنمونه در زمان استقبال پس تاریخ که در وقت است اگر نزد
جرید باشد لازم شود که بعد از وفات مصنف پوزده باشد و از
نقطه او معلوم می شود که تاریخ که نهاده اند در زمان حال است
و اوجات کوکب درین است اگر دقیقه نیمی نماید بر شاهی
رجوع میکند از برای تحقیق کردن تاریخ و چون دقیقه
اوجات کوکب نماید بر برج شاهی حاضر شود که تحقیق تاریخ
کرده شود و اوج رحل در دوم در قوس است و اوج مشرق در
آخر درجه سنبله و اوج مرجع در مقدم درجه اسد و اوج انجاب

در بیست و هشتم درجه جوزا و اوج در دهری در دوم درجه جوزا
و اوج عطارد در اول درجه عقرب و حقیقتا از این معلوم
شود و ان اوجها بحسب تاریخ شاهی است و دیگر اوجها مختلف
باشد برنجی که درین روزگار مستعمل است رنجی است که بر صدر
ساخته اند پس بدین سبب مجموع اوجات کوکب را که در تاریخ مستند
و سنت و چهار بحری از ان رنج نهادیم اوج رحل در برج قوس
است بیارزه درجه و سی و پنج دقیقه و اوج مشرق در برج میزان
است بیست و سه دقیقه و اوج مرجع در برج اسد است بیست و نه
و دوازده دقیقه و اوج انجاب بر برج است و درجه دیگر
اضافه کردیم تا اوج حقیقی انجاب شود پس اوج حقیقی او در
برج سرطانست یک درجه و سی و نه دقیقه و اوج زهره در برج جوزا
به بیست و دو درجه و دو دقیقه و اوج عطارد در عقربست به
درجه و جمل و سی و نه دقیقه و اگر خواهیم که بعد ازین تاریخ اوجات
کوکب معلوم کنند بطرف نمایند ازین تاریخ مطلوب جز سات
سنت سال دقیقه و بر سفار سال شمسی یک درجه بر اوجات کوکب
اضافه کنند تا اوجات ایشان در تاریخ مطلوب حاصل شود پس
خواج قدس اندر سه و حقیقت بر کار کوکب در مقابل اوج سرگردان

از ایشان باشد همان درجه و دقیقه الاعطار که او را در حقیقت
باشد بر دو شلین اوج همان درجه و دقیقه مثل اوج عطارد در عقربست
به درجه و جمل و سی و نه دقیقه و حقیقتا و یکی حوت باشد بر توالی
و یکی سرطان بر خلاف توالی او همان درجه و جمل و سی و نه دقیقه و
بر بعضی تفاوتیم هر کوکب که بر برج اوج حقیقت خود برسد از برای
روزی یا شبی در حاشیه نفوس در میان انصالات کلی ثبت کنند
مکان که میان کوکب و اوج بقدر جند درجه بعد بود بر توالی آن یک
لاصق بود اما اوج اوج در وقت احتیاج استعمال بود و حقیقت
در وقت و در تمام غایت بعد قمر از زمین و قیامت که اجتماع
در استقبال وسطی باشد و غایت قریب او و قیامت که در دو ربع
وسطی انجاب باشد پس اوج همیشه آن وقت باشد که با انجاب معارنه
کند با مقابل و حقیقت او قریب قی باشد که با انجاب تریع کند
فصل بیست و نهم در احوال اوج حمل و جوزا و برجها و
اندر بعضی چون انجاب درین برجها بود و هر دو سرطان
اسد و سنبله و برجها تا تابان اند و میزان و عقرب و قوس بر
جها و خریف اند و جدی و دلو و حوت بر جها و زمان اند و
برجها و اوایل این چهار فصل را منقلب خوانند و اگر حمل و سرطان

و میزان و جدی بود و برجها و میان فصلها را ثابت گویند
و ان نور و اسد و عقرب و دلو و جمل و آخر فصلها را در وقت
خوانند و ان حوت و سنبله و قوس و حوت بود و در این منطقه
البروج مربعی توهم کنیم بر وجهی که زوایای مربع ماس منطقه البروج
شود چهار نقطه که نقطه که سر اعتدالین و انقباض بین انقباض دایره
منطقه البروج را باین مربع چهار قسم متساوی می شود و هر قسمی از ان
که بر برج باشد و انرا در ایشان بود و فصلی گویند و چون انجاب
یکی از نقطه مذکور برسد و ان ماس زاویه مربع باشد با منطقه
البروج که شب و روز یکسان بود و چون از ان نقطه در گذرند
بر شب زیاده شدن کرد تا رسیدن به منطقه البروج و ان قسم را
فصل بهار خوانند و مزاج او گرم و رست مانند سال کود که در طبع
وی خون و چون انجاب از نقطه انقباض صغری در گذرند تا رسیدن
بنقطه اعتدال خریفی و ان ماس دیگر یک زاویه مربع باشد
با منطقه البروج و ان قسم را فصل تابستان خوانند و مزاج او گرم
و خشکست چون سال جوان و بر طبع صغری و چون انجاب از نقطه
اعتدال خریفی در گذرند تا رسیدن بنقطه انقباض سنوی و ان
باقی از ماس زاویه مربع باشد با منطقه البروج و ان قسم را فصل

خران خوانند و مزاج او سرد و خشک مانند سال دومی و طبع
 سودا دارد و چون آفتاب از نقطه انقراض شوی درگذرد تا
 رسیدن بنقطه اعتدال بریج و آن هم را فصل زمستان خوانند
 و مزاج او سرد و ترست مانند بریج بر طبع بلغم پس برین تقدیر
 هرگاه که آفتاب بر حاف یکی از دو ایاره مریخ برآید بخوبی فصل باشد
 و چهار نقطه از منطقه البروج که بر چهار نقطه از ایاره مریخ منطبق
 اند و هر نقطه از آن فصل مشترک باشد مریخ را یکی بر تواری
 آن نقطه را مکرر اند که بر نقطه ایاره مریخ منطبق اند منقلب
 باشند که آن محل سرطان و میزان و جدیست و این بریج چهار
 گانه را منطبق چه آن گویند که آفتاب هر یک از ایشان منقلب
 شوند از بریج مؤخر او و زمان نیز از فصل فصل منقلب می گردد
 و چهار بریج را در جسدین بسبب آن می گویند که آن جوت و جوت
 و سبب و قوس است و این بریج را از جسدین بسبب آن میگویند
 که آفتاب هر یک از ایشان که بخوبی کند طبیعت آن فصل فصل
 منقلب شود و چهار بریج که اول و آخر ایشان بر نقطه ایاره مریخ
 ثابت خوانند که آن نور و اسد و عقرب و دلو است و این بریج را
 ثابت بجهت آن میگویند که آفتاب هر یک از ایشان که نقل کنند آن فصل

برقرار و ثبات باشد و بر چهار ایاره و تابستان شمالی و عالی
 باشد و بر چهار خریف و زمستان جنوبی و خفیف و اول
 حال تا اول میزان که سرطان در میان باشد شمالی و عالی کوثر حبه
 شمالی گفتن است که درین نصف منطبق البروج از فلک هم ثانیست
 و جهت عالی گفتن است که در نصف شمالی هر جزوی که از منطقه
 البروج فرض کنند غایت ارتفاع او زیاده باشد از غایت ارتفاع
 نظیر او در نصف دیگر منطقه البروج را جنوبی و منقص کوثر حبه
 جنوبی گفتن است که درین نصف جنوبی هر جزوی که در فلک
 البروج فرض کنند غایت ارتفاع او کمتر باشد از غایت ارتفاع نظیر
 و محل کر و نوازی بود و نور مونس و لیلی برین ترتیب یک دیگر
 و نوازی بود و یک مونس و لیلی بریج آشنی و سواخی گویند
 و بریج حاکمی را بریج خاکی و آشنی و سواخی گویند و بریج
 آشنی و سواخی بریج مثلثه آشنی و سواخی مکرر نماید
 و بریج مثلثه آشنی و خاکی مونس و لیلی باشد بدو مکرر نماید
 از بریج است که وجودت در فردیت حاصل است در زوجیت
 دیگر نیز شریفتر از ماده است اولی است که شریفتر از خود شریفتر
 باشد لاجرم ابتدای بریج که حال است او فرد است زیرا که بریج

افراد کور باشد و بریج از افواج اناث باشد پس بود که زنی
 است مونس باشد و چون که فرد است مکرر باشد برین قیاس تا
 آخر و شریفتر از طلعت است پس بریج مکرر و زیاده باشد
 و بریج مونس نبی باشد و دیگر حرارت شریفتر از برودت است
 پس بریج که فرد و مذکر و ناری بود حار بود و بریج که
 زوج و مؤنث و نخی بود بار و بود و بریج سرد و خوار و روزی بود
 سعد بود و مزاج ماده و بار و نخی محصل است و بریج زمستان
 و بریج معوج الطالع باشد و بریج تابستان و خریف مستقیم
 الطالع قوسی که از منطقه البروج بود ایاره افق طالع کند از
 ایشان از منطقه فلک هم بان قوس از فلک هم طالع کند از منطقه
 آن قوس گویند و در افق خط استوا سر بریج از منطقه البروج
 بار بریج از منطقه فلک هم طالع کند و در افق شمالی سنسین بریج که
 از سر جدی باشد تا سرطان که طالع کند منطقه فلک هم مکرر از
 دوی طالع کند و همچنین باشد در بریج ازین سنسین که یعنی
 بریج یا قوسی از فلک هم که اصغر از بریج باشد طالع کند برین
 تقدیر سنسین بریج مکرر و قلیل المطالع اند و سنسین بریج باقی کثیر
 المطالع و آن سنسین که قلیل المطالع اند می گویند بجهت آنکه در افق

شمالی بریج ازین سنسین که طالع کند از ایاره قوس از منطقه
 فلک هم با او طالع کند از ایاره قوس از منطقه فلک هم با او
 بریج ازین با ایاره قوس از منطقه فلک هم مکرر باشد و قوس
 بریج باقی را مستقیم الطالع می گویند بجهت آنست که در افق
 شمالی بریج که طالع از ایاره قوس که از منطقه فلک هم با او
 طالع کند از ایاره قوس زیاده ازین بریج باشد پس نسبت بر
 ازین با ایاره قوس منطقه فلک هم مستقیم باشد و ازین نسبت
 که مطالع بریج مستقیم الطالع زیاده از مطالع بریج معوج الطالع
 آید بریج مستقیم الطالع بهتر از بریج معوج الطالع نماید پس
 برین مقدمات هرگاه که آفتاب با او نقطه جدی رسید بجهت
 بریج معوج الطالع در آن روز و بجهت مستقیم در شریف طالع
 کند پس برین سبب آن روز اقدر روزا و شبش طول است و
 سال باشد و چون آفتاب با او دلو رسید بریج معوج و دیگر بریج
 مستقیم که آن سرطان در آن روز طالع کند پس برین فضل آن
 روز با اقدر روزا و سال معجون نسبت فصل مطالع سرطان باشد
 بر مطالع جدی و چون آفتاب با او حوت رسید بریج معوج
 و بریج مستقیم که آن سرطان و اسد است در آن روز طالع کند پس

نسبت فضل این روز با اقصی روزها سال همچون نسبت فضل
مطالع سرطان و اسد باشد بر مطالع جدی و دلو و جون افتاد
با اول حمل رسیده بر پنج معوج و بر پنج مستقیم که آن سرطان و اسد و
سنبله است در آن روز مطالع کند و شش مساوی روز باشد چه
فضل روز بر مطالع بر پنج معوج مساوی فضل مطالع بر پنج
مستقیم بود بر روز پس برین تقدیر در آن روز بفق و دور و فلک
نیم طلوع کند که کم بیش و چون افتاب با اول سرطان رسد
مجموع پنج مستقیم در آن روز معوج در شش طلوع کند پس برین
حسب آن روز اطول روزها بود و شش اقصی شهرها سال باشد
الوجه این درین محل مناسب است ولیکن دیگر بر پنج مستقیم و
معوج در آن روز قدرانی برای منبیه نوشته شد **فضل است**
جهان در احوال کوکب مراد از سعادت آنست که موافق حیا
مردم باشد جسمانی اما جسمانی چون تن درستی و عمر دراز و سلامتی
خواس و جمع مال و جاه اما نفسانی چون تحصیل دانش و حسن
اخلاق و یک نامی و مراد از نحس آنست که ناموافق مردم باشد
در جاه چون ساری و کوتاهی عمر و درویشی و خواری و ذلالت
افتادن و نادانی و خوی بد بد که هر چیزی که با فراط باشد یعنی

از

از خود در گذراندن نحوست است و هر چیزی که در وی اعتدال بود
سعادت جز بد نکند با اعتدال متعلق است و افراط منافی اعتدال
است پس نحوست باشد و چون از روی حکمت مقرر شد که هر مری
که در عالم سفلی حادث میشود محتاج بقایای قیامی دارد فاعلیه
اتصالات و تشکلات افلاک است و قابل اجسام این عالم پس برین
تقدیر بر افراطی که حادث شود در عالم سفلی از عالم علویست و هر
اعتدال بر محبت ثابری بعضی کوکب سعد باشد **زحل و مریخ**
مخس اند زحل و مریخ اگر مریخ و زحل در یک ماه و در یک روز
مشری سعدا اگر در ماه و سعدا صفر عطارد با سعدا و با مریخ باشد
اما زحل و مریخ که مخس اند چه آنست که هرگاه که زحل مستوی شود
بر مطالع سال عالمی آنکه مریخ یا کوکبی دیگر باشد در آن سال
سرا بقیه باشد بحسب کثرت و کیفیت اما بحسب کثرت سراط باشد
در شهرها و ثمالی خاصه و قی که صاعد باشد اما بحسب کثرت آن سال
زمان دراز گردد و تابسان کوتاه هرگاه که مریخ مستوی باشد
بر مطالع سال عالمی و نظر زحل با غیر از کوکبی دیگر باشد در شهرها
جنوبی کوکب مخس باشد و حیوانات و نباتات را افت رسد به ستم
زحل بر مطالع سال عالم سراط با فراط حادث شود و آن طایفه هرگاه

که این دو کیفیت با فراط باشد بلکه حیوانات و نباتات بود برین
سبب این دو کوکب که مخس باشند و زحل را در نحوست قویتر از
مریخ باشند چه زحل خشکست و زهره و این دو فراط خد مزاج حیوان
که آن گرم و ترست و مریخ گرم با فراط است پس ازین جهت گفته اند
که زحل مخس تر است از مریخ اما مشی و زهره سرد و سعدا از حرارت
و رطوبت مزاج حیوانت و این دو کوکب که مبداء این کیفیت اند ازین
جهت سرد و اسعد مبداء و زهره و سعدا از حرارت و تر است از مریخ
جهت آنست که او کوکب سفلی است و جرم او اصغر از جرم مشی است
و هر کوکب سیاره که علویست و جرم او اعظم باشد مزاج بود بر سفلی و
بر حرمتی که اصغر باشد و این عبارت قیاسیست و تجربه بسیار و فراط
این قیاس آمده است اما عطارد با مریخ باشد و با سعدا
جهت آنست که هرگاه که او با کوکبی مقبل شود اثر آن کوکب قوی
تر ظاهر شود پس گفته اند که او با سعدا سعدا است و با مریخ و با زهره
تر و با ماه و زهره از سردیست و ثلث سعدا باشد و با زهره
جمع و مقابله و مقابله مریخ باشد و با سعدا است و زهره
مخس باید دانست که سعدا و بالذات و نظر سعدا و مریخ
بذات و نظر مریخ اند و مریخ بذات و نظر عطارد و زحل

از

موزن سعدا اما مشی که بظرف مقارنه و مقابله مخس است چه است
که در رغایه بزرگست و تا پیشتر هم در رغایه قوه بود پس غایه قرب
و غایه بعد با او بیامت چه مشی در بعضی مواضع که سمت لاس
ساکنان این بواع است آن قوم سوخته و بسیارند چون بلاد حبشه
و هند و بعضی از مواضع که سمت لاس ایشان دور افتاده است چون
اقصی بلاد شمال افروده است و مس حیوان و نبات نباشد و ازین
جهت گفته اند که افتاب در مقارنه و مقابله مخس است چه مقارنه
او را با کوکب مریخ و مساء وی داشته اند بعضی که حیوان و
نبات در وی هلاک شوند از شدت حرارت و مقابله او را با کوکب
زهره غایت بعد او از سمت لاس داشته اند بعضی که حیوان
در وی نباشد از شدت برودت و گفته اند که سعدا است ثلث
و سردیست یا کوکب که غایت بعد است از وی و در رغایت
قرب مریخ مواضع معتدل خوش سوا باشد اما فراط و
بعد از مشی در تابش قوی تر است لاجرم او را در سعادت و
نحوست براند افتاد داشته اند **و کوکب علویه و مشی مگر اند**
ناری و زهره و قمر و زحل و مریخ افتاب و زحل و مریخ و
مریخ و زحل و قمر و زحل و مریخ که در تابش است و زهره و مریخ اند

بود و خانه دوم و ششم بجهت ساقط بودن باطله ضعیف ماند
و بجهت میل الاوتاد بودن متوسط است و نیز متوسط حال
باشد و باطله ضعیف و ششم و دوازدهم که ساقط اند و باطله ایشان ضعیف
بر اندازیم و مصنف نیز برین است که ایشان ضعیف ماند و در
دگر میکند که ضعیف تر است و دوازدهم و ششم بود پس بضرورت
ضعیف باید تا ایشان ضعیف ترین باشد و این دوازدهم
جبار ربع بود و یکواشر تا طالع آن دگر بود و دیگر از طالع نارایم
آن موث بود و این ربع صاعد بود و مقابل صاحب مختار بود
از خانه طالع مرجع نام اوطاق بود چون نیم و پنج طکر بود
و مرجع نام او جهت بود موث چون دوم و چهارم بدانکه ربع
را استعمال بر قسمی می کنند که آن یک قسم بود از نیم جبار که مساوی
باشد از طریق مشهور و متداول است که منظره البروج را بدواز
قسم مختلف کنند تا مجموع ربع از قسم که در طرف او باشد مختلف بود
و با مجموع ربع باقی مساوی بود پس برین تود بر از خانه طالع
که بر قسم است نمی تواند بود که مجموع ربع باشد والا لازم آید
که هر ربع با مرکز ربع طرف خود مساوی باشد و ربع نه مختلف
اند بنا بر این مقدار عاری که در متن مسطور است که مجموع ربع

از اقسام دوازدهم خانه را که یکی از عاشر است تا طالع و دیگری آن
طالع است تا ربع بر مرکز ربع کونین این سخن درین محل راست نمی آید
مگر آنکه منظره البروج را بدوازده قسم مساوی کنند تا آن سخن راست
آید ولیکن این طریقه قسمت مستعمل نیست که از برای خانه دوازده
کاهه کند و نیز مشهور نیست **فصل بیست و ششم در ربع کوکب**
و آنچه بدان ماند و ربع رطل در دوازدهم بود و ربع مرجع در ششم
و ربع مشرقی در دوازدهم و ربع زهره در پنج و ربع اقیانوس در ششم و ربع
قمر در ششم و ربع عطارد در طالع و مقابل ربع لایح و افق خوانند
بدانکه کوکب سیاره غیر از عطارد و سبتی دارند با بیوت مایل و زایل
چه از نیمه دو کوکب شمس اندر همه حال و در سعد همه احوال و در دور
بعضی احوال بخش و در بعضی احوال سعد و همچنین در خانه زایل
ضعیف حالند مطلقا و در خانه مایل قوی حالند مطلقا و بر مرکز
در خانه مایل و زایل که باقی اند بجهت ضعیف حالند و بجهت قوی
حالند بخلاف الاوتاد که مرکز قوی حالند پس باین مناسبت بخش را
بخانه مایل و زایل که ضعیف حالند مطلقا دارند و سعد برین را بخانه مایل
قوی حالند مطلقا و برین را بخانه مایل که بجهت قوی حالند و بجهت ضعیف
حالند ربع دارند و در فصل گذشته معلوم شد که در خانه مایل بعضی

دوم و ششم متوسط اند مایل بعضی پس باین جهت ربع کوکب را
با این در خانه ربع نه دارند و عطارد و سبت و قمر و زهره و اقیانوس
نخس و سبتی با بیوت زایل و مایل ندارد پس مناسبت آن بود که ربع
او در یکی از الاوتاد باشد و آن طالع است و همچنین مقابل خانه دو
بال بود مقابل ربع مبطوط و مقابل ربع پنج باشد و بودن کوکب در
ربع خود چون مرکز بود که در ربع و افق بود ربع زحل در ششم
بود و ربع مرجع در دوازدهم و ربع مشرقی در پنج و ربع زهره در
بازدهم و ربع اقیانوس در ششم و ربع قمر در ششم و ربع عطارد در ششم بود
نسبت میان ربع و ربع که گفته شد بودن **کوکب نهاری بروز**
فوق الارض و تحت الارض و کوکب ایلی و کسب جزو
قوی دیگر است که در ربع که اقیانوس باشد ایشان نیز در آن جهت
باشد یعنی بروز فوق الارض باشد و تحت الارض و
همچنین ایلی در خلاف جهت اقیانوس باشد یعنی تحت الارض
و بروز تحت الارض و ممکن نیست که در تمامی یکش با بروز ربع کوکب
در جهت اقیانوس یا خلاف او باشد و اگر نیز با اقیانوس یا مقابل
شده باشد پس برین تود بر ربع کوکب یکش با بروز بر قوت
نماند بنا برین در وقت و در آن مرکز کوکب نهاری که در جهت اقیانوس

کوکب ایلی برخلاف جهت بودن کوکب که قوی بود و آن قوی
را جزو خوانند و ربع حین کوکب نهاری که زحل و مشرقی و اقیانوس
و عطارد اند و کوکب ایلی که مرجع و زهره و قمر و عطارد اند با هم دیگر
اتصال کنند اگر مرکز کوکب نهاری باشد و در جهت اقیانوس
باشد در زمان اتصال ایشان در جهت خود باشد یا آنکه مرکز
جهت دیگر باشد آنکه در جهت اقیانوس بود و در جهت خود بود و اگر
مرکز کوکب ایلی بود و نیز در خلاف جهت باشد در زمان اتصال
ایشان در جهت خود باشد یا آنکه مرکز ارضی دیگر آنکه خلاف جهت
بود در زمان اتصال در جهت خود بود و اگر مرکز ایلی و یکی نهاری
در جهت اقیانوس بود و ایلی در خلاف جهت در زمان اتصال هر دو
در جهت خود باشد یا آنکه هر دو در جهت اقیانوس باشد کوکب نهاری
در جهت خود بود یا آنکه هر دو در خلاف جهت باشد کوکب ایلی در جهت
خود بود و همچنین بودن کوکب مذکور در ربع مذکور و خانه مذکور و کوکب
موت و قوی دیگر باشد نیمه ربع و جزو حقی دیگر است که کوکب
مذکور که زحل و مشرقی و مرجع و اقیانوس و عطارد است در خانه مذکور
که آن خانه طاق است یا در ربع مذکور که آن یکی از عاشر است
مایل و یکی از ربع تا سابع و از هر قوی تر آن باشد که مذکور در خانه

یا زدم بود و کواکب مونت که زهره و عطارد و قمر است در خانه
مونت که آن دوم و چهارم و ششم و هشتم و دوازدهم است
و یا در ربع مونت که یکی از طالع تارابع بود و دیگری از سابع تا
عاشورا همه قوتیتران باشد که کواکب مونت در خانه دوم باشد
و درین فصل ختم سخن شد در باب قوی کواکب و مصنف در خط
سرخ خط کبک فرج است و دوم خیز و سیوم خیز و خیز درین فصل
آورده بحث مناسبی که ایشان را با هم دیگر است و وجه مناسبت
آنست که قوه فرج و خیز و خیز و خیز و خیز و خیز و خیز و خیز
خود بخوبی مالد یعنی بقوه خود بخوبی باشد بخلاف خانه شرف و حد
و غیره و از هر خط اینجی فرجست خانه ها و دوازده خانه و اینجی
است موقوفست باحوال کواکب و اینجی شریف و خیز است
موقوفست باحوال کواکب و خانه ها و دوازده خانه پس درین باب
پیش از خطوط ناچارست خانه ها و دوازده خانه و احوال کواکب
را ذکر کرد و چون بیان احوال کواکب کرد باین جهت بیان احوال
بروج کرد بنا برین در فصل بیست و سیم ذکر احوال بروج کرد
و در فصل بیست و چهارم ذکر احوال کواکب و در فصل بیست
و پنجم ذکر خانه ها و دوازده خانه و در فصل بیست و ششم ذکر خطوط

موقوفست

سکا که کرد فصل بیست و سیم در حال نظر و دیگر احوال کواکب
و سلیق نظر و سلیق اندک شلیق تمام و سلیق نیم و سلیق
و ترشح و مقابل نظر و سلیق اندک مقابل تمام و سلیق نیم و سلیق
و نظر و سلیق سلیق و دیگر باشد و نظر و سلیق با ایشان بد باشد و
نظر و سلیق سلیق بد باشد و نظر و سلیق با ایشان حیات بد باشد
شد مقارنه و مجامعه با سحر و تمام سعادت باشد با سلیق
تمام سلیق ازین معلوم شد که انظار و سلیق و سلیق و
سلیق و ترشح و مقارنه و ایشان احوالی دارند باعتبار بودن
کواکب در ایشان اما بحسب ذات هر یکی از سلیق و سلیق و سلیق
و قوی ترین سلیق است و هر یکی از مقابل و ترشح و سلیق و سلیق
ترین مقابل است و لیکن مقارنه بحسب ذات خود نه سعادت و نه
بخش اما اگر بحسب اعتبار باشد که آن بودن سعدین است در
ایشان پس هر یکی از سلیق و سلیق را سعادت باشد و هر یکی
را با یکدیگر مقارنه و مجامعه با سلیق تمام سعادت باشد و هر یکی
را با یکدیگر از ترشح و مقابل بد باشد و اما اگر بحسب اعتبار ترشح
بود در ایشان پس هر یکی از مقابل و ترشح بد باشد و هر یکی را از
مقارنه و مجامعه با سلیق تمام سلیق با سلیق و هر یکی را با یکدیگر از

بهشت تندیس خندان بد باشد باید داشت بر سلیق و سلیق
دوازده خانه واقع شود بحسب بروج که منسوب اند بخصایر و بروج
مشتی تواند بود و اول آنست که میان بروج استی و سواهی بود
و وجه دوم آنست که میان بروج ای و خاکی باشد و اول را سعادت
مشتی از وجه ثانی باشد اگر چه بر سلیق که از وجه اول و دوم
باشد هر یکی ازین در بروج را بر طبیعتشان بر یک نوع متحد باشد
و یک نوع مختلف و لیکن سلیق که از وجه اول است بر بروج
اند و غیره که از علوان و ترشحی که واقع شود بر چهار وجه
تواند بود و وجه اول آنست که میان بروج استی و ای باشد و وجه
دوم آنست که میان بروج استی و ای باشد و وجه سیم آنست که
میان بروج سواهی و خاکی باشد و وجه چهارم آنست که میان سواهی
و ای باشد و وجه اول و سیم را نخست نیاید و ترشح دوم و چهارم
باشد از آن مرد و ترشح را طابع بروج شان بر دو نوع مختلف
اند و ترشح دیگر را طابع بروج شان بیک نوع متحد اند و بیک نوع
مختلف و ترشح قبح چهارم را نخست از آنست که باشد طابع ترشح
بیک نوع متحد اند و دیگر آنست که ترشح منسوبند و غیره که آن دو عنصر
ملاحق یکدیگر اند و ترشح که واقع شود بیک وجه مشتی تواند بود که

ان هر یک طبیعت باشد یعنی هر دو بروج از یک مثلث باشد و مقابل
که واقع شود پیش از دو وجه تواند بود و وجه اول آنست که میان
بروج استی و سواهی باشد و وجه دوم آنست که میان بروج خاکی و
ای باشد اگر سلیق ای و ای که در مقابل بخش باشد و بروج مقابل
اول و دوم که منسوبند بخصایر طبیعتشان بیک نوع متحد اند و بیک
نوع مختلف و نیز هر دو بروج که بدو عنصر منسوبند و دو عنصر اند
که ملاحق یکدیگر اند میگویم همه بخش بودن و آنست که غایب بود
که میان این دو بروج واقعست و سلیق و سلیق که میان خود
باشد و در آن وقت مرد و سلیق و ای حال باشد آن سعادت نکال
بود و همچنین باشد در مقارنه ایشان و اگر مرد و ضعیف حال بود
چندان سعادت باشد و در مقابل و ترشح که میان بخش باشد و
هر یک ضعیف حال بودن آن نخست نکال بود و همچنین باشد در مقارنه
ایشان و اگر یکی از بخش را قوی بود و دیگر آن نخست کمتر بود و
اگر این حال گفته شد میان سعادت و بخش باشد امتزاج باید داد و
پیشتر احکام مواظبات کواکب است این قدر از برای ترشح آورده
شد و وقتی که حکم کنند ازین مواظبات باشند تا پیشتر احکام
ایشان واقع شود و مواظبات مواظبات مواظبات مواظبات مواظبات

سریع شد که قدرت اتصال در تمام بود تا رسیدن بانها اتصال
 قوه اتصال نهایت باشد و چون کوکب سریع از اتصال منفرد شود
 و هر چند که بعد از آنست شود ضعف اتصال زیادت شود تا رسیدن
 کوکب سریع نهایت انحراف ضعف نیز نهایت باشد و همچنین باشد
 اتصال و انحراف در ظاهر مثلا چنانکه افتاب با قبل نقطه حمل باشد
 و مشتری بدوازده درجه تا سه حمل کجیم مجموعه سر و باشد که
 دوازده است و این ابتدای اتصال متعارفه است و چون افتاب
 به سمت درجه و نیم برسد بدان تو در مشتری در آن موضع باشد
 یعنی سه حرکتی کند و این وسط اتصال است و درین وقت مشتری
 افتاب بطرف جرم مشتری باشد و هر مشتری درجه افتاب بود
 با آن اجرامی که در گرفت و چون افتاب بدوازده درجه و یک دقیقه
 حمل رسد ابتدای انحراف بود و چون افتاب به بیست و چهار درجه
 رسد وسط انحراف بود و چون افتاب به بیست و هشت درجه
 تا مرز حمل رسد انحراف بود و این دریا به اتصال گفته شد که
 سناری نیز بر آنست در قسمت و لیکن در بعضی از الفاظ محال
 چه وسط اتصال را از قوه اتصال میگوید و انحراف اتصال را و
 اتصال نام میگوید اما عبارت متنی ایها می دارد در قسم و مخالفی

در الفاظ دارد از اینجاست که در عبارت متنی را می توان
 را کردند که اگر بر آن وجه قسمت کنند نزدیک شود بان قسمت که گفته
 شد در آن مثال مذکور بطریق را کردند را بیان کنیم این مصنف
 ذکر میکند و اتصال تمام انگاه بود که میان ایشان که در انحراف
 دو کوکب بود این را کلام اول نام کنیم و چون مشتری از جرم
 کوکب شود از آن بر دو که خط خود اندر که جرم او که باشد اتصال
 بغایت رسیده باشد این را کلام دوم نام کنیم کلام اول اول و دلال
 میکند که بعد میان افتاب مشتری مجموعه جیم سر و یک دقیقه
 باشد چنانچه افتاب یک دقیقه حمل باشد و کلام دوم اول و دلال
 که بعد میان افتاب مشتری بمقدار نصف جرم مشتری یک دقیقه که باشد
 چنانکه افتاب به سمت درجه و سی و یک دقیقه حمل بود و در نظر کسی
 را قبلی نیست بر جمیع قوه می باید که درجه و دقیقه برابر باشد
 پس بدین تقدیر میان قسم او و قسمت کوکب را پیش از یک دقیقه
 تفاوت نباشد طرطرا عرض مصنف برین وجه بوده باشد
 اگر کسی گوید که این عبارت قسمی که یک دفعه عقوبت باشد معلوم
 نمی توان کرد هم راست گویند باشد که کلام اول او دلال میکند
 که بعد میان افتاب مشتری دوازده درجه یک دقیقه بود که بعد اکثر

باشد و نیز دلیلت بر آنکه بعد ایشان یک دقیقه باشد که بعد اول بود
 و همچنین دلال میکند که بعد افتاب مشتری بمقدار نصف جرم مشتری
 باشد که یک دقیقه که بعد اکثر باشد و نیز دلیلت بر آنکه بعد میان ایشان
 ما بین بعد اکثر و اقل هر حریفی که فرض کنند ما بعد اقل و بعد اقل
 باشد بنابرین از عبارت متنی معلوم نمی شود که قسمت یک دفعه معین
 باشد و جمیع قوه اتصال را قسمت می کنند بدو قسم چنانکه از ابتدا
 تا وسط تا انتها یک قسم دیگر و مولانا نظام الدین شری که از برای
 این سخن نوشته است درین محل متبع کوکب کرده است و **قسمت**
بهری انتقال کند که کوکبی ناظر خواهد بود اما **اتصال**
رسیده باشد گویند **بعید الاتصال است** و اگر **نفر شده باشد**
و دیگر کوکبی را نخواهد دید گویند خالی السیر است و اگر در **درجی**
کوکب از سناری **کانه باقی نبیند اصل گویند و حشی السیر است** بعد
 الاتصال است که هر که در درجی آید و در آن جرم کوکب دیگر را اتصال
 کرده باشد و خواهد که با افتاب اتصال کند در آن جرم می باید که نظر
 افتاب زیاده از جرم درجه و نیم آن جرم باشد تا گویند که فر بعد الا
 اتصال است با افتاب و هر که در درجی آید و در آن جرم کوکب
 دیگر را اتصال نکرده باشد و خواهد که با یکدیگر از کوکب علوی اتصال کند

در آن جرم می باید که نظر بان کوکب علوی زیادت از ده درجه و نیم آن
 جرم باشد تا گویند که فر بعد الاتصال است بولان کوکب علوی هرگاه که
 قدر درجی در آید و در آن جرم کوکب دیگر را اتصال کرده باشد و
 خواهد که با هر جرم اتصال کند در آن جرم می باید که نظر جرم زیاده از ده
 درجه این جرم باشد تا گویند که فر بعد الاتصال است با هر جرم و هرگاه که فر
 در جرمی آید و در آن جرم کوکب دیگر را اتصال کرده باشد و خواهد که
 با یکدیگر کوکب غلی اتصال کند در آن جرم می باید که نظر آن کوکب غلی
 زیاده از ده درجه و نیم آن جرم بود تا گویند که فر بعد الاتصال است
 بولان کوکب اما خالی السیر است هرگاه که قدر درجی باشد کمتر از
 شانزده درجه و نیم و اتصال با افتاب کند و از جرم و جرم با هیچ کوکب
 دیگر اتصال کند گویند که خالی السیر است و هرگاه که قدر درجی بود
 و کمتر از نوزده درجه و نیم و اتصال با یکدیگر از کوکب علوی کند و از جرم
 و اتصال تا آخر جرم با هیچ کوکب دیگر اتصال کند گویند خالی السیر
 است و هرگاه که قدر درجی باشد کمتر از بیست درجه و اتصال تا آخر
 جرم با هیچ کوکب اتصال کند گویند خالی السیر است و هرگاه که قدر درجی
 بود کمتر از بیست درجه و نیم و اتصال با یکدیگر از کوکب سفلین کند و
 از جرم اتصال تا آخر جرم با هیچ کوکب اتصال کند گویند خالی السیر است

و میان بعد از اتصال و خالی السیر مناسبی است چه مرد و بر یک
بعد از یک در اول برج و دیگری در آخر برج از انحراف اما خواج قدس
الکسره خالی السیر از برای اجتماع و استتال در تقویم چون بر دو
نوع نهادن نوع اول جنبانست که قمر اتصال کند با کوکب در جزوی از
برجی تا آخر برج با هیچ کوکب دیگر اتصال نکند و باین مرد و زیاده
از نصف جرم خود و کوکب اتصال باشد و این نوع است که گفته شد
نوع دوم جنبانست که قمر اتصال کند با کوکب در دیگر آخر برج و با هیچ
کوکب دیگر اتصال نکند تا بعد از آن اتصال کند با کوکب دیگر در آن برج
دیگر و بعد باین مرد و اتصال زیاده از نصف جرم خود و کوکب اتصال
اول بود مثلاً قمر افتاب مقارنه کند در جزو اربعه و شصت درجه
و با هیچ کوکب اتصال نکند تا بر طالع بدوازده درجه با مشتری قران
کند میگویم مناسب است که اعتبار این نوع اول خالی السیر کنند بجهت
الک و جنبی السیر است که قمر در نصف اول برج بعد معین هم از آن
برج هیچ کوکب نبه شوند پس اول است که خالی السیر آن باشد که
قمر در نصف آخر برج از کوکب مضرف شود بعد معین هم از آن برج
بها هیچ کوکب نبه شوند **فصل بیست و هشتم در دلالات از طبقات**
مردم چون فایده شدا از قوت و ضعف و انظار کوکب بر جمیع کرد

با نجه مضامنت بر کوکبی از طبقات مردم سرفشی که خوانند احوال
تیک ویدی مرکب از طبقات مردم بدانند آن کوکب که منسوب است آن طایفه
اگر قوی حال باشد دلیل کند بر تکی احوال آن طایفه و اگر ضعیف حال
بود دلیل کند بر ضعف احوال آن طایفه و اگر خوانند غیر از طبقات
مردم احوال چیزها دیگر معلوم کنند درین معنی واجب است که بدانند
هر چیزی که مست منسوبست بکدام کوکب تا احوال آن خبر معلوم شود
ازین سبب دیگر را آورده شد باید دانست که اصحاب این علم گفت
کرده اند هر چه درین عالم است از معدنیات و نباتات و حیوانات
و مواضع و غیر آن بدن منت سیاره و کم باشد که چیزی یک کوکب را
دلالت باشد بر وی بلکه دو کوکب یا بیشتر را دلالت اشترک نمود سبب
آنکه در هر چیزی تا چارست بدو کیفیت فان منسوبست بدو کوکب همچون
یاز که از حرات و تیزی بمرج منسوبست و از رطوبه و نرمی و خویشتن
افزون که از برودت و ریح منسوبست و از بیسوست بعبطار و دوا باشد
که در اجاض و اجرام مرکبی را شریقی باشد چنانکه در رتبه درخت کبش
را و در برج ریح را و در ریح و خوار و شاخها مرغ را و در کل را
را و در میوه مشی را و در بر یک قمر را و در دانه عطار را و در اینست
قانون کلی که آورده شد پس ازین مرکب را که بجهت منسوبند از هر چیز

تفصیل ساریم **نخل کوکب بر آست و سقانیان و ارباب خطه انما**
قدیم و مردان سده و اهل قلاع و جبال و صحرا نشینان و از مسکن
 خمر خانها و جاساها و تارک و شورستان و بناها و کشته و از بلاد بر
 هندوستان و پنج و حبشه و یمن و عرب و از معادن بر مسکن
 و سرس و از جنوب بر فلک و شاه بلوط و انار ترش و عدس و
 شندله و از درختان بر مار و میلا بخیر و جوز و بالام و درختی
 که غره او را پوست سخت بود و از چهار پاییان بر سب و سنجار و سمور
 و کبیر و موش و مار بر کرم سیاه و از خزائن بر کزدم و کیک و لاج
 و از طیور بر غراب و لاج و فرشت و ک و از ادیان بر سب و ک و از
 سال عمر بر سب و از بیماریا بر سب و از نوسن و سستی اندام و
 درد اعضا و بطنها و خام **منوی کوکب سادات و علماء و قضاة و**
اصحاب ناصیه و از مواضع مسکن عبادات و منازل اشرف
 و جایها معلان و مساجد و مدارس و کلیساها و از بلاد بر طرف
 خراسان و حدود دریای فارس و مکه و مدینه شریفین و از معانی
 بر توتیا و کوک و داحم و ریخ احمد و از زیر و قلع و سب و روی و
 الیاس و سیم و زرد و ... و از کرم و جو و بخود و کبیر و
 انار و بخیر و زرد و دالو و شغال و سب و درختی که غره او شیرین بود و از

حمار

چهار پاییان بر اسب و کاه و در جزیره که گوشت او خوش بود و بر شیر و لبن
 و از طیور بر کبوتر و دج و حاکوس و خرگوس و کبک و از ادیان
 بر سب و از بیماریا بر سب و از نوسن و سستی اندام و
 درد اعضا و بطنها و خام **منوی کوکب سادات و علماء و قضاة و**
اصحاب ناصیه و از مواضع مسکن عبادات و منازل اشرف
 و جایها معلان و مساجد و مدارس و کلیساها و از بلاد بر طرف
 خراسان و حدود دریای فارس و مکه و مدینه شریفین و از معانی
 بر توتیا و کوک و داحم و ریخ احمد و از زیر و قلع و سب و روی و
 الیاس و سیم و زرد و ... و از کرم و جو و بخود و کبیر و
 انار و بخیر و زرد و دالو و شغال و سب و درختی که غره او شیرین بود و از

چشم و انچه از کرمی خوشی حادث می شود و **نخل کوکب بر آست و سقانیان و ارباب خطه انما**
قدیم و مردان سده و اهل قلاع و جبال و صحرا نشینان و از مسکن
 خمر خانها و جاساها و تارک و شورستان و بناها و کشته و از بلاد بر
 هندوستان و پنج و حبشه و یمن و عرب و از معادن بر مسکن
 و سرس و از جنوب بر فلک و شاه بلوط و انار ترش و عدس و
 شندله و از درختان بر مار و میلا بخیر و جوز و بالام و درختی
 که غره او را پوست سخت بود و از چهار پاییان بر سب و سنجار و سمور
 و کبیر و موش و مار بر کرم سیاه و از خزائن بر کزدم و کیک و لاج
 و از طیور بر غراب و لاج و فرشت و ک و از ادیان بر سب و ک و از
 سال عمر بر سب و از بیماریا بر سب و از نوسن و سستی اندام و
 درد اعضا و بطنها و خام **منوی کوکب سادات و علماء و قضاة و**
اصحاب ناصیه و از مواضع مسکن عبادات و منازل اشرف
 و جایها معلان و مساجد و مدارس و کلیساها و از بلاد بر طرف
 خراسان و حدود دریای فارس و مکه و مدینه شریفین و از معانی
 بر توتیا و کوک و داحم و ریخ احمد و از زیر و قلع و سب و روی و
 الیاس و سیم و زرد و ... و از کرم و جو و بخود و کبیر و
 انار و بخیر و زرد و دالو و شغال و سب و درختی که غره او شیرین بود و از

از

از معادن بر بلور و مهر و سیم و از جنوب بر بخار و باد رنگ و
 خرنه و از درختان بر انار و انور و درج ساق باریک و شاخها و
 خرب و از چهار پاییان بر اسب و کاه و در جزیره که گوشت او خوش بود و بر شیر و لبن
 و از طیور بر کبوتر و دج و حاکوس و خرگوس و کبک و از ادیان
 بر سب و از بیماریا بر سب و از نوسن و سستی اندام و
 درد اعضا و بطنها و خام **منوی کوکب سادات و علماء و قضاة و**
اصحاب ناصیه و از مواضع مسکن عبادات و منازل اشرف
 و جایها معلان و مساجد و مدارس و کلیساها و از بلاد بر طرف
 خراسان و حدود دریای فارس و مکه و مدینه شریفین و از معانی
 بر توتیا و کوک و داحم و ریخ احمد و از زیر و قلع و سب و روی و
 الیاس و سیم و زرد و ... و از کرم و جو و بخود و کبیر و
 انار و بخیر و زرد و دالو و شغال و سب و درختی که غره او شیرین بود و از

و محل ساده است او طاعت است که احاطه را مقدم می داشت و آن است
 که اتصال قمر باشد با کوکی که منسوب بود بان کار و لیکن اتصال دیگر
 و تفصلی است که اتصال قمر باشد با کوکی خواه او سعد باشد یا محنت
 و غیر بودن قمر با او خواه بنظر دوستی باشد یا دشمنی پس برین نوع
 منقسم می شود بچهار قسم ولیکن مصنف اعتبار کار کرد و بر نظر
 که قمر را سه باب سعد و خواه بدوستی باشد دشمنی بر قسم گرفته است در
 پیش ذکر کرد که نظر دشمنی با ایشان بدین باشد و بر نظری که قمر
 را باشد یا دشمنی و در آن وقت قمر در برج منقلب بود یا ثابت یا در
 جبرین اگر بوقت اتصال قمر در برج منقلب بود تجارت و خرید
 و فروخت و رسول فرستادن و حاجت با شرا بر زن شاید و اگر
 قمر در برج ثابت بود دخول بد و بنیاد کار را کلی ندارد و مع
 اما که دو باب و بنا مدارس و مساجد شایسته بود و اگر در برج
 دو جبرین بود سفر و تحویل و طلب معاش کردن را شایسته بود
 و بر نظر که قمر را باشد یا زهر در آن وقت قمر در برج منقلب بود یا ثابت
 یا در جبرین اگر بوقت اتصال در برج منقلب بود جامه می پوشید
 و بریدن و نسج کردن و حاجت بران بردن و ترکیب عطر کردن شایسته
 بود و اگر در برج ثابت بود غیر عطر بر داف کردن و طلب مراد کردن

و بنوعی و برده خریدن شایسته بود و اگر قمر در برج دو جبرین
 بود روح و شرکت و زینت و آرایش کردن شایسته بود و اگر در
 محوس بود بنظر دشمنی شاید و تحریب بنما و قتل سیاه و اگر بنظر
 دوستی بود بنظر از برج ارضی عارت و زراعت را شایسته بود و آن
 برج اگر بریدن کار زیاده و جویها و از برج ثابت بنا و شهر و حصا
 و اگر قمر ناظر باشد یا برج از برج منقلب سواری و کوئی زدن و از برج
 ثابت بقیه لشکر یا و از برج دو جبرین اصلاح سلاح و ترتیب و بوی
 اگر در جبرین چون قمر ناظر بود محوس بنظر دشمنی شایسته است اما شرا
 البیعت و تحریب بنما و خصوصاً فلان که بخوانند که دیگر یا زهر عارت
 شود و قتل سیاه و مناخل و مجاز و اگر قمر ناظر باشد بر خل بنظر
 دوستی و در آن وقت قمر در یکی از برج حاکم بود ابتدای عارت
 و زراعت کردن را شایسته و اگر در یکی از برج ای بود جوی کردن و
 کار بریدن و تخم کاشتن شاید و اگر در یکی از برج ثابت بود خا
 در شهر بنا و شهر را کردن و عارت حصار را و حاجت میساج بردن شاید
 و اگر قمر ناظر باشد یا برج بنظر دوستی و در آن وقت در یکی از برج منقلب
 بود سواری کردن و کوئی زدن و صید و رفتن و سیاحت را شایسته و اگر
 در یکی از برج ثابت بود بویه لشکر و ترتیب سلاح و حرب کردن را شایسته

و اگر ناظر دشمنی بود از برج منقلب بنظر دوستی سفر و دخول نزدیک بارش
 و از برج ثابت دخول بد و ابتدای اعمال و اشغال سلطان و سبقت
 علمها و از برج دو جبرین دیگر کار بزرگ و از برج استی که حاجت
 زرویم اما اگر بنظر سعد بود یعنی اجتماع شاید را زهر و نهانی گفتن
 و پوشیده کردن کار و در استقبال بر صدایان چون قمر ناظر باشد
 بافتاب بنظر دوستی و در آن وقت قمر در یکی از برج منقلب بود یا ثابت
 یا در جبرین اگر بوقت اتصال در یکی از برج منقلب بود سفر کردن
 که در وعظت بود و دیدار ملوک و طلب حاجات کردن از بارشایان
 و بسن علمها شایسته بود و اگر در یکی از برج ثابت بود در شهر
 شدن و ابتدای کار و بزرگ و بر حجت شستن و بیعت و جلوس
 سلطان و اعمال و اشغال سلطانی را شایسته و اگر در برج دو جبرین
 بود مصاط و ابتدای کار و بزرگ را شایسته و اگر در یکی از برج دشمنی
 بود استن کار و کلاه زرویم را شایسته و چون ناظر بنظر دشمنی
 بود هیچ کاری را شایسته که اجتماع می که قمر از افتاب منصرف شود و بعد
 متصل شود نهادن و دنیا و پوشیدن اسرار و کارها و نهانی گفتن
 شاید و در استقبال طلب رفایان و اظهار اسرار کردن که موجب شرمست
 باشد و منادی و اظهار خبر را شایسته و اجتماع سودا است که بعد از انصراف

بر جاری متصل شود بهمان برج و از کلام مصنف که در استقبال بر صدایان
 طاهر الهمای مست می باشد که ضحیت دروغ باشد و ضحیت در یک نوع
 است که بر می که در اجتماع بنظر سعد شایدهندان هم در استقبال بنظر
 شاید و ضحیت در دو نوع است که گفته شد و نوعی دیگر است که استقبال
 که قمر بعد از انصراف دشمنی متصل شود این استقبال صدایان اجتماع
 بود که بر نظر سعد بود یعنی قمر بعد از انصراف سعدی متصل شود
 اول آنست که ضحیت در یک نوع باشد که آن مهمانست اگر ناظر بوطارد
 بود و عطار در سعد بود مانند بنظر سعد بود باشد تعلیم کتابت
 و مجادله را شایسته و اگر محوس بود در جوی بنویسد خاصه که عطار در
 نظر عدالت بود و بر حمله اتصال قمر بر وجهی سندی به کار می کرد
 را شایسته که منسوب بود بان کوکب قمر را و بکبد و میان روحی و جسمی
 و در طبقه محترقه و خالی البی خاصه که از نظر دشمنی منصرف بود و هیچ کار
 شایسته نیست اینجا احتیاط است و در وقت قمر بان احتیاط
 عطار در سعد است که متصل بود بدو بعدی و محوس است که متصل
 بود دشمنی بنظر دشمنی و چون قمر ناظر باشد بوطارد سعد در کاری
 که منسوب باشد بان سعد که عطار در باو سعد و بدین دو تعلیم مجاز و مجادله
 و مناظر و محاسبه و کتابت و سفر و تجارت و تدریس و تحصیل شایسته بود

و اگر قریب باشد بطارد محسوس خاص بظرف دشمنی ابتدای سحر کاری را
 نشاید و چون قریب رسد و ثبات آنکه قریب تر نخس منفرد شود و ثبات آنکه
 متصل بخس شود و راجعاً آنکه قریب تر و حسی الیه باشد و خامساً اگر قریب تر
 محترق بود و ساداً آنکه قریب تر بود ابتدای سحر کاری را نشاید
 و این سحر می نماید که یک حال در یک نبوت واقع شود و در حال در یک نبوت
 واقع شود و حال الیه و حسی الیه را هم جمع می شوند و باید تا آنکه معلوم
 می شود که آن چهار باقی با هم و با یکی ازین دو در یک نبوت واقع می شود پس
 پنج یک حال یک نبوت واقع می شوند و از کلام مصنف معلوم می شود که چند حال
 می یابد که در یک بار واقع شود مانند موم باشد غالباً مقصود مصنف بر یک
 حالت که در یک نبوت واقع شود و چون یک حال مذکور باشد بطریق اولی
 در سه یا چهار حال که در یک نبوت واقع شود بغایت معلوم باشد از برای کارها
فصل سی ام در معرفت اصولی چند که بدان احتیاج افتد در اختیارات
صلاح حال قریب و صاحب موضع او و کوکبی که کار ابتدا خواهد کرد با
و مشور و کد و مطالع وقت و صاحبش که آن کار را بدین سو بود و
صاحبش در اختیارات کار را نگاه باید داشت در اختیارات اصولی چند
 است که در اختیار سحر کاری مدخلی دارد واجب است که در اختیار کارها
 صلاح آن اصول را نگاه دارند و بسبب احتیاج از آن اصول سنن را آورد

اولاً صلاح قریب و ثانیاً صلاح صاحب موضع که قریب و باشد و ثانیاً
 صلاح کوکبی که بان کار مقصود کو خواهد کرد و رابعاً صلاح مطالع
 وقت و خامساً صلاح صاحب مطالع وقت و سادساً صلاح خانه که
 آن کار را و منسب بود و سابعاً آن کار که خواهد کرد ازین سحر اصل
 سحر تعلق بکوکب دارد و باقی سخنانها و صاحب کوکب که خانها را بیان
 خواهد کرد و مصنف صلاح خانها را مقدم داشت بر صلاح کوکب اولی
 آن بود که صلاح کوکب را مقدم کردی **و صلاح خانها آن بود که از**
خس خالی باشند و سعور بان ناظر بود صلاح حال خانها چنان بود
 که خس در ایشان نباشد و بنظر دشمنی نداشته باشد و سعور ناظر
 باشد بدان خانها **و صلاح حال کوکب آن بود که ایشان را قوت ذاتی بود**
و انجان بود در خانه یا در شرف ۷ یا در مشرق یا در حده یا در
و ج خود باشد و یا در آن ربع که روی با وج دارد یا در شمال صاعد
۸ یا مستقیم الیه بودند و از بد در سیرط ماقوی عرضی بود و آن چنان
بود که در رفیع - اجز ۳ یا او تاد یا مائل الاوتارده یا ناظر بطلع
یا در ربع و خانه که موافق طبع باشد یا سعور و آن چنان بود
که مانع سعور باشد بطریق آخر قوت مرکوبی بر سبب بود و مخفی
 با سعادت و قوت ذاتی مرکوبی است که بر خفا حقه خود بموضع مخصوص وارد

منطقه البروج رسد و لازم نیست که مواضع مخصوص ثابت باشد که
 چیز از آن مشت کانه که در متن است و قوه عرضی مرکوبی است که محبت
 جرم فلکیم باشد و قوه سعادت مرکوبی است که بر خفا حقه خود رسد
 متصل شود با اتصال بقول الی کوکب سعور بدو شوند و مصنف قوه
 سحر کانه عرضی را که ذکر کرد ستمش قوه سعادت است منابر آن بود
 که او را جدا کانه یا اگر در میان قوه ذاتی ذکر کردی جو کوکب را این قوه
 سبب حر که مغیر است مشرقی **فصل دال کوکب خندان معانی بود**
ماندا و بال - مبوط - حصص - رجوع - احتراق و
نخ در خانها را زایل ۳ در خانها را ساقط ۴ ما رخت نخس ۵ افلا
 آن صلاح حال کوکب در آن بود که در ایشان قوتی عارض بود که
 آن سحر وجه است و مگر آنکه صلاحیت خانها و کوکب باشد مباشر کاری
 شوند و اگر کوکب و خانها فاسد الحال باشند مباشر سحر اعمال نشوند
 و یکی از فساد حال ده کانه امثال است نص بودن کوکب مگر در
 ربع مونث و خانه مونث و کوکب مونث بر عکس آن **و سعور قوی**
در چیز می یابد و ضعف از چیز بکاهد و نخس قوی از سر را می کشد
و ضعف در سر سفر اید سعور قوی است که در حد و خود باشد
 و بعد ضعیف است که فاسد الحال باشد و نخس است که در خطوط

خود بود و نخس ضعیف است که حال او فاسد بود و ابتدای سحر کاری
 که خواهند تا بر نماند و زود انتقال کند قریب مطالع وقت رفیع مغایر
 باید که باشد و سعور و آن انقلا بیان کار خبر بود و سحر کاری که
 خواهند که در دوام باشد قریب مطالع در ربع ثبات باید که باشند و
 سعور و کاری که خواهند که محارب بود یعنی انقلا در ثبات نه
 بان مرتبه قریب در ربع در حدین باید و قریب مطالع وقت هم مهمات
 نشاید احتراز کنند و باید که کار را متغیلات بروج متغیلات را باقی
 کنند و اتصال قریب کوکبی که مناسب آن کار بود مثلاً احاء بود
 و پوشیدن قریب در ربع غیر ثابت و خالی اگر سحر رخت بود ای اگر در اجود
 سفر در ربع غیر ثابت و خالی اگر سحر رخت بود ای اگر در اجود
 متصل سعور منصرف از نخس و نیم که خانه سحر است و منقذ که خانه قصد
 است باید که در دو سعور باشد ۸ تعلیم را در ربعی که در سحر
 مردم بود و آن بر چهار هوا می بود و سبب و نیمه اول از ربع در
 سحر بطارد با متراج محمور ۹ که یا به شدت قریب در ربعی با هم
 و مشرق ۱۰ قصد کردن را در ربع انسی یا سولای میگو بود و قصد
 بردست و مکتب باید که قریب در اجود شود و بنا نهادن باید که قریب
 بود در ربع ثابت یا در حدین و در اصل رجام یک بود

مجلس شورای ملی

در اعمال سلطان باید که خطه خود را با اعتبارات خودی بنا
 او تجارت در بیع متعلق خود بشری یا عطار در بیع
 و بشری را در بیع متعلق با بیع منفرد از سود و متعلق سجد
 و بدین قیاس باید کرد و از این مختصر بدین قدر اختصار
 کردیم اگر زیادت از این خواهند یافت این علم رجوع کنند و
 الله اعلم باید دانست که از کوچه و خانه که منسوبند بکاری چون
 خواهند که بدانند که اختیار از برای بکاری چون می باید کردان
 کوچه و آن خانه که بان کار منسوبست بیک حال باشند و قدر در جی
 باشد که مناسبان توان بود و وصلی بکوچه که مناسبان کار باشد
 خانه که جاده نو بریدن و بوشیدن چون از برای زینت است
 نظور و مسعود بزره اولی و از برای مثال مصنف هم را آورد
 و همین یانه اینجا قطع کردیم و الله اعلم و احکم بالصواب و الیه
 المرجع و المآب تمت الکتاب



خطی

خطی